

اسلام و مقوله خشونت

(از خوارج تا داعش)

اثر

مصطفی حسینی طباطبایی

۱۳۹۴ ه.ش.

شناسنامه کتاب :

نام کتاب : اسلام و مقوله خشونت (از خوارج تا داعش)

نام نویسنده : مصطفی حسینی طباطبایی.

چاپ اول : ۱۳۹۴ هجری شمسی

تیراژ کتاب :

نشر :

لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ

قرآن کریم

اگر خشنِ سخت دل بودی قطعاً از پیرامونت پراکنده می شدند!

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۴	پیشگفتار
۷	رحمتی برای جهانیان
۸	قرآن و نرمخویی
۱۱	رفتار کریمانهٔ پیامبر ^ص
۲۵	خوارج آغازگر تکفیر مسلمین
۳۱	کودک کُشی!
۳۸	خشونت در دورهٔ اُموی
۴۶	بیعت با یزید
۵۱	نرمش معاویهٔ دوم و خشونت مروان
۵۸	اُمویان و ایرانیان
۶۱	فرهنگ خشونت
۶۷	مسئلهٔ جزیه
۶۸	خشونت دربارهٔ فِرَقِ مسلمین
۷۶	فقه و خشونت
۸۴	مسئلهٔ تکفیر
۹۴	جهاد و خشونت
۱۰۰	پاسخ به شبهات
۱۱۹	مدارک کتاب
۱۲۳	فهرست آیات قرآن
۱۲۷	فهرست احادیث نبوی

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

در جهان، اندیشمندانی زیسته‌اند که با خشونت به کلی مخالفت ورزیده‌اند و هیچ عذر و استثنایی را در به‌کار گرفتن آن نپذیرفته‌اند همچون **تولستوی** که در اواخر زندگی بر این باور بود و از آئین **مسیح^ع** این تعلیم را بازگو می‌نمود که عیسی مسیح^ع به روایت متی گفته است :

«من به شما می‌گویم با شریر مقاومت نکنید بلکه هر که بر رخساره^۵ تو طپانچه (سیلی) زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو» (انجیل متی، باب ۵).

تولستوی درباره^۶ سخن مزبور می‌نویسد :

«معنی در برابر شریر مقاومت نکن اینست که **هرگز** مقاومت نکن یعنی زور را با زور پاسخ مگوی و به عبارت دیگر **هرگز** کاری مکن که با محبت منافات داشته باشد و اگر به تو توهین کنند، توهین را تحمل کن و **هرگز** به زور توسل مجوی».^(۱)

تولستوی این آموزش را به گونه‌ای مطلق و عام پذیرفته و آن را تنها راه نجات بشر می‌شمرد. ولی پیدا است که این اندازه زیاده‌روی در تسامح و

(۱) - به کتاب «تولستوی» اثر آندره کرسون، ترجمه^۷ کاظم عمادی، ص ۸۹ نگاه کنید.

قبول ستم، همیشه رهایی بخش نیست زیرا بنا بر تعمیم آن، لازم می‌آید که با جنایتکاران و دزدان و ستمکاران مقابله نکنیم و دست آنان را به سوی تعدی بر مظلومان بازگذاریم و این امر به نقض غرض بازمی‌گردد یعنی خود، ستمی در حق مظلومان شمرده می‌شود و به ترویج خشونت می‌انجامد!

از همینرو متفکران دیگری در غرب با عمومیت این قانون مخالفت ورزیده‌اند و سخن ژان ژاک روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» ظاهراً ناظر به همین تعلیم و امثال آن است که می‌نویسد:

«مسیحیت یک مذهب کاملاً معنوی است که فقط در مسائل آسمانی بحث می‌کند و محتویات آن مربوط به این جهان نیست»^(۱)

می‌توان گفت که متی در انجیل خود راه مبالغه را پیموده و سخن مسیح^ع را به درستی گزارش نکرده است. به هرصورت، اگر آن اندازه تسامح در امور اجتماعی روا نیست، خشونت ناروا به مراتب بدتر از تسامح افراطی است و در تخریب شخصیت فرد و آسیب رسانی به اجتماع اثری سنگین‌تر و زیانبارتر دارد.

از دیدگاه اسلامی، رحمت و تساهل، اصل بزرگ و پُر اهمیت است که اجازه نمی‌دهد خشونت در جامعه اسلامی جایگیر و چیره شود، نه آنکه قوانین کیفری را کاملاً تعطیل کند زیرا کیفر عادلانه مجرمان نیز در جای خود، نوعی از رحمت بر جامعه شمرده می‌شود و عدالت و رحمت منافات با یکدیگر ندارند.

ما در همین رساله، شواهدی از قرآن کریم و رفتار پیامبر بزرگ اسلام را (با دوست و دشمن) نشان داده‌ایم که از غلبه عفو و گذشت و ملایمت در

(۱) - قرارداد اجتماعی، اثر روسو، ترجمه عنایت الله شکیب‌پور، ص ۱۰۸.

آئین اسلام حکایت می‌کنند و بنای خشونت و سخت‌گیری را به عنوان تنها تکیه‌گاه امنیت اجتماعی، ویران می‌سازند و در صدد برآمده‌ایم بخشی از خشونت فرقه‌ها را بازگو کنیم و توضیح دهیم که «گرایش افراطی به سلطه و فقه خشونت» مسلمانان را به تکفیر یکدیگر واداشته و از سفارش پیامبر خدا^ص در بازپسین حج خود دور کرده است که با نگرانی نسبت به آینده فرمود :

أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي فَإِنِّي لَا أَذْذِرُ لَعَلِّي لَا أُلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا بِهَذَا الْمَوْقِفِ أَبَدًا. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ دِمَائَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ إِلَيَّ أَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ...!

(السيرة النبوية، اثر ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۶)

«ای مردم! به سخن من گوش فرا دهید. من نمی‌دانم شاید پس از امسال دیگر هرگز در این جایگاه شما را ملاقات نکنم! ای مردم! خون‌ها و اموال شما بر یکدیگر حرام است تا به ملاقات خداوندتان نائل شوید...».

ولی اینک با هزاران تأسف، گروه‌های انبوهی از مسلمانان به تکفیر و کشتار یکدیگر دست گشوده‌اند و اسلام - آئین عدالت و رحمت - را در نگاه بیگانگان به خشونت‌گرایی محض متهم ساخته‌اند! آیا این شب تاریک را صبح روشنی هست؟

إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْمُشْتَكَى وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ

ایران - مصطفی حسینی طباطبایی

ه.ش. ۱۳۹۴ - ۱۴۳۷ ه.ق.



رحمتی برای مردم جهان

در قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام ^ص آمده است که : **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** (انبیاء : ۱۰۷) یعنی « ما تو را نفرستاده ایم مگر آنکه رحمتی برای جهانیان باشی ». باید توجه داشت که در این گفتار معنای «حصر» آمده است یعنی : نمی فرماید : ما تو را برای رحمت فرستاده ایم بلکه می فرماید : ما تو را جُز برای رحمت نفرستاده ایم ! بنابراین رسالت محمدی ^ص خشونت را به عنوان یک اصل و حکم غالب هرگز نمی پذیرد. خشونت در این دیانت امری عارضی و اضطراری به شمار می آید.

اینک باید دید که این رحمت گسترده با چه صورتی نسبت به عموم مردم - از موافق و مخالف - ظاهر شده و در زندگی پیامبر اسلام ^ص نمایان گشته است ؟

ابتدا لازم می دانیم آیاتی از **قرآن کریم** را که نرمش و عفو را به پیامبر ^ص توصیه و تأکید می کنند بیاوریم و سپس به کتب **تاریخ** و **سیره** رجوع کنیم و رفتار پیامبر گرامی را با دوست و دشمن در آثار مزبور مورد توجه قرار دهیم.

قرآن و نرمخویی!

در سوره آل عمران چنین می‌خوانیم: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران: ۱۵۹)

یعنی: «به رحمت خداوند برای ایشان (یارانت) نرمخو شده‌ای که اگر خشن سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامونت پراکنده می‌شدند پس، از خطاهای آنان درگذر و برای آنها آمرزش بخواه و با آنان در کار خود، به رایزنی پرداز آنگاه چون تصمیم به عمل گرفتی بر خدا توکل کن که خدا اهل توکل را دوست می‌دارد.»

از نکته‌های قابل توجه در این آیه آنست که نشان می‌دهد چنانچه شخص پیامبر ص - با حفظ مقام نبوت - در کار خود سخت‌دلی و خشونت روا می‌داشت، مردم را از پیرامونش پراکنده می‌نمود تا چه رسد به کسانی که بدون مقام نبوت، با خشونت و قساوت می‌خواهند مردم را گرد آورند و حکومتی پایدار برپا دارند! آیا حکومت خشن و خونریز حجاج بن یوسف و امثال او پایدار ماند؟! به قول شاعر عرب:

الدَّهْرُ مُلْكُ الْعَبْقَرِيَّةِ وَحَدَّهَا لَا مُلْكُ جَبَّارٍ وَلَا سَفَاحٍ!

«در پهنه روزگار حکومت پایدار تنها از آن فرزانی است، نه از آن دولتمردان ستمگر و خونریز!»

آیه‌ای که از سوره آل عمران به گواه آورده شد از رحمت و نرمش پیامبر ص درباره مؤمنان حکایت می‌کند چنانکه در سوره توبه (آیه ۱۲۸) نیز می‌فرماید: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ

یعنی : «همانا رسولی از خودتان به سوی شما آمده است که آنچه شما را به رنج افکند بر او گران می‌آید و بر (هدایت) شما حرص می‌ورزد و بر مؤمنان رؤوف و مهربان است».

ولی قرآن مجید، گذشت و نیک‌رفتاری پیامبر^ص را در انحصار مؤمنان قرار نمی‌دهد بلکه درباره دشمنان خیانتگر او نیز احیاناً از سفارش به عفو و احسان دریغ ندارد چنانکه در مورد یهودیان مدینه می‌فرماید :

لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (مائده : ۱۳).

یعنی : «همواره بر خیانتی از ایشان آگاه می‌شوی مگر اندکی از آنان، پس از ایشان درگذر و آنان را به ملامت مگیر که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد». در این پیام قرآنی به دو نکته باید توجه داشت یکی آنکه آیه مزبور در سوره‌ای جای دارد که مدنی به شمار می‌رود (نه مکّی) یعنی در اواخر عمر شریف پیامبر^ص و در دوران قدرت و حاکمیت او آمده است.

دوم آنکه علاوه بر توصیه به عفو در خلال آن، از «صَفْح» نیز سخن رفته است و صفح به معنای ترک ملامت می‌آید که مایه کمال عفو می‌گردد. راغب اصفهانی در کتاب مفرداتش می‌نویسد : الصَّفْحُ تَرْكُ التَّثْرِيبِ وَ هُوَ اُبْلَغُ مِنَ الْعَفْوِ.^(۱) یعنی : صفح، ترک سرزنش است و بلیغ‌تر از عفو شمرده می‌شود.

بالا‌تر از این دستور، گاهی قرآن کریم به پیامبر^ص فرمان می‌دهد که بدی کسان را با نیکی به آنها پاسخ دهد و دشمنی ایشان را از این راه به دوستی

(۱) - به کتاب «المفردات فی غریب القرآن» ص ۲۸۲ نگاه کنید. ابوهلال عسکری نیز در «الفروق اللّغویّه» ص ۱۹۶ درباره واژه «صفح» می‌نویسد : قِيلَ هُوَ تَرْكُ مُوَاخَذَةِ الْمُذْنِبِ بِالذَّنْبِ. «گفته شده که آن ترک بازخواست گناهکار است از گناه وی».

تبدیل کند. چنانکه می‌فرماید :

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فَصَّلَتْ : ۳۴).

یعنی : «نیکی و بدی یکسان نیستند، بدی را با بهترین شیوه دفع کن، در آن هنگام کسی که میان تو و او دشمنی افتاده (چنان می‌شود که) گویی دوستی گرم و صمیمی است.»

این آموزش به پیامبر ارجمند اسلام^ص اختصاص نداشته بلکه به پیروان راستین او نیز توصیه شده است چنانکه می‌فرماید :

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (رعد : ۲۲).

یعنی : «آنان که در جستجوی خشنودی خداوند خود شکیبایی ورزیدند و از آنچه روزیشان داده‌ایم در پنهان و آشکار انفاق کردند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، فرجام نیک در آن سرای برای ایشان است.»
باز می‌فرماید :

وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ (نور : ۲۲).

یعنی : «مؤمنان باید عفو کنند و از ملامت (مجرمان) درگذرند، آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد ؟ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

بنا بر همین روش، قرآن کریم به پیامبر^ص فرمان می‌دهد حتی دربارهٔ اسیران جنگی که معمولاً مسلمانانی را در جریان پیکار کشته بودند، از نرمی و دلداری دریغ ندارد! چنانکه می‌فرماید :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ (انفال : ۷۹).

یعنی : «ای پیامبر، به اسیرانی که در دستان شما هستند بگو اگر خدا خیری در دل‌های شما سراغ داشته باشد، چیزهایی بهتر از آنچه که از شما ستانده شده به شما خواهد داد و شما را می‌آمرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

و شگفت آنکه این اسیران از قومی بودند که اُسرای مسلمان را گاه شکنجه می‌کردند یا می‌کشتند!

آیات شریفه‌ای که از این نمونه خصائل عالی و فضائل انسانی سخن می‌گویند، بدانچه آوردیم محدود نیستند ولی ما در اینجا به همین اندازه بسنده می‌نماییم و به سراغ کتب سیره و تاریخ می‌رویم تا بخشی از رفتار زیبای پیامبر اسلام^ص را به‌ویژه با دشمنانش ارائه دهیم.

رفتار کریمانهٔ پیامبر^ص

انقلاب‌های بنیاد شکن در جهان، پس از پیروزی خود همواره با خون‌ریزی‌های فراوان و وحشتناکی همراه بوده‌اند. با مطالعهٔ تاریخ انقلاب فرانسه یا انقلاب روسیه می‌توان به شدت و گستردگی خشونت و انتقام‌جویی در انقلاب‌های مزبور پی برد. در انقلاب روسیه به عنوان نمونه، امپراتور نیکلای دوم با وجود استعفا با خانواده‌اش همگی اعدام شدند حتی پسر کوچک وی را کشتند و سپس اجساد آنها را قطعه قطعه نمودند و در اسید سولفوریک ریختند و در چاهی سرازیر کردند!^(۱)

در انقلاب بزرگ محمدی که با فتح مکه به اوج پیروزی رسید اغلب انتظار داشتند تا پیامبر اسلام^ص موج خون را در برابر جنایات بت‌پرستان قریش به

(۱) - به کتاب «لنین بدون نقاب»، اثر دیوید شوب، ترجمهٔ محمد بامداد، ص ۱۸۶ نگاه کنید.

راه افکند و در برابر کشتار آنها در جنگ اُحُد و دیگر آسیب‌هایی که از آنان دیده بود راه انتقام خونینی را درپیش گیرد تا آنجا که پرچمدار اسلام، سَعْد بن عُبَادَةُ خَزَرَجی به هنگام ورود به مکه به گزارش واقدی در کتاب المغازی فریاد برآورد :

أَلْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ ! أَلْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحَرَمَةُ ! أَلْيَوْمَ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَيْشًا !

یعنی : «امروز روز خون‌ریزی است ! امروز حرمت‌شکنی حلال می‌گردد ! امروز خدا، قریش را ذلیل می‌کند» !

اما چون این خبر را به پیامبر اسلام^ص رساندند ندا فرمود :

أَلْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ ! أَلْيَوْمَ أَعَزَّ اللَّهُ فِيهِ قُرَيْشًا !

یعنی : امروز روز رحمت و بخشایش است ! امروز خدا قریش را عزیز خواهد کرد !

و بلافاصله سعد را از پرچمداری سپاه عزل نمود و پرچم را به پسرش قیس بن سعد داد و به قول طبری و ابن هشام پرچم را به علی علیه السلام سپرد.^(۱)

آنگاه در کنار کعبه ایستاد و خطاب به قریشیان فرمود :

يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَعَظَّمَهَا بِالْأَبَاءِ. النَّاسُ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ. وَ دَرِ بِي أَنْ سَخَنَ، أَيْنَ آيَهُ رَأَى قُرْآنَ بِرْخَوَانَد :
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حُجُرَات : ۱۳)

یعنی : «آلا ای گروه قریش ! خدا از امروز بزرگ‌نمایی‌های دوران جاهلیت

(۱) - المغازی، اثر واقدی، ج ۲، ص ۸۲۱. مقایسه شود با سیره ابن هشام (السيرة النبوية)،

ج ۲، ص ۴۰۷ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶.

و فخر فروشی به پدران را از میان شما بُرد. همهٔ مردم از آدم آفریده شده‌اند و آدم از خاک است (خداوند می‌فرماید:) ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و به صورت تیره‌ها و اقوام گوناگون درآوردیم تا بتوانید یکدیگر را شناسایی کنید همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقوای بیشتر داشته باشد، خدا (بر احوال و اعمالتان) دانا و آگاه است.»

آنگاه فرمود:

يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ مَا تَرَوْنَ أَنِّي فَاعِلٌ فِيكُمْ؟

«ای قریشیان به نظرتان می‌رسد که من دربارهٔ شما چه خواهم کرد؟!»

گفتند:

خَيْرًا، أَخُ كَرِيمٍ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ!

«تو نیکویی می‌کنی که برادری بزرگوار و برادرزاده‌ای بزرگوار هستی!»

فرمود:

إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ!^(۱)

«بروید که همهٔ شما آزادید.»

عبارت واقدی در کتاب مغازی چنین است:

فَلَمَّا أَشْرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النَّاسِ وَ قَدْ لِيَطَّ بِهِمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَهُمْ جُلُوسٌ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ! مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَ مَاذَا تَظُنُّونَ؟ قَالُوا: خَيْرًا. أَخُ كَرِيمٍ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَّرْتُ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ:

لَا تَشْرِبْ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^(۲)

یعنی: چون رسول خدا ﷺ بر مردمی برآمد که پیرامون کعبه تنگاتنگ

(۱) - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۱ - سیره ابن هشام (السيرة النبوية) ج ۲، ص ۴۱۲.

(۲) - المغازی، ج ۲، ص ۸۳۵.

نشسته بودند، فرمود :

سپاس خدایی را که وعده‌اش را راست فرمود و بنده‌اش را یاری نمود و به تنهایی احزاب دشمن را درهم شکست. شما (درباره رفتار من با خودتان) چه می‌گویید ؟ و چه گمان می‌برید ؟

مردم مکه گفتند : ما گمان خیر درباره تو داریم که تو برادری بزرگوار و برادرزاده‌ای بزرگوار هستی که به قدرت رسیده‌ای !
پیامبر ص فرمود :

من همان سخنی را به شما می‌گویم که برادرم یوسف (به برادرانش) گفت.
سپس این آیه از قرآن را در سوره یوسف برخواند :

لَا تَزِرْ بِكَ عَلَيْهِمْ أَلْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (یوسف/۹۲)

«امروز ملامتی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او از همه مهربانان مهربان‌تر است».

آنگاه سخنانی را گفت که پیش از این از ابن هشام در «السيرة النبوية» آورديم.

آیا این رفتار مهرآمیز با خشونت انقلابیون دنیا به هنگام پیروزی قابل قیاس است؟ آیا امثال لنین پس از پیروزی راه عفو و رحمت را پیش گرفتند یا به کشتن جمع کثیری با کمال قساوت فرمان دادند و اخلاق و انسانیت را زیر پا نهادند؟! و آیا مسلمانان روزگار ما که به کشتار برادران خود و خانواده‌های بی‌گناه آنها دست گشوده‌اند، و با بمب‌های آتشین بر سر آنها می‌کوبند از پیامبر اسلام ص تبعیت می‌کنند یا از امثال هیتلر و لنین؟!

پیامبر ص در جریان پیروزمندی بر مکیان، حتی ابوسفیان بن حرب، رهبر جنگهای دشمنان خود را عفو نمود. وحشی قاتل عمویش حمزه را عفو کرد.

پس از آن نیز دیگر مجرمان را که از گذشته پشیمانی نشان می‌دادند، مورد عفو قرار داد جز یکی دو تن که مرتکب قتل ناچوانمردانه شده بودند مانند ابن خطل که پیامبر^ص او را برای جمع‌آوری صدقات و زکات فرستاده بود و مردی از قبیله بنی خزاعه را به دستگیری وی برگماشت. ابن خطل در راه بدان مرد دستور داد تا خوراکی برایش آماده سازد و خود خوابید. چون بیدار شد آن مرد را نیز خفته دید و از سر خشم و تکبر وی را کشت و اموال صدقه را برگرفت و به مشرکان مکه پیوست و از آئین محمدی بیرون رفت. وی در هجو رسول خدا^ص اشعاری چند سرود و به دو کنیزش که بدکاره بودند، آنها را آموخت تا در مجلس باده‌گساری در حضور میهمانان می‌خوارش اشعار مزبور را بخوانند. این مرد در فتح مکه نه به سوی رسول خدا^ص آمد و نه اظهار ندامت کرد. ناگزیر به حکم قصاص عادلانه، کشته شد.^(۱)

آری این رسول رحمت بود که در وقت پیروزی بر دشمن، از عدالت و احسان فاصله نمی‌گرفت چنانکه به هنگام شکست نیز از خیرخواهی درباره دشمن دریغ نمی‌ورزید. همانگونه که قاضی عیاض مغربی در کتاب «الشفا بتعريف حقوق المصطفى» آورده و مسلم نیز در صحیح خود گزارش می‌نماید که به پیامبر^ص گفته شد مشرکان را (به سزای آنکه در جنگ اُحد رخسار وی را خونین کرده دندان‌ش را شکستند) نفرین کند! پیامبر^ص فرمود:

إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَنًا، إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً.^(۲)

«من برای نفرین کردن مبعوث نشده‌ام جز این نیست که برای رحمت فرستاده شده‌ام» و حاضر به لعن دشمنان خود نشد بلکه بنا بر آنچه غزالی در

(۱) - به مغازی واقدی، ج ۲، ص ۸۵۹ به بعد نگاه کنید.

(۲) - به کتاب الشفا، ج ۱، ص ۸۲ و صحیح مسلم بن حجاج، ج ۴، ص ۲۰۰۷ نگاه کنید.

«إحياء علوم الدين» آورده می گفت : اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِيْ فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ.^(۱)
 «خداوندا قوم مرا هدایت فرما که ایشان نمی دانند» !

شرقاوی در «فتح المبدی» نوشته است : «هنگامی که "ثَمَامَةُ بْنُ أَثَال" از مردم "یَمَامَه" به مدینه آمد و اسلام آورد سوگند یاد کرد که از آن پس، به هیچ وجه گندم خود را به مردم مکه نفروشد مگر که پیامبر^ص بدو فرمان دهد. سپس از مدینه به یمامه بازگشت و قوم خود را نیز از ارسال گندم به مکه منع نمود. مردم مکه نامه‌ای به پیامبر نوشتند و از او درخواست کردند تا به ثمامه سفارش فرماید که گندم مکه را قطع نکند و با آنکه ایشان دشمنی‌ها با پیامبر^ص نموده بودند و به ویژه در جنگ اُحُد نزدیکان وی را کشته و خودش را مجروح کرده بودند، پیامبر^ص به ثمامه نامه نوشت و سفارش کرد تا از ارسال گندم به مکه خودداری نرزد و ثمامه بدینکار اقدام ورزید.»^(۲)

پیامبر^ص از ترور مخالفان (که به عربی آن را «فَتْک» می گفتند) نهی می کرد و غافل‌گشی را روا نمی دانست چنانکه در آثار نبوی به صراحت آمده است. رسول خدا^ص اگر فرمان اعدام کسی را به عنوان رئیس حکومت صادر می کرد، شخص مزبور یا مسلمانی را به عمد کشته بود و یا مانند کعب بن اشرف، قبائل عرب را به جنگ با پیامبر و محاصره مدینه تشویق می نمود و وعده همیاری به آنها می داد^(۳) ! و این کار به منزله اعلام جنگ با حکومت پیامبر و

(۱) - به کتاب إحياء علوم الدين، اثر غزالی، ج ۳، ص ۲۰۱ نگاه کنید.

(۲) - فتح المبدی، اثر شرقاوی، ج ۳، ص ۱۵۱ .

(۳) - به : مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۴ بنگرید که می نویسد : كَانَ يَهْجُو النَّبِيَّ^ص وَأَصْحَابَهُ وَيَحْرَضُ عَلَيْهِمْ كُفَّارَ قُرَيْشٍ ! یعنی : «او، پیامبر^ص و یارانش را هجو می نمود و کافران قریش را بر جنگ با ایشان تشویق می کرد.» به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۱ و تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۸۸ نیز نگاه کنید.

مسلمانان به شمار می‌آمد.

طبری در تاریخ خود گزارش نموده که پیامبر^ص فرمود :

إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدَ الْفَتْكَ وَ لَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ.^(۱)

یعنی : «ایمان، انسان را از غافل‌گشتی بازمی‌دارد و هیچ مؤمنی از راه غافلگیری کسی را نمی‌گشدد».

ابوداود در کتاب سنن خود آورده که : روزی معاویه بن ابی‌سفیان در زمان حکمرانی خود از شام به مدینه آمد و به منزل عایشه وارد شد. عایشه (به مناسبت آنکه برادرش محمد بن ابی‌بکر به دست یاران معاویه کشته شده بود) به وی گفت : آیا نمی‌ترسی که من مردی را در پس پرده نشانده باشم تا غافل‌گیرانه تو را به قتل رساند؟! معاویه پاسخ داد : تو چنین کاری را نمی‌کنی زیرا که من در خانه امن وارد شده‌ام و از پیامبر^ص شنیدم که فرمود :

الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفَتْكِ وَ لَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ.^(۲)

«ایمان، انسان را از غافل‌گشتی بازمی‌دارد و هیچ مؤمنی از راه غافلگیری کسی را نمی‌گشدد».

این آموزش با نص قرآن هماهنگی دارد که نشان می‌دهد اگر مخالفان آئین اسلام، سر جنگ با مسلمانان نداشته باشند، خداوند هیچ راهی را بر ضد آنان به روی مسلمانان نگشوده است چنانکه صریحاً می‌فرماید :

فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

(نساء : ۹۰)

یعنی : «پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و اظهار صلح

(۱) - به تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۳ بنگرید.

(۲) - به سنن ابی‌داود، کتاب الجهاد، ج ۲، ص ۷۹ نگاه کنید.

به شما نمودند، خدا هیچ راهی را بر ضد آنان برای شما مقرر نداشته است».

در تاریخ یعقوبی (که بر حسب زمان، مقدم بر تاریخ طبری است) طوایفی از عرب را نام برده (چون بنی مدلیج و بنی ضمره و بنی دیل) که می گفتند ما را با مسلمانان نزاعی نیست و به پیامبر^ص می گفتند: لَسْنَا عَلَيْكَ و لَسْنَا مَعَكَ! «ما نه بر ضد تو هستیم و نه با تو همراهیم»! پیغمبر^ص از پیکار و درگیری مسلمانان با ایشان منع فرمود.^(۱) و این نهی مطابق با آیه شریفه گذشته بود.

بنابراین، پیکار اسلام با کسانی بود که آغازگر جنگ با مسلمین بودند چنانکه در قرآن به صراحت می فرماید: وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ (توبه: ۱۳) یعنی: «آنها نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند». با وجود این، هرگاه که دشمنان به صلح مایل می شدند پیامبر^ص مأمور به صلح با آنها بود و از این کار استقبال می نمود و نشان می داد که تنها از گروه خود دفاع می کند و جنگ طلب نیست چنانکه در قرآن کریم می خوانیم:

وَ إِنْ جَاحُوا لِلْسَّلَامِ فَأَجْزَحْ لَهُا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال: ۶۱).

یعنی: «اگر آنان گرایش به صلح نشان دادند، تو نیز بدان مایل باش و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است».

از اینرو در تاریخ ملاحظه می کنیم که پیامبر^ص در «حدیبیه» با بت پرستان مکه صلح فرمود و حتی از مسلمانان فراری که به مدینه می آمدند می خواست تا به شهر و قوم خود بازگردند.^(۲)

اما در صورتی که اقوامی با پیامبر^ص سر جنگ داشتند چنانچه پیامبر^ص سپاهی را به سوی ایشان روانه می نمود بنا بر آنچه در کتب سنن آمده است

(۱) - به تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۷۳ نگاه کنید.

(۲) - به سیره ابن کثیر، ج ۳، ص ۸۰ و ۷۹ (ماجرای ابوجندل و ابوبصیر) بنگرید.

بدانها سفارش می‌فرمود که :

إِنظِلُّوا بِاسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَإِنِّي وَ لَا طِفْلًا
صَغِيرًا وَ لَا امْرَأَةً وَ لَا تَغْلُوا وَ ضُمُّوا غَنَائِمَكُمْ وَ أَصْلِحُوا وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ.^(۱)

یعنی : «به نام خدا و با توکل بر خدا و بر آئین فرستاده خدا حرکت کنید و هیچ پیرمرد فرتوت و کودک و زنی را نکشید و در غنائم خیانت نورزید و غنائم خود را به یکدیگر ضمیمه کنید و به اصلاح امور پردازید و نیکوکاری کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

پس از جنگ و پیروزی بر دشمن محارب، پیامبر خدا^ص اغلب اسیران دشمن را آزاد می‌فرمود یا به تبدیل اسیر با اُسرای مسلمین یا با مال اقدام می‌کرد چنانکه در نصّ قرآن آمده است :

فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا (محمد : ۴)

یعنی : «پس از این، یا بر اسیران منت نهید (آزادشان کنید) یا معاوضه نمایید تا کارزار بارهای سنگین خود را بر زمین نهد.»

اسیرانی که پس از جنگ‌ها مورد عفو پیامبر^ص قرار گرفتند و آزاد شدند چندان زیادند که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب بیرون است. ابن هشام در ماجرای جنگ با هوازن آورده است :

كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ^ص مِنْ سَبِي هَوَازِنَ سِتَّةُ آلَافٍ.^(۲) یعنی : «از اسیران هوازن

شش هزار تن به همراه رسول خدا^ص بودند» که این عده، به اتفاق کتب تاریخ

(۱) - به سُنَنِ أَبِي دَاوُد، ج ۲، ص ۳۸۲ نگاه کنید.

(۲) - به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸۸ بنگرید.

و سیره همگی آزاد شدند.^(۱)

پیامبر^ص حتی از فرمان ترحم بر حیوانات نیز دریغ نمی کرد. در سنن ابی داود به گزارش از عبدالله بن عباس آمده است :

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ^ص عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ.^(۲)

یعنی : «پیامبر خدا^ص از برانگیختن حیوانات بر ضد یکدیگر (همچون به جان هم افکندن سگ ها و خروس ها) نهی فرمود».

چنین پیامبر بزرگواری چگونه ممکن است با جنگ میان انسان ها موافق باشد؟ جنگ در اسلام امری ناگزیر شمرده می شود و در برابر دشمن محارب که سر نزاع با دین خدا دارد پیش می آید چنانکه پیش از این گذشت و از قرآن و تاریخ گواه آوردیم.

برخی از خاورشناسان یهودی و مسیحی بدون مطالعه کافی، اسلام را دین جنگ و خشونت معرفی نموده اند و گویی آئین خود را از خشونت برکنار می شمروند ! درحالی که اولاً پیامبر اسلام و یارانش مدت سیزده سال در مکه، مردم را از بت پرستی و خرافه گرایی و دخترگشی نهی می کردند و به سوی خدای یگانه فرامی خواندند و در این مدت، شکنجه ها و آزار فراوانی از بت پرستان دیدند و برخی از آنان (همچون یاسر و سُمیّه پدر و مادر عَمّار صحابی مشهور) زیر شکنجه مشرکان کشته شدند چنانکه کهن ترین کتاب سیره که اینک در دسترس ما قرار دارد یعنی سیره ابن اسحاق^(۳) و نیز

(۱) - به مغازی واقدی، ج ۲، ص ۹۵۱ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۷ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸۹ و دیگر کتب تاریخ و سیره بنگرید.

(۲) - به سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۶۷ نگاه کنید.

(۳) - چاپ دار الفکر، ص ۱۵۶.

کتابهایی چون تاریخ طبری^(۱) و کامل التواریخ^(۲) اثر ابن اثیر و دیگر مدارک تاریخی شرح آزارها و شکنجه‌های مزبور را آورده‌اند. و در این مدت، پیامبر ص و یاران وی هرگز دست به شمشیر نبردند و آسیب‌های گوناگون را تحمل می‌نمودند، تا اینکه بسیاری از مسلمانان راه هجرت از مکه را درپیش گرفتند. سرانجام بُت‌پرستان به کشتن پیامبر ص مصمم شدند. ولی پیامبر ص شبانه از منزلش بیرون آمد و به سوی (یثرب) یا مدینه گریخت. اما مشرکان قریش از ستیزه با او دست برنداشتند و نامه‌ای تهدیدآمیز به اهل مدینه نوشتند که اگر همشهری ما (محمد) را نکشید یا از دیارتان بیرون نرانید ما به جنگ با شما اقدام خواهیم کرد چنانکه عبدالرزاق صنعانی در کتاب قدیمی «المُصَنَّف» نامه مردم مکه را به مسلمانان مدینه گزارش نموده که در خلال آن نوشته‌اند :

إِنَّكُمْ آوَيْتُمْ صَاحِبَنَا وَ إِنَّكُمْ أَكْثَرُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَدَاً وَ إِنَّا نُقَسِّمُ بِاللَّهِ لَتَقْتُلَنَّهُ أَوْ لَتُخْرِجَنَّهُ أَوْ لَنَسْتَعِينَنَّ عَلَيْكُمْ الْعَرَبَ ثُمَّ لَنَسِيرَنَّ إِلَيْكُمْ بِأَجْمَعِنَا حَتَّى نَقْتُلَ مُقَاتِلَكُمْ وَ نَسْتَبِيحَ نِسَائِكُمْ.^(۳)

یعنی : « شما همشهری ما (محمد) را در شهر خود جای دادید و شما در میان اهل مدینه از اکثریت برخوردارید و ما به خدا سوگند یاد می‌کنیم که اگر او را نکشید یا از شهرتان بیرون نکنید، از قبائل عرب بر ضد شما کمک می‌خواهیم آنگاه همگی به سویتان حرکت می‌کنیم تا مردان جنگاورتان را بکشیم و زنانتان را بر خود روا شماریم !

(۱) - چاپ دار المعارف مصر، ج ۱۲، ص ۳۲۷.

(۲) - چاپ دار الکتاب عربی، ج ۲، ص ۴۵.

(۳) - المصنّف، ج ۵، ص ۳۵۸.

در چنین شرایطی بود که اجازه دفاع مسلحانه به مسلمین داده شد چنانکه در قرآن کریم آمده است :

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... (حج : ۴۰ و ۳۹)

یعنی : «اجازه (دفاع) به کسانی داده شده که در معرض پیکار قرار دارند زیرا که به ایشان ستم شده است و خدا بر یاری آنها توانا است. همان کسانی که به ناحق از دیار خود إخراج شدند تنها به سبب آنکه می گفتند خداوندگار ما الله است !»

جنگ‌های اسلام با قریش که به فتح مکه انجامید همگی پس از مراحل مزبور صورت گرفت و شکل دفاعی داشت ولی چنانکه گذشت پیامبر بزرگوار اسلام^ص پس از پیروزی بر مکیان از گناه آنها چشم پوشید و فرمان عفو عمومی و آزادی دشمنان خود را صادر فرمود.

قانونگذاران نامدار غرب نیز جنگ‌های دفاعی را به طور مطلق تصویب کرده‌اند. به عنوان نمونه مُنتِسکیو در کتاب «روح القوانين» می‌نویسد :

«مِلل هم حق دارند برای حفظ خودشان جنگ نمایند زیرا حفظ هر مِلّت و دولتی مثل حفظ هر دولت و مِلّت دیگری است که به او حمله کرده است.»^(۱)

ثانیاً : ادّعی خاورشناسانی که پنداشته‌اند در آئین یهود و مسیحیت، جنگ مجاز نیست به کلی نادرست است و مخالف با سخنانی شمرده می‌شود که در «کتاب مقدّس» ایشان ملاحظه می‌کنیم.

(۱) - به کتاب روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، ص ۲۶۴ نگاه کنید.

در تورات از نبرد ابراهیم^ع و موسی^ع با دشمنان خود به وضوح سخن رفته است چنانکه در باب چهاردهم از «سفر پیدایش» می‌خوانیم :

«چون ابرام (ابراهیم) از اسیری برادرزاده خود (لوط) آگاهی یافت ۳۱۸ نفر از افراد کارآزموده خود را آماده کرد و سپاه دشمن را تا "دان" تعقیب نمود. شبانگاه ابرام سپاه خود را به چند گروه تقسیم کرد و بر دشمن حمله برد و ایشان را تار و مار کرد».

در تورات از پیکار موسی^ع با مدیان و عمالیق نیز سخن رفته است. در «سفر تثنیه» باب سی و یکم آمده که : «(بنی اسرائیل) با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود جنگ کرده همه ذکور آن را کشتند!» و در «سفر خروج» باب هفدهم آمده است :

«عمالیق به رفیدیم آمدند تا با بنی اسرائیل بجنگند. موسی به یوشع گفت : افرادی از قوم انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیق برو ... یوشع و سپاهیان او عمالیق را به کلی تار و مار کردند».

عیسی^ع نیز از جنگ دفاعی ابائی نداشت و همانگونه که در «انجیل لوقا» باب بیست و دوم آمده به یارانش دستور داد تا اسلحه جنگی تهیه کنند چنانکه در انجیل مزبور می‌خوانیم :

«عیسی فرمود : اما اکنون اگر کوله بار و پول دارید بردارید و اگر شمشیر ندارید، بهتر است لباس خود را بفروشید و شمشیری بخرید».

روشن است که شمشیر به کار جنگ و دفع دشمن می‌رود، هرچند حواریون به دلیل کثرت دشمن نتوانستند از آن بهره گیرند. ولی عیسی^ع پیش‌بینی فرمود که در آینده، جنگ میان پیروان وی با نزدیکترین کسان آنها

درمی گیرد به دلیل آنکه فرمود :

« گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را^(۱)! سپس توضیح می دهد که چگونه ایمان به وی و انکار او، میان نزدیکترین کسان دشمنی می افکند (و طبعاً به نزاع و جنگ کشیده می شود).

از همینرو ملاحظه می کنیم که مسیحیان قدیم، جنگ های صلیبی را «جهاد مقدس» می شمردند و هزاران تن از ایشان در این جنگ ها شرکت کردند و خون مسلمانان را ریختند و اوربان دوم Urbain پاپ اعظم مسیحیت، در مشروعیت جنگ های مزبور فتوای صریح داد و مردم را به شرکت در آنها تشویق نمود.^(۲)

ممکن است گفته شود که : فتوای اوربان دوم و امثال او، و شرکت مسیحیان در جنگ های صلیبی، ربطی به تعالیم عیسی^ع ندارد و نباید این امور را به حساب آئین مسیحیت نهاد. ما هم می گوئیم جنگ های ظالمانه ای را که فلان امیر عرب یا عجم در جهان اسلامی پیش آورده اند نباید به حساب اسلام و پیامبر رحمت گرش گذاشت، با آنکه پیامبر اسلام^ص حتی با بت پرستان محارب در حدیبیه صلح نمود و هرگز آغازگر جنگ نبود.^(۳)



(۱) - به انجیل متی، باب ۱۰، شماره ۳۴ بنگرید.

(۲) - به کتاب «تاریخ اصلاحات کلیسا» اثر جان الدر، ص ۳۸ نگاه کنید.

(۳) - در این باره، توضیحات بیشتری در فصل آخر کتاب خواهیم آورد.

خوارج، آغازگر تکفیر مسلمین

پس از وفات رسول اکرم^ص اختلافاتی در میان مسلمانان رخ داد ولی مسلمین به دستاویز تکفیر یکدیگر با هم به نزاع برخاستند و نسبت شرک به هم ندادند! اختلافاتشان بیشتر اختلاف سیاسی بود به ویژه امام علی^ع که با وجود کثرت فضائل، از همه بیشتر در اتحاد مسلمانان پافشاری و گذشت داشت چنانکه در خلال نامه خود مرقوم فرموده است :

لَيْسَ رَجُلٌ أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ
الْفَتْهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ.^(۱)

«هیچ مردی بر اتحاد اُمت محمد (ص) از من حریص تر نیست و در این راه پاداش نیک از خدا می طلبم».

اما نخستین گروه متعصب و خشونتگری که با تکفیر مسلمانان به تجزیه اُمت اسلامی دست زدند و سایرین را مشرک پنداشتند! فرقه خوارج بودند. پیدایش این فرقه با حادثه‌ی حَکَمِیَّت (میان سپاه شام و عراق) پیوند داشت. جدایی آنها از سپاه امیر مؤمنان^ع به دستاویز آن بود که می گفتند چرا آن حضرت داوری غیر خدا را در کار مسلمانان پذیرفت ؟ با اینکه پذیرش مزبور به اصرار

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۷۸. شریف رضی این نامه را از مغازی سعید بن یحیی نقل کرده است.

بلکه تهدید خودشان صورت گرفت و خود نیز بدین خطا اعتراف داشتند ولی می‌گفتند که ما توبه کرده‌ایم!

امام علی^ع در خلال گفتگوی با آنان یادآور شد که : راه ما از آغاز روشن بود و به اعتراف خودتان ناگزیر داوری را تصویب کردیم ولی این کار را به طور **مشروط** پذیرفتیم و شرط ما (که در پیمان نامه ثبت شده است^(۱)) این بود که داوران به استناد قرآن مجید به قضاوت نشینند و اگر در قرآن مستندی نیافتند به سنت پیامبر خدا^ص رجوع کنند ولی آندو داور (ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص) به هیچوجه از کتاب خدا و سنت رسول سخنی به میان نیاوردند و تنها به رأی و هوای خویش قضاوت نمودند و از اینرو داوری آنها معتبر نیست و ما بر سخن نخستین خود هستیم.

این سخنان را مورخان اسلامی همچون طبری و یعقوبی و ابن اثیر و دینوری و نصر بن مزاحم و جز ایشان از امیرمؤمنان^ع گزارش کرده‌اند و از جمله آورده‌اند که فرمود :

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي شَرَطْتُ عَلَى الْحَكَمَيْنِ أَنْ يَحْكُمَا بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ أَخْبَرْتُكُمُ أَنَّ طَلَبَ الْقَوْمِ الْحُكُومَةَ مَكِيدَةٌ فَلَمَّا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْحُكُومَةَ شَرَطْتُ عَلَيْهِمْ أَنْ يُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ يُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ. فَخَالَفَا الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ وَ عَمِلَا بِالْهَوَى فَنَبَذْنَا أَمْرَهُمَا وَ نَحْنُ عَلَى أَمْرِنَا الْأَوَّلِ.^(۲)

یعنی : آیا ندانستید که من با این دو داور شرط نمودم که باید بنا بر کتاب خدا حکم کنند و پیش از آن، شما را آگاه کردم که پیشنهاد داوری از سوی شامیان نیرنگ و حيله است و هنگامی که شما جز امر حکمیت راه

(۱) - به تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۳ که صورت پیمان نامه را گزارش نموده نگاه کنید.

(۲) - به عنوان نمونه به کتاب الأخبار الطوال، اثر ابوحنیفه دینوری، ص ۲۰۸ بنگرید.

دیگری را نپذیرفتید من با آنان شرط کردم که آنچه را قرآن زنده داشته زنده کنند و هرچه را که قرآن میرانده، بمیرانند. ولی آندو، با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت نمودند و بنا بر دلخواه خویش عمل کردند. ما هم امر آندو را دور افکندیم و اکنون بر همان رأی نخستین خود هستیم».

امیر مؤمنان علیه السلام به این سخنان بسنده ننمود بلکه به خوارج فرمود: مردی از میان خودتان برگزینید که در حضور شما با من به مناظره پردازد! آنان، **عبد الله بن کواء** یکی از برجستگان خود را انتخاب نمودند. علی علیه السلام به استناد کتاب خدا با وی به مناظره پرداخت. در پایان مناظره، ابن کواء بر امام^ع اعتراض کرد که: چرا به حکم بودن **ابوموسی اشعری** راضی شدی؟ درحالی که او کافر است! امام فرمود:

مَتَى كَفَرْتُ، أَوْ حِينَ بَعَثْتُهُ أَمْ حِينَ حَكَمْتُ؟

«ابوموسی چه زمانی کافر شد، آیا هنگامی که من او را فرستادم یا زمانی که وی داوری نمود؟»

ابن کواء گفت: **بَلْ حِينَ حَكَمْتُ!** بلکه هنگامی که داوری نمود، به کفر گرایید! امام^ع فرمود:

أَفَلَا تَرَى أَنِّي إِذَا بَعَثْتُهُ مُسْلِمًا، فَكَفَرَ فِي قَوْلِكَ بَعْدَ أَنْ بَعَثْتُهُ!

«مگر توجه نداری، من هنگامی او را فرستادم که مسلمان بود و به قول تو، وی پس از فرستادن من، کافر شد!»
سپس امیر مؤمنان^ع توضیح داد که:

اگر پیامبر خدا^ص مردی از مسلمانان را به سوی کافران می فرستاد تا آنها را به توحید خدا فراخواند و او به شرک می گرایید و به غیر خدا دعوت می نمود، آیا ایرادی بر پیامبر^ص از این بابت وارد بود؟
ابن کواء گفت: نه!

امام^ع فرمود: پس اگر ابوموسی به گمراهی رفته است، من چه گناهی دارم؟! و آیا روا است که شما شمشیر بردارید و به گناه ابوموسی، متعرض مردم شوید؟!^(۱)

بنا بر آنچه مورخان آورده‌اند گروه بسیاری از خوارج (حدود ۸۰۰۰ تن) با سخنان امام^ع از رأی خود بازگشتند. ولی اقلیتی (در حد ۴۰۰۰ تن) همچنان بر رأی خویش و تکفیر دیگر مسلمانان پافشاری داشتند و بر این مبنا، با حکومت امام^ع مخالفت نشان می‌دادند. واکنش امیر مؤمنان^ع در برابر آنها، این بود که می‌فرمود:

إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحِبْتُمُونَا، لَا تُنْعَكُمُ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ، وَ لَا تُنْعَكُمُ الْفَيْءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، وَ لَا نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَبْدَأُونَا.^(۲)

یعنی: سه چیز نزد ما از آن شما است تا زمانی که با ما مصاحب هستید، یکی آنکه از ورودتان به مساجد خدا جلوگیری نمی‌نماییم تا نام خدا را در آنجا یاد کنید. دوم آنکه شما را از اموال بیت المال تا زمانی که دست شما با ما است محروم نمی‌کنیم. سوم آنکه با شما نمی‌جنگیم تا هنگامی که شما جنگ را با ما آغاز کنید».

بدینصورت خوارج آزادانه در کوفه (مرکز حکومت علوی) می‌زیستند و از حقوق سایر مسلمین برخوردار بودند ولی مرتباً شعارهای ضد امام^ع را سر می‌دادند و باحضور در مسجد بزرگ کوفه، به هنگام نماز امام^ع یا سخنرانی‌های وی فریاد برمی‌آوردند:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ^(۳)! آنها در این شعار، تعریض به امر حکمیت داشتند و اینکه

(۱) - الأخبار الطوال، ص ۳۰۹

(۲) - به تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۳ و الكامل فی التّاریخ، اثر ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۵ بنگرید.

(۳) - الكامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۳۴.

قبول آن، شرک و کفر است! شمس الدین سرخسی (فقیه مشهور حنفی) در کتاب «المبسوط»^(۱) آورده که: کثیر حَضَرَمی گفت: روزی در مسجد کوفه وارد شدم و دیدم که پنج تن از خوارج به علی (ع) ناسزا می‌گویند. یکی از آنان را که سِوَار المِنْقَری نام داشت و سوگند می‌خورد که علی را می‌کشد! به نزد امام^ع بردم و گفتم که این مرد در حضور من سوگند یاد نمود که علی را می‌کشم! امام فرمود: او را رها کن! گفتم چگونه وی را رها کنم با آنکه سوگند خورده که ترا می‌کشد؟ فرمود: أَفَأَقْتُلُهُ وَ لَمْ يَقْتُلْنِي؟! آیا من او را بکشم با اینکه او مرا نکشته است؟!

آری، آزادی خوارج در دوران خلافت امیر مؤمنان^ع تا این اندازه بود! در برابر این آزادی، طرفداران و یاران امام^ع چون عبدالله بن عباس و دیگران مکرر با خوارج به مناظره و گفتگو می‌پرداختند و آیات مربوط به حَکَمِیت را از قرآن بر آنان می‌خواندند (مانند آیه: وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا^(۲)) ولی متعصبان خوارج از تکفیر مسلمین و اهانت به امام(ع) باز نمی‌ایستادند! و به بهانه اینک آیات مزبور مربوط به امور خاص (مانند رفع اختلاف خانوادگی) است و ربطی به اختلاف سیاسی ندارد، دلیل یاران امام^ع را نمی‌پذیرفتند.^(۳) در صورتی که اگر حَکَمِیت، شرک به شمار آید در غیر مباحث حکومتی و سیاسی نیز شرک است زیرا به هرحال، حق اظهار نظر را به غیر خدا می‌سپرد!

(۱) - به المبسوط، اثر شمس الدین سرخسی، ج ۱۰، ص ۱۲۵ بنگرید.

(۲) - سورة نساء، آیه ۳۵.

(۳) - به کتاب «تاریخ الجدل» اثر محمد ابوزهره، ص ۱۴۱ فصل «نماذج من جدل الخوارج» نگاه کنید.

به علاوه، هنگامی که رأی حاکمین موقوف بر حکم قرآن باشد هیچ مشکلی پیش نمی‌آید زیرا حکم قرآن به نزد مسلمانان، حکم خدا است چنانکه امام^ع این معنا را برای آنها بیان فرمود و در «پیمان‌نامه» میان طرفین نیز ثبت گردیده بود.

خوارج تنها به مخالفت لفظی و ظاهری با امام^ع و دیگر مسلمین بسنده نکردند بلکه دست به اسلحه بردند و به قتل مخالفان خود اقدام نمودند. به عنوان نمونه: عبدالله بن خَبَّاب که از یاران رسول خدا^ص بود و همسرش را کشتند و شکم همسر عبدالله را که آبستن بود پاره کردند! گناه عبدالله و همسرش چه بود؟! آنها پرسشهایی از عبدالله دربارهٔ خلفاء نمودند و به این سؤال رسیدند که:

ما تَقُولُ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَبْلَ التَّحْكِيمِ وَ بَعْدَهُ ؟

«دربارهٔ علی بن ابی طالب پیش از مجلس دآوری و پس از آن، چه می‌گویی؟»
عبدالله پاسخ داد: إِنَّهُ أَعْلَمُ بِاللَّهِ مِنْكُمْ وَ أَشَدُّ تَوْفِيًّا عَلَى دِينِهِ وَ أَنْفَذُ بَصِيرَةً^(۱)
«او، خدا آگاهتر از شما است و در حفظ دینش مواظبت بیشتر و بصیرت نافذتری دارد».

عبدالله را به کنار نهی بردند و در حالی که کتف او را بسته بودند. سرش را بردند و خونس را در نهی ریختند! سپس به سراغ زنش رفتند و بدون پرسش و پاسخ، آهنگ کشتن وی نمودند. زن بیچاره فریاد زد: أَنَا امْرَأَةٌ، أَلَا تَتَّقُونَ اللَّهَ ؟ «من یک زن هستم، آیا از خدا پروا نمی‌کنید؟» آنان به سخن او اعتنایی نکردند و وی را کشتند^(۲) در صورتی که پیامبر خدا مسلمانان را از کشتن زنان و

(۱) - به تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۸۲ و الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۴۲ بنگرید.

(۲) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۸۳ و الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

کودکان کُفار حتی در جنگ نهی کرده بود. همانگونه که در صحیح بخاری آمده است :

وَجِدَتْ امْرَأَةً مَقْتُولَةً فِي بَعْضِ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ.^(۱)

«در یکی از غزوات پیامبر، زنی را کشته یافتند، رسول خدا ﷺ از کشتن زنان و کودکان نهی نمود».

ولی خوارج، زن مسلمان را به دلیل اختلاف نظر می‌کشتند ! و شگفت آنکه این قبیل جنایت‌ها را به عنوان «دینداری» روا می‌داشتند و خود را مسلمانانی پرهیزکار می‌شمردند ! چنانکه یکی از آنان خرمایی را که زیر درختی افتاده بود چون بر دهان نهاد، دیگران بر سرش فریاد زدند که خرمایی را بدون اجازه صاحب درخت می‌خوری؟! وی خرما را از دهان بیرون افکند.^(۲) خوردن خرمای خشکیده‌ای را حرام می‌دانستند ولی ریختن خون مسلمانان را از مرد و زن، مباح می‌شمردند ! چرا که ایشان امیر مؤمنان^ع را در ماجرای حکمیت، منحرف نمی‌دانستند.

آری، معیارها و ارزش‌ها چون به انحراف کشیده شود، ارزش یک انسان از دانه خرمایی کمتر خواهد شد !

کودک‌کشی !

عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» درباره «أَزَارِقَه» که فرقه‌ای از خوارج بودند، نوشته است :

(۱) - به صحیح بخاری، جزء ۴، ص ۷۴ (باب فضل الجهاد و السیر) نگاه کنید.

(۲) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۸۲.

إِنَّهُمْ اسْتَبَاحُوا قَتْلَ نِسَاءٍ مُّخَالِفِيهِمْ وَ قَتْلَ أَطْفَالِهِمْ وَ زَعَمُوا أَنَّ الْأَطْفَالَ مُشْرِكُونَ وَ قَطَعُوا بِأَنَّ أَطْفَالَ مُّخَالِفِيهِمْ مُّخَلَّدُونَ فِي النَّارِ! ^(۱)

یعنی : «آنان کشتن زنان و کودکانِ مخالفین خود را روا می‌دانستند و می‌پنداشتند کودکان ایشان نیز مشرکند و به طور قطع می‌گفتند که کودکان مخالفینشان برای همیشه در آتش دوزخ خواهند بود»!

البته این گونه عقاید تند و جاهلانه با کتاب خدا و سنت پیامبر^ص و حکم عقل سازگاری ندارد زیرا در قرآن کریم می‌خوانیم که خداوند همه مردم را بر فطرت توحید آفریده است (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا^(۲)) مگر آنکه خود ایشان پس از مرحله کودکی و «تعلق تکلیف» به راه شرک روند. در حدیث مشهور نبوی هم آمده است که مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ^(۳). یعنی «هیچ مولودی نیست مگر که بر فطرت توحید زاده می‌شود». در مسند احمد بن حنبل آمده که پس از منع پیامبر^ص از قتل کودکان برخی از یاران گفتند: اینها فرزندان مشرکان هستند! پیامبر^ص فرمود: مگر نیکان شما فرزندان مشرکان نیستند؟! (وَ هَلْ خِيَارُكُمْ إِلَّا أَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ^(۴)). و به تعبیر دیگر قرآنی، همه فرزندان آدم در عالم فطرت، به پرسش خداوند پاسخ مثبت داده‌اند و زمانی که به آنان فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ «آیا من، خداوندگار شما نیستم؟» همگی گفتند: بَلَى^(۵) «آری، هستی». کنایه از این معنا که در انسان، تمایل فطری به خداباوری

(۱) - به کتاب «الفرق بین الفرق»، اثر عبدالقاهر بغدادی، ص ۱۰۲ بنگرید.

(۲) - سوره روم، آیه ۳۰.

(۳) - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۴۸.

(۴) - مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۳۵.

(۵) - سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

وجود دارد. پیش از این هم گذشت که پیامبر^ص از کشتن زنان و کودکان مشرکین در جنگ نهی نمود، چگونه می توان به هنگام صلح دست به کشتن آنان زد؟! ابن ابی الحدید در شرح خود بر «نهج البلاغه» نامه ای از سوی نَجْدَة بن عامر گزارش نموده که وی برای نافع بن اُزرق (رهبر فرقه اُزارقه از خوارج) نگاشته است. در این نامه، ابن عامر، رهبر خوارج را بر کشتن کودکان سخت نکوهش نموده است. نجده در نامه خود استدلال کرده که: خدای تعالی در قرآن می فرماید: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** (فاطر: ۱۸) یعنی: «هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را بر نمی دارد» و نوشته است که رسول خدا^ص از کشتن اطفال کافران منع فرموده پس چگونه می توان کودکان بی گناه را به گناه پدران کافرشان، گردن زد؟! ابن عامر بدین نتیجه رسیده که جنابت ابن ازرق برخلاف دستور خدا و رسول^ص بوده است. نافع بن ازرق بدو پاسخ داده که نوح پیامبر^ع از من و تو خداشناس تر بود، با وجود این در قرآن مجید آمده که نوح^ع نفرین نمود: خداوندا کافران را ریشه کن فرما تا فرزندان کافری از آنان پدید نیایند! ابن ازرق از این سخن چنین نتیجه گرفته است که: **فَسَمَاهُمْ بِالْكَفْرِ وَهُمْ أَطْفَالٌ وَ قَبْلَ أَنْ يُؤْلَدُوا**.^(۱) یعنی: «پیش از آنکه کودکان کفار زاده شوند، نوح آنها را کافر نامید» و با این دستاویز، ابن ازرق خود را در کشتار کودکان به بهانه کفر پدرانشان، مُجاز شمرده است!

در کتاب مذکور نیامده که نجده بن عامر چه پاسخی به مغالطه نافع بن اُزرق داده ولی جا داشت که بدو می نوشت:

أَوَّلًا در قرآن کریم می خوانیم: خداوند به نوح وحی نمود که از این پس،

(۱) - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱.

کسی از قوم تو ایمان نخواهد آورد مگر همان کسان که پیش از این به ایمان دست یافته‌اند (وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ - هود : ۳۶). از اینرو نوح^ع دانست که از نسل کافران کسی به دین خدا نمی‌گروَد و لذا از خداوند درخواست نمود که آنها به دنیا نیایند. ولی ابن ازرق از کجا دانست که فرزندان آینده معاصرانش هرگز به ایمان دست نمی‌یابند و حتی به فرقه خوارج نمی‌پیوندند؟ مگر او ادعای پیامبری داشته است؟!

ثانیاً فرق است میان آنکه از خدا بخواهیم تا کافران، فرزندان کفرپیشه‌ای به دنیا نیاورند و اینکه فرزندان نابالغ و بی‌گناه آنان را بکشیم!

ثالثاً نوح نبی^ع از کفر فرزندان کفار در مرحله تکلیف خبر داده نه در مرحله کودکی! و در آیه شریفه، صنعت «تَسْمِيَةُ الشَّيْءِ بِاسْمِ مَا يَوْؤُلُ إِلَيْهِ» به کار رفته که از صنایع بلاغی شمرده می‌شود.^(۱)

رابعاً به فرض آنکه کودکان کفار را بتوان کافر نامید اما به چه دلیل هر کافری را باید کشت؟ مگر پیامبر اسلام^ع در حَدِيثِ بَيِّنَةٍ با کافران مکه صلح ننمود؟ خامساً ما مسلمانان در احکام شریعت باید از مُحَمَّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ پیروی کنیم نه از نوح علیه‌السلام و مُحَمَّد^ص از کشتن اطفال به صراحت نهی فرموده است.

باری، این اندیشه‌های جاهلانه را باید اصلاح نمود زیرا فرهنگ خشونت است که جنایت به بار می‌آورد. جنگ و نزاع با فریب‌خوردگان همواره کارساز

(۱) - در فارسی هم مثلاً می‌گوییم: دانشکده پزشکی، پزشک تربیت می‌کند! در حالی که دانشجویی را تربیت می‌کند که سرانجام پزشک خواهد شد. اشاره نوح علیه‌السلام هم به همین معنا است یعنی سرانجام کودکان مزبور، به کفر می‌انجامد نه آنکه در کودکی، کافر باشند!

نیست و گاهی بر خشونت آنان می‌افزاید و خود را ذی‌حق می‌شمرد و مظلوم‌نمایی می‌کنند. با اینهمه گاهی از جنگ با ایشان گریزی نیست به ویژه هنگامی که دست به کشتار مردم زنند چنانکه امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز پس از اتمام حجت بر خوارج، ناچار به پیکار با آنان پرداخت و جنگ نهروان پیش آمد.

برای آنکه تسامح و نرمش امام^ع را (که در حقیقت نرمش پیامبر^ص را به یاد می‌آورد) در پیکار با خوارج بیشتر دریابیم، باید به خطبه‌های وی به هنگام رویارویی با سپاه آنها بنگریم. در این خطبه‌ها امام^ع تا می‌توانست می‌کوشید ذهنیت نادرست و متعصبانه آنان را پاک سازد.^(۱) سپس «پرچم امان» را به دست یکی از یاران پیامبر^ص یعنی **أَبُو أُيُوبَ أَنْصَارِي** سپرد و وی فریاد برآورد:

مَنْ جَاءَ تَحْتَ هَذِهِ الرَّايَةِ فَهُوَ آمِنٌ^(۲)!

«هرکس زیر این پرچم آید، در امان است»!

و با این کار، گروهی دیگر از خوارج را از آنان جدا ساخت چنانکه **فَرُوءَ بن نوفل** با پانصد سوار از سپاه خوارج بیرون رفتند. فروه که از رؤسای خوارج بود به یارانش می‌گفت:

وَاللَّهِ مَا أَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ نُقَاتِلُ عَلِيًّا أَرَى أَنْ أَنْصَرِفَ حَتَّى يَتَّضِحَ لِي بِصِيرَتِي فِي قِتَالِهِ أَوْ أَتَابِعُهُ^(۳)!

«به خدا سوگند من نمی‌دانم بر سر چه چیز با علی می‌جنگیم؟ رأی من آنست که برگردیم تا من در جنگ با علی یا پیروی از او بصیرت یابم!»

(۱) - به الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۴۴ بنگرید.

(۲) - الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۴۵ و الأخبار الطّوال، ص ۲۱۰.

(۳) - الکامل، ج ۳، ص ۳۴۶.

طبری در تاریخش آورده است : هنگامی که خوارج در برابر سپاه علی^ع صفبندی نمودند و آماده جنگ شدند، امام^ع به سوی آنان رفت و در برابر ایشان ایستاد و از آنها خواست تا دست از پیکار بردارند و حتی آنان را به خدا سوگند داد و فرستادگان خود را پیایی به سویشان فرستاد ولی آنها دعوت وی را نپذیرفتند و از رأی خود بازنگشتند بلکه سفیر امام را به قتل رساندند!

عبارت طبری چنین است :

أَنَّ عَلِيًّا سَارَ إِلَيْهِمْ حَتَّى إِذَا كَانَ حَذَاءَهُمْ عَلَى شَطِّ نَهْرٍ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ يُنَادِيهِمْ
اللَّهُ وَ يَأْمُرُهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا، فَلَمْ يَزَلْ رُسُلُهُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ حَتَّى قَتَلُوا رَسُولَهُ!^(۱)

یعنی: «علی^ع به سوی آنان حرکت کرد تا روبروی آنها در کنار شطّ نهروان قرار گرفت و فرستادگان خود را به سویشان گسیل می داشت و آنان را به خدا سوگند می داد و می گفت که بازگردند و پیوسته رسولان وی به جانب آنها در رفت و آمد بودند تا اینکه فرستاده علی^ع را کشتند»!

در این هنگام، امام^ع به یاران خود فرمان داد که : لَا تَبْدَءُوهُمْ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ...^(۲) « با خوارج جنگ را آغاز نکنید تا ایشان با شما آغاز کنند». اما آنها فریاد برآوردند : لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (حکم از آن خدا است هرچند مشرکان نپسندند!) و به یاران امام^ع حمله ور شدند و عده دیگرشان فریاد می زدند : الرّواحُ إِلَى الْجَنَّةِ ! (پیش به سوی بهشت!) و بر سپاه علی^ع می تاختند ولی به زودی درهم شکستند و کشته تعصب و نادانی خود شدند!

امام^ع پس از شکست آنان فرمود :

(۱) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۹۲ .

(۲) - الأخبار الطوال، ص ۲۱۰

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَاهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ! ^(۱)
«پس از من با خوارج جنگ نکنید، زیرا کسی که حق را می جوید و به خطا
می افتد مانند کسی نیست که باطل را می طلبد و بدان دست می یابد».

* * *

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۶۱ (به اهتمام صبحی صالح).

خشونت در دوره اُموی

پس از کشته شدن عثمان، مسلمانان به علی^ع روی آوردند و خواستند تا حکومت بر آنان را به عهده گیرد. امام علی^ع از قبول دعوت ایشان سر باز زد و گفت :

دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ لَهُ أَلْوَانٌ. لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ.^(۱)

یعنی : « مرا واگذارید و دیگری را طلب کنید ، زیرا ما به پیشواز امری می‌رویم که چهره‌ها و رنگهای گوناگونی دارد، و دل‌ها بر آن پایدار نخواهند بود و عقل‌ها بر آن استوار نمی‌مانند».

مسلمانان در پذیرش درخواست خود پافشاری نمودند و به امام گفتند : آیا بر احوال ما نمی‌نگری؟ آیا اسلام را نمی‌بینی؟ آیا فتنه را ملاحظه نمی‌کنی؟ چندان گفتند و اصرار نمودند تا علی علیه‌السلام بیعت آنان را برای خلافت پذیرفت. با اینهمه چند تن از یاران پیامبر^ص از بیعت با امام^ع خودداری ورزیدند. از جمله آنها صحابی معروف سعد بن ابی وقاص بود که چون امام^ع بدو فرمود : بیعت کن. پاسخ داد : لا ! حَتَّى يُبَايَعَ النَّاسُ، وَ اللَّهُ مَا عَلَيْكَ مِنْي

(۱) - به : تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۴ و الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳ بنگرید و با خطبه ۹۲ نهج البلاغه مقایسه کنید.

بَأْسُ ! «نه ! تا عموم مردم بیعت نکنند، من بیعت نمی‌کنم ولی سوگند به خدا که خطری از سوی من برای تو وجود ندارد». امام^ع به حاضرین فرمود : خَلُّوا سَبِيلَهُ ! «راهش را باز کنید تا برود». سپس مردم، فرزند خلیفه دوم عبدالله بن عمر را برای بیعت آوردند. او نیز گفت : تا عموم مردم بیعت نکنند، من بیعت نخواهم کرد. گفتند : ضامنی بیاور ! گفت : ضامنی ندارم. امام^ع فرمود : دَعُوهُ، أَنَا كَفِيلُهُ^(۱) ! «رهایش کنید، خودم ضامنش هستم» ! راستی اینهمه ملایمت و آزادمنشی که تاریخ از علی علیه‌السلام ثبت کرده شگفت‌آور است و چون آن را با حکومت اُمویان می‌سنجیم، تفاوت میان خلافت و سلطنت را به خوبی درمی‌یابیم.

ابوحنیفه دینوری در زمینه همین موضوع می‌نویسد : مالک اُشتر به امام علی^ع گفت : بیعت شما، بیعت عمومی است و همه باید آن را بپذیرند. بنابراین جا دارد کسانی را که از بیعت سرباز می‌زنند به زندان افکنید و بدینوسیله آنان را تأدیب کنید ! امام^ع فرمود : بَلْ أَدْعُهُمْ وَرَأَيْهُمْ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ^(۲) . «بلکه آنها را به رأی خودشان که بر آن هستند، وامی‌گذارم» ! (اینست معنای آزادی سیاسی در اسلام).

آری علی علیه‌السلام در عین آنکه افراد مزبور را تأیید نمی‌کرد ولی آزادی آنها را هم سلب نمی‌فرمود و درباره ایشان می‌گفت : أُولَئِكَ قَوْمٌ خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ^(۳) ! «آنها گروهی هستند که حق را خوار داشتند ولی باطل

(۱) - به : کتاب الكامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۱۹۱ بنگرید.

(۲) - به : الأخبار الطّوال دینوری، ص ۱۴۳ نگاه کنید.

(۳) - به : «کتاب الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» اثر ابن عبد البرّ قرطبی ج ۱، ص ۳۶۶ رجوع کنید.

را هم یاری نکردند!»!

اکنون جای دارد تا رفتار امام علی^ع را با روش معاویه بن ابی سفیان مقایسه کنیم و خشونت امویان را در آن روزگار بهتر بشناسیم.

نصر بن مزاحم و ابوحنیفه دینوری و سبط ابن جوزی آورده‌اند که امام علی^ع در هنگامه نبرد صفین، متوجه شد که برخی از یارانش معاویه و سپاه وی را دشنام می‌دهند و آنها را لعن می‌نمایند. امام^ع ایشان را از این کار نهی فرمود. یاران گفتند: ای امیر مؤمنان، مگر حق با ما نیست و پیروان معاویه بر باطل نیستند؟! فرمود: چرا. گفتند: پس از چه رو ما را از لعن و دشنام ایشان باز می‌داری؟! علی علیه‌السلام فرمود:

كُرِهْتُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا شَتَامِينَ لِعَانِينَ وَلَكِنْ قُولُوا : اَللّٰهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ اَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقُّ مَنْ جَهْلُهُ وَ يَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ مَنْ لَجَجَ بِهِ.^(۱)

یعنی: «من دوست نداشتم که شما دشنام دهنده و لعن کننده باشید ولی به جای آن، بگویید: خداوندا خونهای ما و خونهای آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و میانه ما و ایشان را اصلاح کن و آنها را از گمراهی به هدایت رسان تا کسی که از حق ناآگاه است آن را بشناسد و کسی که در گمراهی پافشاری دارد، از آن بازایستد».

اما معاویه بن ابی سفیان در روزگار حکمرانی خود به لعن و دشنام علی^ع فرمان می‌داد! و حتی برخی از یاران پیامبر^ص را بازخواست می‌نمود که چرا ابوتراب (علی علیه‌السلام) را دشنام نمی‌دهی؟! در کتاب صحیح مسلم که

(۱) - به: وَفَعَّة صِفِّين، اثر نصر بن مزاحم، ص ۱۰۳ و الأخبار الطوال دینوری، ص ۱۶۵ بنگرید و آن را با سخن امام به شماره ۲۰۶ در نهج البلاغه بسنجید.

از مهمترین مصادر اهل سنت در حدیث شمرده می‌شود، چنین آمده است :

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ ؟ فَقَالَ سَعْدٌ : أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَنْ أُسَبَّهُ. ^(۱)

یعنی : «عامر، فرزندِ سعد بن ابی‌وقاص از پدرش نقل نموده که معاویه بن ابی‌سفیان بدو امر کرد و گفت : چه چیز تو را مانع شده که ابوتراب را دشنام دهی؟! سعد گفت تا زمانی که سه چیز را به یاد می‌آورم که رسول‌خدا^ص در باره او فرموده است، هرگز وی را دشنام نخواهم داد!»

سپس سعد (با اینکه از بیعت با علی علیه‌السلام سر باز زده بود) از حدیث «منزلت» یاد کرد و نیز گفتار پیامبر^ص را روز فتح خیبر درباره علی^ع بازگو نمود و همچنین از مباحله که علی^ع در آن شرکت داشت، سخن گفت.

با اینهمه، فرمان معاویه در دشنام دادن به علی^ع متوقف نشد و اعتراض عده‌ای از صحابه و حتی برخی از زنان پیامبر^ص را برانگیخت. احمد بن حنبل در مُسند خود از عبدالله جدلی آورده که گفت : روزی بر اُمّ سلمه «زوجه رسول‌خدا^ص» وارد شدم. مرا گفت : آیا رسول‌خدا را در میان شما دشنام می‌دهند؟! گفتم: مَعَاذَ اللَّهِ. اُمّ سلمه گفت از پیامبرخدا^ص شنیدم که می‌فرمود: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي. «هرکس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده‌است.» ^(۲). برخی از کارگزاران معاویه به فرمان وی، مسلمانان را وادار می‌کردند تا علی^ع را دشنام دهند و در اینراه خشونت بسیار نشان می‌دادند.

(۱) - به : صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱ (کتاب فضائل الصّحابه) نگاه کنید.

(۲) - به : مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۲۳ نگاه کنید.

طبری در تاریخش می‌نویسد : **زیاد بن أبیه** (فرماندار کوفه ازسوی معاویه) در این کار، شدت عمل شگفتی به خرج می‌داد! روزی **صیفی بن قسیل** را که از دوستان امام علی^ع بود احضار کرد و بدو گفت : «ای دشمن خدا! درباره ابوتراب چه می‌گویی؟!»

صیفی پاسخ داد : «من ابوتراب را نمی‌شناسم!»
 زیاد گفت : «آیا علی پسر ابوطالب را نمی‌شناسی؟!»
 صیفی پاسخ داد : چرا او را می‌شناسم. زیاد گفت : او همان ابوتراب است!
 صیفی گفت : ولی او، ابوالحسن و الحسین است!
 سرانجام، صیفی حاضر نشد به ابوتراب دشنام دهد و زیاد با عصای خود به جان وی افتاد و چند بار با ضربه‌های شدیدش صیفی را نقش بر زمین کرد و بالأخره دستور داد تا زنجیری بر گردنش افکنند و او را به زندان اندازند^(۱)!

همین زیاد بن أبیه بود که **ابن أثير** درباره وی نوشته است : مردم را با ظنّ و گمان دستگیر می‌کرد و با شکّ و شبهه، به عقوبت می‌رساند! (أَخَذَ بِالظَّنِّ وَ عَاقَبَ عَلَى الشُّبْهَةِ)^(۲)!

روزی که از جانب معاویه به فرمانداری کوفه منصوب شد، خطبه‌ای خواند که برخی نام آنرا «خطبة البتراء» نامیده‌اند و در خلال آن گفت : به خدا سوگند می‌خورم که من، دوست را به جای دوست کیفر می‌دهم! کاری می‌کنم که یکی به دیگری بگوید: ای سعد، خود را نجات بده که سعید از دست رفت! (أُنْجُ يَا سَعْدُ، فَقَدْ هَلَكَ سَعِيدٌ!). یکی از **خوارج** که در سخنرانی وی حضور

(۱) - به : تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۶ بنگرید.

(۲) - الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۴۵۰.

داشت، گفت: خدا به ما خبری غیر از این داده و فرموده است: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** «هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد»! زیاد پاسخ داد: ما هیچ راهی را برای خواست تو و یارانت نمی‌یابیم جز اینکه خونهای (شما) را بریزیم^(۱)! و اینست منطق خسونت، در برابر سخن منطقی!

ابن عبد البرّ قرطبی در کتاب «العقد الفرید» آورده که روزی زیاد مشغول به سخنرانی بود، مردی برخاست و پرسید: **أَيُّهَا الْأَمِيرُ مَنْ أَبُوكَ؟** (پدرت کیست؟) زیاد به یکی از همراهانش (رئیس پاسبانانش) اشاره کرد و گفت: این مرد به تو خبر می‌دهد! و آن مرد برخاست و گردن او را زد.^(۲)

دیگر از خسونتگران روزگار معاویه، **سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ** بود که چون زیاد بن ابیه از کوفه به بصره می‌رفت، سمره در کوفه جانشین وی می‌شد و پس از مرگ زیاد، معاویه وی را حکومت کوفه داد و سپس عزلش نمود. طبری از او گزارش کرده که می‌گفت:

لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَاللَّهِ لَوْ أَطَعْتُ اللَّهَ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَذَّبَنِي أَبَدًا!^(۳)
یعنی: «خدا معاویه را لعنت کند! به خدا سوگند اگر آنگونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند فرمان برده بودم، هیچگاه مرا عذاب نمی‌کرد»! ابن اثیر می‌نویسد، **مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ** (دانشمند تابعی از اهالی بصره) گفته است که: **سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ** (برای خشنودی معاویه) در غیبت زیاد بن ابیه، بیش از ۸۰۰۰ تن را به قتل رساند! زیاد در بازگشت به کوفه از او پرسید: در

(۱) - الکامل، ج ۳، ص ۴۵۰

(۲) - العقد الفرید، ج ۱، ص ۷۶.

(۳) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۹۱.

میان اینهمه مقتولین، آیا نمی ترسی که بی گناهی را کشته باشی؟! سمره پاسخ داد: اگر همانند آنها (یعنی ۸۰۰۰ تن دیگر) را کشته بودم نیز باک نداشتم^(۱)!

أَبُو السَّيَّارِ عَدَوِي گفته است: سمره از میان قوم من در یک روز صبح، ۴۷ تن را کشت که همه جامع (حافظ) قرآن بودند!^(۲)

طبری در تاریخش می نویسد: **سَلِيمَانُ بْنُ مُسْلِمٍ عِجْلِي** از پدرش گزارش نموده که گفت روزی خواستم به مسجد کوفه وارد شوم، مردی را دیدم که به نزد سمره آمد و زکات مالش را پرداخت. سپس به مسجد درآمد و نماز گزارد. ناگهان یکی (از کارگزاران سمره) وارد مسجد شد و مرد نماز گزار را گردن زد!^(۳)

این قتل ها غالباً به بهانه‌ی آن بود که فلانکس، طرفدار علی^ع است و از حکومت معاویه خشنود نیست و ابوتراب را ناسزا نمی گوید! طرفداران معاویه گمان می کردند که خشونت، مایهٔ بقاءِ مُلک می شود و دولت جاوید پدید می آورد، سنت و روشی که همهٔ دولتمردان ستمگر و جاه طلب تاریخ، از آن طرفداری می کنند! آیا امروز و هنوز، این روش در میان مسلمانان تندرو، نفوذ و جاذبه‌ای دارد؟ یا جاذبهٔ آن از میان مسلمانان رخت بر بسته است؟ در صفحات آینده به پاسخ این مسئله خواهیم رسید.

بُسْرُ بْنُ أَبِي أَرْطَاةٍ یکی دیگر از خشونتگران سفاک و مُریدان سرسخت دولت اُموی بود. معاویه او را با ۳۰۰۰ تن از شام به مدینه فرستاد و در برابر

(۱) - الکامل فی التَّارِیْخ، ج ۳، ص ۴۶۲ و تاریخ الطَّبْرِي، ج ۵، ص ۲۳۷.

(۲) - الکامل، ج ۳، ص ۴۶۳.

(۳) - تاریخ الطَّبْرِي، ج ۵، ص ۲۹۲.

وی مقاومت چندانی پیش نیامد! و از آنجا به مکه و سپس به یمن رفت و در یمن دو کودک بی گناه از فرزندان عبیدالله عباس (پسرعموی علی علیه السلام) را سر بُرید! طبری نوشته است: عبیدالله، این دو کودک (به نام عبدالرحمن و قثم) را به مردی از بنی کنانه در صحرا سپرده بود. چون بُسر بن اُبی اُرطاة خواست تا پسرکان را سر ببرد! مرد کنانی گفت: عَلَامَ تَقْتُلُ هَذَيْنِ وَ لَأَذْنَبَ لَهُمَا؟ فَإِنْ كُنْتَ قَاتِلَهُمَا فَاقْتُلْنِي^(۱)! «چرا این دو کودک بی گناه را می کشی، اگر می خواهی آندو را به قتل رسانی، نخست مرا بکش!» بُسر، پیشنهاد وی را پذیرفت! و چنان کرد و به شام نزد معاویه بازگشت تا خبر شجاعت خود را بدو دهد!

عجب آنکه بُسر، خود را مسلمان می شمرد و ظاهراً به پیامبر ص احترام می گذاشت زیرا در مکه با ابوموسی اشعری روبرو شد که سخت ترسیده بود مبدا بُسر وی را بکشد. ولی بُسر بدو گفت: مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ بِصَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص ذَلِكَ^(۲)! «من چنین کاری را با صحابی رسول خدا ص نخواهم کرد»!! متأسفانه اندیشه کودک کشی که میراث خوارج و اُموی ها است هنوز از ذهن برخی از قشری های متعصب در میان ما مسلمانان پاک نشده است و به مدرسه آن بی گناهان برای قتلشان یورش می برند! فَيَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ!

این رفتار خسونت آمیز از آموزه های اسلام فرسنگها دور است و با طبایع برخی از اعراب بدوی و امثال ایشان پیوند دارد. دینی که حتی درباره حیوانات سفارش به ترحم نموده چگونه ممکن است از این قساوت ها پشتیبانی کند!؟

(۱) - به: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۴۰ نگاه کنید.

(۲) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۳۹

بیعت با یزید!

در گزارش‌های تاریخی ملاحظه شد که **علی** علیه‌السلام مردم را در بیعت با خود، مجبور نمی‌کرد ولی **معاویه**، اختیار مسلمانان را از بیعت با پسرش **یزید** نادیده گرفت و با اینکه کسانی از خاندان و یاران پیامبر^ص در آن‌روزگار حضور داشتند که به لحاظ دیانت و سیاست به مراتب از یزید برتر شمرده می‌شدند، کار حکومت را به شورای مسلمانان نسپرد و یزید را بر آنان تحمیل کرد و به قول ابن عمر، روش کسری^۱ و قیصر و هرقل را پیش گرفت.^(۱) ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد: معاویه در مکه بالای سر چهار تن از مخالفان زمامداری یزید (یعنی **حسین بن علی^ع** و **ابن عمر** و **ابن زبیر** و **ابن ابی‌بکر**) کسانی را با شمشیرهای آخته گماشت و بدانها سپرد که اگر آن چهار تن در میان سخنرانی من، کلمه‌ای را بر زبان آوردند بلافاصله سرهای ایشان را از تن قطع کنند! سپس در حضور مردم بر فراز منبر رفت و گفت: ای مردم! این افراد، سروران مسلمانان و نیکان آنها به شمار می‌آیند که راضی به حکومت یزید شده‌اند و بر این امر بیعت کرده‌اند! شما هم به نام خدا بیعت نمایید! (وَإِنَّهُمْ قَدْ رَضُوا وَبَايَعُوا لِيَزِيدَ فَبَايَعُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ!)^(۲). نتیجه این تحمیل و

(۱) - عبدالله بن عمر به معاویه گفت: إِنَّ هَذِهِ الْخِلَافَةَ لَيْسَتْ بِهَرَقْلِيَّةٍ وَ لَا قَيْصَرِيَّةٍ وَ لَا كِسْرَوِيَّةٍ يَتَوَارَثُهَا الْأَبْنَاءُ عَنِ الْآبَاءِ وَ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ كُنْتُ الْقَائِمَ بِهَا بَعْدَ أَبِي! یعنی: این خلافت به روش هرقل و قیصر و کسری نیست که فرزندان از پدران خود آن را به میراث برند! که اگر چنین بود، من پس از پدرم (عمر) باید به خلافت نائل شوم! (الإمامة والسياسة اثر ابن قتيبة، ص ۱۹۶).

(۲) - الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۵۱۱.

زورگویی^(۱) در مدت سه سال و شش ماه زمامداری یزید، به بدترین صورت آشکار شد. در سال اوّل شهادت سرور آزادگان حسین بن علی^ع و یارانش و اسارت خاندان پیامبر^ص روی داد. در سال دوّم، یزید دستور کشتار مردم مدینه (حرم نبوی) را صادر کرد و زنان مدینه را بر سپاهیان مباح نمود! در سال سوّم، کعبه معظمه را در جنگ با ابن زُبَیر به آتش کشید! که این هر سه، از زشت‌ترین رویدادها در تاریخ اسلام به شمار می‌آیند و چهره حکومت اُموی را بسیار بدمنظر نشان می‌دهند.^(۲) هرچند دسته‌ای از مسلمانان خشکاندیش با توجه به این حقایق تاریخی از طرفداری اُموی‌ها دست‌بردار نیستند!

راستی چرا این تعصّب تند و خشن به انصاف باز نمی‌گردد و در عربستان سعودی تحت عنوان «یزید بن معاویه الخلیفه المُفْتَرّی عَلَیْهِ» (اثر هزاع بن عید الشّمری، چاپ ریاض - دار اجا) کتاب به چاپ می‌رسد؟!

جایی که امام حنابله (یعنی احمد بن حنبل به گفته ابن تیمیّه، فتوی می‌دهد که: «حدیث نبوی را به نقل از یزید بن معاویه، نباید نوشت»! معلوم نیست چرا عده‌ای که خود را در فروع مذهب، حنبلی می‌شمرند متعصّبانه

(۱) - ابن اثیر می‌نویسد: در مجلس معاویه مردی به نام یزید بن مقنّع برخاست تا جانشین معاویه را معرفی کند. وی اشاره‌ای به معاویه نمود و گفت: هذا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. سپس گفت: فَإِنْ هَلَكَ هَذَا (اگر این بمیرد) اشاره‌ای به یزید کرد و گفت: فَهَذَا! بعد از آن اشاره‌ای به شمشیر خود نمود و گفت: فَمَنْ أَبِي فَهَذَا! (هرکس نپذیرد سرو کارش با این خواهد بود)! معاویه گفت: اجْلِسْ أَنْتَ سَيِّدُ الْخُطَبَاءِ! (بنشین، تو سرور خطیبان هستی!) الکامل، ج ۳، ص ۵۰۸.

(۲) - جَزْ دولت عمر بن عبدالعزیز که راه دیگری را در پیش گرفت و از جمله، لعن علی^ع را به کلّی منع نمود (تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵).

از یزید طرفداری می نمایند؟! ابن تیمیّه نوشته است :

« قَدْ سئلَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ يَزِيدَ أَيُكْتَبُ عَنْهُ الْحَدِيثُ ؟ فَقَالَ : لَا وَ لَا كَرَامَةً أَلَيْسَ هُوَ الَّذِي فَعَلَ بِأَهْلِ الْحَرَّةِ مَا فَعَلَ ؟! ^(۱) ».

یعنی : « از احمد بن حنبل پرسیده شد که آیا حدیث نبوی را از قول یزید می توان نوشت ؟ احمد گفت : نه ! به دلیل کرامت و اعتبار حدیث، آیا یزید همان کسی نبود که با اهل حرّه ^(۲) آن رفتار را کرد ؟! ».

مگر سپاهیان یزید با مردم مدینه (شهر رسول خدا^ص) و اهل حرّه چه رفتاری کرده بودند ؟ احمد بن ابی یعقوب مشهور به یعقوبی که تاریخش أقدم بر تاریخ أبوجعفر طبری شمرده می شود گواهی داده که چون مردم مدینه، یزید بن معاویه را خلع نمودند و حاضر به بیعت با او نشدند، یزید، مردی را به نام مُسَلِم بن عقبه به همراه ۵۰۰۰ سپاهی به سوی آنان فرستاد. سپاه مسلم به پیکار با اهل مدینه پرداختند و بر آنان غلبه یافتند و به شهر وارد شدند. یعقوبی نوشته است :

فَلَمْ يَبْقَ بِهَا كَثِيرٌ أَحَدٍ إِلَّا قُتِلَ وَ أَبَاحَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى وَلَدَتِ الْأَبْكَارُ لَا يُعْرِفُ مَنْ أَوْلَدَهُنَّ ثُمَّ أَخَذَ النَّاسُ عَلَى أَنْ يُبَايَعُوا عَلَى أَنْهُمْ عبيدُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ^(۳) !

یعنی : « در مدینه کمتر کسی باقی ماند که کشته نشود و (ابن عقبه) حرم پیامبر خدا را بر سپاهش مباح کرد (یعنی اجازه تجاوز بر زنان را به آنها داد) تا بدانجا که دوشیزگان مدینه فرزند می آوردند ولی شناخته نبود که چه

(۱) - به رساله «سؤال فی یزید بن معاویه» اثر ابن تیمیّه، ص ۱۶ نگاه کنید.

(۲) - حرّه نام محلی در کنار مدینه بوده است.

(۳) - به : تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰ نگاه کنید.

کسی آنها را باردار کرده است؟! سپس از مردم مدینه بیعت گرفت به صورتی که همگی بندگان یزید بن معاویه باشند!»

اینک رفتار مزبور را با فرمان امام علی^ع در آغاز هر جنگ مقایسه کنید که بنا به نوشته ابن اثیر در تاریخ کامل، به سپاهیان خود می‌فرمود :

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ، فَأَنْتُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ قِتَالَهُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى. فَإِذَا هَرَمْتُمُوهُمْ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَ لَا تَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَكْشِفُوا عَوْرَةً وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ وَ إِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا سِتْرًا وَ لَا تَدْخُلُوا دَارًا وَ لَا تَأْخُذُوا شَيْئًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ لَا تَهَيِّجُوا امْرَأَةً وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَّيْنَ أَمْرَاءَكُمْ وَ صَلَحَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضِعَافُ الْقَوَى وَ الْأَنْفُسِ.^(۱)

یعنی : «با آنان پیکار نکنید تا آنها با شما بجنگند زیرا شما - سپاس خدای را - که دارای حجت هستید و جنگیدن با آنان، حجت دیگری برای شماست. پس چون ایشان را شکست دادید، فراری را مکشید و زخم‌دار را به قتل نرسانید و کسی را برهنه (و کشف عورت) مکنید و کشته‌ای را مثله ننمایید و هنگامی که به منزلگاه دشمن رسیدید پرده‌ای را پاره نکنید و داخل خانه‌ای نشوید و چیزی از اموال آنان را نگیرید و هیچ زنی را برنیانگیزید، هرچند که به حَسَب و نَسَب یا ناموس شما اهانت کنند و فرماندهان و صالحان شما را دشنام دهند، زیرا که آنها قُوا و نفوسی ناتوان دارند.»

آیا علی^ع که دست‌پرورده پیامبر اسلام^ص بوده فلسفه خشونت را محکوم نکرد؟ و اُموی‌ها بر آن، مهر تأیید نزدند؟ آیا کسی حق دارد خشونت را به اسلام نسبت دهد و اگر چنین کرد، از دیدگاه معاویه و یزید و کارگزارانشان به این آئین ننگریسته است؟

(۱) - به : الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۲۹۳ بنگرید.

موضوع شگفت‌آور آنست که تاریخ به ما نشان می‌دهد گاهی جنایتکاران با اعتماد به فلسفه نادرستی که در ذهن دارند، اعمال ضد انسانی خود را نیکو می‌شمردند و حتی بدانها می‌بالند! این دسته در حقیقت از مصادیق آیه شریفه قرآنند که درباره ایشان می‌فرماید: **زُيِّنَ لَهُ سُوْءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا** (فاطر: ۸) «کارناپسندش نزد وی آرایش یافته و آن را نیکو دیده است!» به عنوان مثال، در مورد همان **مُسلِم بن عقبه** آورده‌اند که مدت کوتاهی پس از حادثه فجیع «حرّه» در آستانه مرگ قرار گرفت و در آن حال می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنْ عَذَّبْتَنِيْ بَعْدَ طَاعَتِيْ لَخَلِيْفَتِكَ يَزِيْدَ بِنِ مَّعَاوِيَةَ وَ قَتَلَ اَهْلَ الْحَرَّةِ فَاِنِّيْ اِذَا لَشَقِيٌّ!^(۱)

«خداوندا! اگر مرا عذاب کنی پس از آنکه خلیفه تو - یزید بن معاویه - را اطاعت کردم و اهل حرّه را کُشتم در آنصورت بدبخت هستم!»
آری، او می‌پنداشت که جنایاتش (چون به دستور یزید، رخ داده بود) مانع از بدبختی وی خواهد شد از اینرو انتظار عذاب الهی را نداشت!

این پندار نادرست از آنجا سرچشمه می‌گیرد که گروهی از مسلمانان در گذشته و هم‌اکنون نیز گمان کرده و می‌کنند که: هرکس با هرصورت به غلبه سیاسی دست یافت، حق با او است و لازم است از وی اطاعت کرد چنانکه گفته‌اند: **اَلْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ**^(۲)! با آنکه خداوند در کتاب خود فرموده‌است: **وَلَا تُطِيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ. الَّذِيْنَ يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ وَلَا يَصْلِحُوْنَ** (شعراء: ۱۵۱ و ۱۵۲)

(۱) - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱.

(۲) - این اندیشه مدّتی در غرب هم شیوع داشت و به زبان فرانسه می‌گفتند:

La Raison de plus fort est toujours la meilleur.

یعنی: همیشه حق به جانب دلیلی است که شخص قوی‌تر می‌آورد!

یعنی: «فرمانِ متجاوزان را نبرید. آنان که در زمین به تباهکاری می‌پردازند و اصلاح نمی‌کنند».

نرمش معاویه دوم و خشونت مروان

حکومت یزید بن معاویه سه سال و شش ماه بیشتر طول نکشید و عجیب آنکه فرزند خودش پس از وی آشکارا او را محکوم کرد و اعمالش را تقبیح نمود!

یعقوبی در تاریخش آورده که فرزند یزید یعنی معاویه دوم چون به امارت رسید خطبه‌ای خواند و در خلال آن گفت :

نیای من معاویه، با کسی در امر زمامداری به نزاع برخاست که به لحاظ نزدیکی به پیامبر^ص از او شایسته‌تر بود و از حیث سابقه اسلامی، نخستین مؤمن به شمار می‌آمد و پسرعموی رسول خدا^ص و پدر فرزندان پیامبر^ص بود. سپس نیای من معاویه پیش از مرگش، پدرم را عهده‌دار حکومت کرد که خیری بر او نمی‌رفت. پدرم نیز بر مرکب هوای خود نشست و گناه خویش را نیکو شمرد. لیکن اجل، دست وی را کوتاه کرد و مدتتش به سر آمد و در گور خود رفت درحالی که گرفتار گناه و اسیر جرمش بود. سپس (فرزند یزید) به گریه درآمد و گفت : **وَقَدْ قَتَلَ عِثْرَةَ الرَّسُولِ وَ أَبَا حُرْمَةَ وَ حَرَّقَ الْكَعْبَةَ !** «پدرم، عترت پیامبر^ص را کُشت و حُرمت مدینه را از میان برد و کعبه را به آتش کشید!» من دیگر عهده‌دار حکومت بر شما نمی‌شوم. خود دانید و کارتان! که به خدا سوگند اگر ملک دنیا غنیمت است، ما بهره‌ای از آن برده‌ایم و اگر خسارت است، آنچه به آل اُبی سفیان رسیده ما را بس است!

و بدین صورت از زمامداری کناره گرفت.^(۱) مردم شام، مروان بن حکم را به فرمانروایی برداشتند ولی مروان بدسابقه و تندخو بود و درحقیقت یکی از انگیزه‌های قتل عثمان (خلیفه سوم) را او فراهم آورد و جهان اسلام را دچار فتنه ساخت. عثمان با میانجیگری علی علیه‌السلام بارها با معترضان خود به آشتی رسید و بدانها قول داد تا کارشان را به اصلاح آورد. آنگاه مروان می‌آمد و او را از نرمش با مردم باز می‌داشت و اجازه می‌خواست تا با مخالفان سخن گوید. سپس به صورتی تند و اهانت‌آمیز با ایشان سخن می‌گفت و بر ناخشنودی آنان می‌افزود!

این نمونه‌ای از گفتار مروان است که طبری و ابن اثیر در تاریخ خود گزارش نموده‌اند^(۲):

مَا شَأْنُكُمْ ؟ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ كَأَنَّكُمْ قَدْ جِئْتُمْ لِنَهْبٍ ! شَاهَتِ الْوُجُوهُ ! ... جِئْتُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْزِعُوا مُلْكَنَا مِنْ أَيْدِينَا ! أَخْرَجُوا عَنَّا !

«کارتان چیست؟! در اینجا جمع شده‌اید مثل آنکه برای غارت آمده‌اید! رویه‌ایتان زشت باد! آمده‌اید و می‌خواهید ملک ما را از دستان بدر آورید! از نزد ما بیرون روید...»!

اکنون جای آنست که این واکنش خشونت‌آمیز را با عکس‌العملی که پیامبر اسلام^ص در برابر معترضان، از خود نشان داد بسنجیم تا معنای آیه «فَإِمَّا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ» را بهتر درک کنیم و خشونت‌گری را به اسلام نسبت ندهیم.

(۱) - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۲) - به : تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۶۲ و الکامل، ج ۳، ص ۱۶۵ نگاه کنید.

ابن هشام در سیره و واقدی در مغازی نوشته‌اند که : پیامبر اسلام^ص پس از دفع حملهٔ هوازن اسیران آنها را بخشید و همگی را آزاد فرمود. آنگاه غنائم جنگ را میان برخی از یارانش تقسیم نمود و سهمی به «انصار» نداد. این موضوع، مایهٔ اعتراض آنان را فراهم ساخت و اعتراض خود را به آنحضرت رساندند. پیامبر^ص همگی ایشان را در محلی گرد آورد و پس از ستایش بلیغ خداوند، گفت :

يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا قَالَهُ بَلَعْتَنِي عَنْكُمْ وَجِدَّةً وَجَدْتُمُوهَا عَلَيَّ فِي أَنْفُسِكُمْ؟ أَلَمْ آتِكُمْ ضَلَالًا فَهَدَاكُمُ اللَّهُ؟ وَ عَالَةً فَأَغْنَاكُمُ اللَّهُ؟ وَ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ؟ قَالُوا : بَلَى، اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمَنٌ وَ أَفْضَلُ. ثُمَّ قَالَ : أَلَا تُجِيبُونَنِي يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ؟ قَالُوا بِمَاذَا نُجِيبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ أَلْمَنُ وَ الْفَضْلُ. قَالَ : أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُمْ لَقُلْتُمْ فَلَصَدَقْتُمْ وَ لَصَدَقْتُمْ : أَتَيْنَا مُكْذَبًا فَصَدَقْنَاكَ وَ مَخْذُولًا فَتَصَرْنَاكَ وَ طَرِيدًا فَأَوْيْنَاكَ وَ عَائِلًا فَأَسَيْنَاكَ. أَوْجَدْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ فِي أَنْفُسِكُمْ فِي لُعَاعَةِ مِنَ الدُّنْيَا تَأَلَّفْتُ بِهَا قَوْمًا لِيُسَلِّمُوا وَ وَكَلْتُكُمْ إِلَى إِسْلَامِكُمْ أَلَا تَرْضَوْنَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَ الْبَعِيرِ وَ تَرْجِعُوا بِرَسُولِ اللَّهِ فِي رِحَالِكُمْ؟ فَوَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرَةً مِنَ الْأَنْصَارِ وَ لَوْ سَلَكَ النَّاسُ شِعْبًا وَ سَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكَتُ شِعْبَ الْأَنْصَارِ، أَلَلَّهِمَّ ارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَ أَبْنَاءَ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ.^(۱)

یعنی : «ای گروه انصار، این چه سخنی است که از شما به من رسیده و این چه گله‌ای است که از من در دلهای خود دارید ؟ آیا هنگامی که من به سویتان آمدم گمراه نبودید که خدا هدایتتان فرمود ؟ آیا بی‌چیز نبودید و

(۱) - به سیرهٔ ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۳ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۹۵۷ بنگرید.

خداوند بی‌نیازتان نمود؟ آیا دشمن یکدیگر نبودید و خداوند میان دلهایتان دوستی افکند؟ انصار گفتند: چرا، خدا و رسولش بیش از اینها بر ما منت و کرم دارند. پیامبر^ص فرمود: ای گروه انصار، چرا به من پاسخ نمی‌دهید؟! گفتند: چه پاسخی دهیم، منت و کرم از آن خدا و رسول اوست. فرمود: سوگند به خدا اگر بخواهید می‌توانید بگویید - و راست و درست هم گفته‌اید - که: تو هنگامی به نزد ما آمدی که تکذیب شده بودی و ما تصدیقت کردیم، خوار شده بودی و ما یاریت نمودیم، طرد شده بودی و ما پناهت دادیم، بی‌چیز بودی و ما اموالمان را به برابری با تو قسمت کردیم! آیا ای گروه انصار به خاطر اندک گیاه سبزی از مال دنیا که خواستم با آن دل‌های دیگران را به دست آرم تا مسلمان شوند، از من گله‌مند شده‌اید؟ و حال آنکه شما را به اسلامتان واگذاردم! ای گروه انصار، آیا راضی نیستید که مردم، گوسپند و شتر را ببرند و شما با فرستاده خدا به منازل خود بازگردید؟ سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست اگر هجرت نبود، من مردی از انصار بودم و اگر همه مردم به راهی روند و انصار به راهی دیگر، من راه انصار را خواهم رفت، خدایا بر انصار رحمت آور و بر فرزندان انصار رحمت آور و بر فرزندان فرزندان انصار رحمت آور.»

انصار که این سخنان را شنیدند همگی گریستند چندان که ریشه‌های آنان از اشک خیس شد و گفتند ما راضی هستیم که پیامبر خدا، سهم و غنیمت ما باشد!

این سخنان مهرپرور را با خشونت مروان مقایسه کنید و حساب اسلام را از امرای اموی و مروانی، جدا سازید!

مروان همواره با خاندان پیامبر^ص دشمنی می‌ورزید. در جنگ صفین به

همراه معاویه بود و در زمان حکومت معاویه از سوی وی فرماندار مدینه شد.

سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» نوشته است :

مروان هر جمعه بر فراز منبر مدینه علی علیه السلام را دشنام می داد در حالی که حسن بن علی^ع در آنجا حضور داشت.^(۱) تا آنکه از فرمانداری مدینه برکنار شد. پس از مرگ معاویه فرماندار مدینه یعنی ولید بن عتبّه به حسین بن علی^ع پیام داد که نزد وی (برای بیعت با یزید) بیاید. حسین علیه السلام بدانجا رفت و از بیعت با یزید خودداری نمود. مروان نیز در آن مجلس حضور داشت و به ولید گفت : لَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى يُبَايِعَ أَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ^(۲) ! «حسین از نزد تو بیرون نرود تا بیعت کند یا گردنش را بزنی» ! حسین علیه السلام بدو پرخاش نموده و گفت : يَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَ أَهْمْتَ^(۳). «ای پسر زرقاء! تو مرا می کُشی یا او؟ به خدا سوگند که دروغ گفתי و گناه کردی» و از مجلس بیرون رفت.

در حادثه اسفبار و هولناک حرّه (کشتار مردم مدینه و تجاوز به دختران و زنان آنها) مروان و پسرش (عبدالملک) نیز به نوعی دخالت داشتند. ابن سعد در کتاب «طبقات» می نویسد که عبدالملک به دستور پدرش نزد مسلم بن عقبّه (فرمانده سپاه یزید برای تصرف مدینه) رفت و راه ورود به مدینه را برای وی کاملاً شرح داد و هنگامی که خبر وارد شدن سپاه یزید به مدینه را برایش آوردند، سجده شکر به جای آورد! عبارت ابن سعد چنین است :

فَأَتَاهُ رَسُولُهُ ... يُخْبِرُهُ أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ قَدْ قُتِلُوا وَ دَخَلَهَا أَهْلُ الشَّامِ فَسَجَدَ

(۱) - به : «تاریخ الخلفاء» اثر جلال الدین سیوطی، ص ۱۹۰ نگاه کنید.

(۲ و ۳) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۰ و الکامل، ج ۴، ص ۱۵.

عَبْدُ الْمَلِكِ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ.^(۱)

یعنی: «فرستاده‌اش نزد وی آمد و بدو خبر داد که مردم مدینه کشته شدند و شامیان بدانجا وارد گشتند. عبدالملک سجده به جای آورد و به مدینه درآمد».

مروانی‌ها علی‌الظاهر مدینه را حرم رسول خدا می‌دانستند که پس از بیت الله الحرام، شهری محترم شمرده می‌شد و حق خونریزی در آنجا را نداشتند ولی قدرت‌طلبی ایشان حدّ و مرزی نمی‌شناخت و عجب آنکه به خاطر ارتکاب جنایت در مدینه، سجده شکر به درگاه خداوند پاک به جای می‌آوردند!

عبدالملک مروان که پس از پدرش به فرمانروایی دست یافت، شخصی را به منزله بازوی قدرت خود برگزید که حجاج بن یوسف نام داشت. درباره این مرد درنده‌خو و سفاک آورده‌اند که عُمَر بن عبدالعزیز اُموی گفته است:

لَوْ جَاءَتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِخَبِيْثَةٍ وَ جِئْنَا بِالْحَجَّاجِ لَغَلَبْنَاَهُمْ^(۲) ! «اگر قرار شود که هر گروهی ناپاک‌ترین فرد خود را بیاورد و ما (اُموی‌ها) هم حجاج را آوریم قطعاً بر همه غلبه می‌کنیم»!

ابن اثیر در تاریخش نوشته است: تعداد کسانی که حجاج بن یوسف آنها را کُشت بالغ بر ۱۲۰.۰۰۰ تن می‌شود!^(۳)

(۱) - به: طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۷ بنگرید.

(۲) - الکامل فی التّاریخ، ج ۴، ص ۵۸۶.

(۳) - الکامل، ج ۴، ص ۵۸۷. (شگفت آنکه آقای هزاع بن عید الشمری از اهالی عربستان سعودی در کتاب «الحجاج بن یوسف الثّقفی، چاپ ریاض - دار اجا» از این مرد سفاک دفاع می‌کند! چنانکه در کتاب دیگرش یزید بن معاویه را می‌ستاید!)

حقیقت آنست که عبدالملک نیز در قساوت و خسونتگری دست بالا داشت. به دلیل آنکه در آغاز حکومتش قرار بر آن نهاده شد که پس از وی، دو پسر یزید بن معاویه (خالد و عبدالله) یکی بعد از دیگری زمام امور را در دست گیرند. ولی عبدالملک این قرار را بهم زد و پسر خود «ولید» را به جانشینی گماشت و چون خالد و عبدالله در حالت احتضار او بر بالینش حضور یافتند از آندو پرسید: آیا دوست می‌دارید که بیعت ولید را به خاطر شما باطل سازم؟ آندو گفتند: مَعَاذَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! عبدالملک گفت:

لَوْ قُلْتُمَا غَيْرَ ذَلِكَ لَأَمَرْتُ بِقَتْلِكُمَا عَلَى حَالَتِي هَذِهِ^(۱)!

«اگر جز این گفته بودید، به کشتن شما در این حال(احتضار) فرمان می‌دادم!» و در همان روز عبدالملک جان سپرد!

آیا این فرمانروایان خشن و سخت دل، جانشینان پیامبری بودند که خداوند او را «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» خوانده است؟! آیا اینها، جانشینان کسی بودند که می‌فرمود: مَنْ لَمْ يَرْحَمْ النَّاسَ لَمْ يَرْحَمْهُ اللَّهُ^(۲) «هرکس به مردم رحم نکند، مورد رحمت خدا قرار نمی‌گیرد»؟! پیامبری که می‌گفت:

بُكَاءُ الصَّبِيِّ فَأَتَجَوَّزُ - أَخَفَّفُ - فِي صَلَاتِي كَرَاهِيَّةً أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ^(۳).

یعنی: «من برای نماز برمی‌خیزم و می‌خواهم آن را طولانی کنم. در این حال صدای گریه کودکی را می‌شنوم و نمازم را کوتاه می‌کنم چون مایل نیستم بر مادرش (که در پس من نماز می‌گزارد) سخت بگذرد.»

(۱) - الأخبار الطوال دینوری، ص ۲۲۵.

(۲) - کنوز الحقایق مناوی، حرف میم.

(۳) - فتح المبدی، اثر شرقاوی، ج ۱، ص ۱۰۲.

آیا ما حق داریم به عنوان یک مسلمان، رفتار پیامبر خود را نادیده بگیریم و در پی خوارج نهروان یا امثال حجاج برویم و از دیدگاه یزید و مروان و عبدالملک و نظایر آنان به اسلام بنگریم و خشونت‌گرایی را محور اعمال خود قرار دهیم؟ آیا در این صورت از اسلام محمدی فاصله نگرفته‌ایم و به آن خیانت نکرده‌ایم؟

امویان و ایرانیان

امرای بنی‌امیه برعکس تعالیم اسلام (که نژاد را ملاک برتری آدمیان بر یکدیگر نمی‌داند) عرب را بر عجم مقدّم می‌شمردند. گویی آنان آیه شریفه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) را به فراموشی سپرده بودند. اموی‌ها، ایرانیان مسلمان را «موالی» می‌خواندند و رفتاری اهانت‌آمیز با ایشان داشتند و حتّی‌المقدور آنها را از مناصب دولتی دور نگاه می‌داشتند. در حالی که پیامبر بزرگ اسلام^ص در بازپسین حجّ خود در حضور انبوه مسلمانان از «برابری عرب و عجم» سخن گفته بود. چنانکه یعقوبی در تاریخش آورده که آنحضرت نداد در داد:

لأَفْضَلِ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ^(۱)!

«هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی برتری نیافت جز در اثر پروای از خداوند».

پیامبر اسلام^ص دربارهٔ پارسیان آشکارا فرمود: «اگر ایمان در تُرّیا (ستارهٔ پروین) باشد، مردمانی از پارس بر آن دست می‌یابند!» چنانکه در صحیح مسلم آمده که رسول اکرم^ص دست بر پیکر سلمان نهاد و فرمود:

(۱) - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰

لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَّا لَنَأَلَهُ رِجَالٌ مِّنْ هَؤُلَاءِ^(۱).

حتّی پیامبر^ص بنا بر آثار سُنَن در خصوص سلمان فارسی فرمود : **سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ^(۲)**. «سلمان، از ما خاندان است!» ! و این سخن به هنگامی گفته شد که در غزوه احزاب، هردسته از مهاجران و انصار می‌گفتند که : سلمان، از ما است! سلمان از ما است!^(۳)

درباره **مجوس** (زرتشتیان) پیامبر اسلام^ص سفارش فرمود که با ایشان به روش اهل کتاب باید رفتار نمود (نه همچون بی‌دینان و بُت‌پرستان). در کتاب قدیمی «**المَوْطَأُ**» اثر **مالک بن انس** می‌خوانیم : **جعفر بن محمد** (امام صادق) از پدرش برایم نقل کرد که **عُمر بن خطاب** روزی از مجوس یاد نمود و گفت : من نمی‌دانم درباره ایشان چگونه رفتار کنم؟! **عبدالرحمن بن عوف** برخاست و گفت از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود :

سُتُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ^(۴).

« با آنان به شیوه اهل کتاب رفتار کنید».

بی‌دلیل نبود که ایرانیان از اسلام استقبال کردند و گروه گروه به آئین محمدی^ص درآمدند. اگر جُز خشونت و تحکّم در این دیانت چیزی نمی‌دیدند، هرگز از آئین پدری دست برنمی‌داشتند و به اسلام نمی‌گرویدند. به ویژه که

(۱) - به : صحیح مسلم، ج ۴ (کتاب فضائل الصّحابه) ص ۱۹۷۳ و تفسیر طبری، ذیل آیه ۳ از سوره جمعه بنگرید.

(۲) - به : کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق، اثر مناوی، ذیل حرف سین نگاه کنید.

(۳) - به : کتاب «البيان والتعريف فی أسباب ورود الحديث الشریف» اثر ابن حمزه دمشقی، ج ۲، ص ۳۶۸ نگاه کنید.

(۴) - **المَوْطَأُ**، ج ۱، ص ۲۰۷.

مسلمانان از ویران ساختن آتشکده‌ها یعنی مراکز دعوت و پرستش زرتشتیان خودداری ورزیدند. اصطخری جغرافی‌دان نامی اسلامی در کتاب «المسالك و الممالك» گزارش نموده که اکثریت مردم فارس تا قرن چهارم هجری زرتشتی بودند و هیچ شهر و دهکده‌ای نبود که در آن آتشگاهی نباشد ابن حوقل جغرافی‌دان معروف دیگر در کتاب «صورة الأرض» نیز امر مذکور را تأیید کرده است و نشان می‌دهد که زرتشتیان در گزینش دیانت آزاد بودند و مجبور به انتخاب اسلام نشدند. توحید ناب اسلام در برابر ثنویت مغان، مردم خردمند را جذب کرد و نیایش امشاسپندان و ایزدان و فروهران به اِیّاک نَعْبُد تبدیل شد. از آنجا که کاست طبقاتی در ایران رواج داشت، کسی از توده مردم نمی‌توانست به تحصیل دانش پردازد و به طبقات بالاتر ارتقاء یابد. اسلام، درهای دانش را به روی همه مردم باز نمود و گفت: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ^(۱) «جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است». در پی این دستور، صدها دانشمند ایرانی و مسلمان در علوم مختلف به ظهور رسیدند و آثار ارزنده‌ای از خود به جای نهادند که پیش از اسلام نظایر آنها و آثارشان یافت نمی‌شد.^(۲) اگر خشونت اُمویان، مردم ایران را ناخشنود می‌ساخت، سخنان پیامبر ص و تعالیم اسلام و رفتار بزرگان این دیانت آنان را جلب می‌نمود به ویژه آنکه مخالفت ایشان را با بنی اُمیّه ملاحظه می‌کردند.^(۳)

* * *

(۱) - إحياء علوم الدّین، اثر اُبی حامد غزالی، ج ۱، ص ۱۸.

(۲) - به قول ابن خلدون در مقدمه مهمّ تاریخش: إِنَّ حَمَلَةَ الْعِلْمِ فِي الْمِلَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ أَكْثَرُهُمُ الْعَجَمُ (مقدمه ابن خلدون، ص ۵۴۴) «بیشتر حاملان دانش در اسلام، ایرانیان بودند».

(۳) - در این باره توضیحات بیشتری را در رساله «آئین زرتشت از دیدگاه ما» آورده‌ایم.

فرهنگ خشونت!

تا کنون از رفتارهای خشونت‌باری در این کتاب سخن به میان آمد که در جهان اسلامی جریان یافتند و بیشتر، فرقه خوارج و سلسله اُموی پیشرو آنها بودند. البته سیرت خشن و نافرخته مزبور در میان دیگر حُکام و سلاطین نیز کم و بیش به ظهور پیوست و گریبانگیر بسیاری از آنها شد که شرح آن از حوصله این مقال بیرون است. اما موضوع حسّاس‌تری که در اینجا باید به بحث و تحقیق از آن پردازیم، مسئله «فرهنگ خشونت» است که در مذاهب گوناگون و آراء کلامی و فقهی راه یافته و ضایعات فراوانی در اُمت اسلامی پدید آورده است و در واقع، زیربنای رفتارهای خشن و قساوت‌آمیز به شمار می‌آید. در این فرهنگ، فتاوای تند و تیزی درباره کسانی که بیرون از حوزه اسلام و نیز درون آن هستند ملاحظه می‌شود. به عنوان نمونه، جلال الدّین سیوطی - عالم قرن نهم هجری - در کتاب «صَوْنُ الْمَنْطِقِ وَ الْکَلَامُ عَنْ فَنِّ الْمَنْطِقِ وَ الْکَلَامُ» به روش متکلمانِ مسلمان، اعتراض می‌نماید و از جمله می‌نویسد که آنها می‌خواهند با طرح مباحث عقلی، مخالفان شریعت را به اسلام فرا خوانند و به شبهات آنها پاسخ دهند. ولی روش شریعت اسلام در دعوت مردم چنین نیست! و آنگاه روش مزبور را به گمان خود چنان توضیح می‌دهد:

إِمَّا يَكُونُ حُكْمُ الْكَافِرِ فِي الشَّرْعِ أَنْ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَبَى وَ سَأَلَ النَّظْرَةَ وَ
الْإِمْهَالَ لِإِجَابٍ إِلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ إِمَّا أَنْ يُسَلِّمَ أَوْ يُعْطَى الْجِزْيَةَ أَوْ يُقْتَلَ^(۱)!

یعنی : «حکم کافر در شرع این است که وی به قبول اسلام فراخوانده می‌شود پس اگر از پذیرش آن خودداری ورزید و مهلت خواست، نباید بدو مهلت داده شود، یا باید اسلام آورد و یا جزیه دهد و یا کشته شود»!!
سیوطی با این رأی، فلسفه خشونت و زورگویی را به اسلام نسبت می‌دهد در حالی که قرآن مجید با صراحت، فتوای او و امثال وی را رد می‌کند زیرا در
سوره توبه می‌فرماید :

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ
مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ . (توبه : ۶)

یعنی : «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود سپس وی را به محل امنش برسان. اینکار برای آنست که آنان گروهی هستند که نمی‌دانند».

در این آیه شریفه (که در اواخر دوران مدینه آمده) از مشرکی سخن رفته است که در معرض پیکار با مسلمانان قرار دارد و از اینرو، درخواست امان می‌نماید تا به میان مسلمین آمده کلام خدا را بشنود. حکم خداوندی اینست که او را امان داده کلام الهی را بر وی بخوانند و سپس او را همراهی کنند و به محل امنش برسانند، نه آنکه وی را بکشند یا جزیه از او بستانند! به ویژه که در آیه شریفه از اسلام آوردن وی کمترین سخنی نرفته که اگر اسلام را اختیار می‌نمود لازم نمی‌آمد تا مسلمین وی را به قومش بازگردانند بلکه معمولاً در میان مسلمانان مدینه می‌زیست و با آنها همراه می‌شد. شگفت

(۱) - صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام، ص ۱۷۲.

آنکه سیوطی در کتاب «صون المنطق ...» چنان فتوا می‌دهد ولی به تفسیر قرآن که می‌رسد، ناگزیر آیه شریفه را به درستی تفسیر می‌نماید و در واقع، رأی خود را نقض می‌کند! وی در معنای «ثُمَّ أبلغه مأمته» ضمن تفسیر جلالین می‌نویسد:

هُوَ دَارُ قَوْمِهِ إِنْ لَمْ يُؤْمِنْ، لِيَنْظُرَ فِي أَمْرِهِ.^(۱)

یعنی: «(محل امن) همان سرای قوم اوست که اگر ایمان نیاورد بدانجا رسد تا در کار خویش، نظر و اندیشه کند».

تعلیل آخر آیه شریفه (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ) نیز جالب است که می‌فرماید چون این قوم از کلام الهی ناآگاهند، بدانها آگاهی و آزادی و امنیت باید داد.

به راستی که این قول با رأی گذشته سیوطی چه اندازه تفاوت دارد! به نظر ما رأی گذشته سیوطی با روش خوارج منطبق است که نوشته‌اند: كَانُوا فِي جَمِيعِ مَسِيرِهِمْ لَا يَلْقَوْنَ أَحَدًا إِلَّا قَالُوا لَهُ: مَا تَقُولُ فِي الْحَكَمِينَ؟ فَإِنْ تَبَرَّأَ مِنْهُمَا تَرَكُوهُ وَإِنْ أَبِي قَتْلُوهُ^(۲)! «خوارج در هر راهی که می‌رفتند با هیچ‌کس روبرو نمی‌شدند مگر که از او می‌پرسیدند: درباره حکمین چه می‌گویی؟! اگر از آندو بیزاری نشان می‌داد رهایش می‌کردند و چنانچه از این کار خودداری می‌ورزید فوراً او را می‌کشتند!»

اساساً این اندیشه که: هرکس با اسلام روبرو شد لازم است بلافاصله دین خود را انکار نماید و اسلام را بپذیرد، توقعی بالاتر از طاقت بیشتر افراد بشر

(۱) - به: تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۱۵۹ (ذیل آیه ۶ از سوره توبه) نگاه کنید.

(۲) - الأخبار الطوال، اثر ابوحنیفه دینوری، ص ۲۰۶.

است و قرآن کریم بارها تکرار نموده که خداوند بر هیچکس بیش از طاقتش تکلیف نمی‌فرماید (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - بقره: ۲۸۶) چنانکه بسیاری از یاران پیامبر^ص پس از مدتی تأمل و تأخیر، اسلام را پذیرفتند و رسول خدا^ص هم از آنان با گرمی استقبال نمود. شگفت‌تر آنست که قرآن مجید در سوره توبه به مشرکانی که نقض عهد نمودند و در دوران حُدَیبِیّه نیز بارها با مسلمانان روبرو شده و منطق اسلام را از آنان شنیدند، چهار ماه مهلت داده تا بیاندیشند و تصمیم بگیرند و می‌فرماید: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (توبه: ۲). پس چگونه سیوطی فتوا می‌دهد که حتی به اهل پژوهش از سایر ادیان نباید مهلت داد؟!

سیوطی در قرن نهم هجری می‌زیسته ولی رأی وی بی‌پیشینه نیست و فتوای مزبور را به ابوالعبّاس بن سُرَیج (از فقهای شافعی در قرن سوم و چهارم) نیز نسبت می‌دهد و سخن وی را چنین می‌آورد :

قَدْ حُكِيَ عَنِ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ سُرَيْجٍ أَنَّهُ قَالَ : لَوْ أَنَّ رَجُلًا جَاءَنَا وَقَالَ : إِنَّ الْأَدْيَانَ كَثِيرَةٌ فَخَلُونِي أَنْظُرَ فِي الْأَدْيَانِ، فَمَا وَجَدْتُ الْحَقَّ فِيهِ قَبْلَتُهُ وَمَا لَمْ أَجِدْ تَرْكُتُهُ. لَمْ نَخْلُهُ وَكَلَّفْنَاهُ الْإِجَابَةَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِلَّا أَوْجَبْنَا عَلَيْهِ الْقَتْلَ^(۱) !

یعنی : «حکایت شده که ابوالعبّاس بن سُرَیج گفته است : اگر مردی به سوی ما آید و بگوید که ادیان بسیارند پس مرا واگذارید تا در آنها نظر کنم و هر دینی را حق یافتم بپذیرم و آنچه را که درست ندیدم، ترک کنم. ما او را و نخواهیم گذاشت و وادارش می‌کنیم که دعوت اسلام را اجابت کند و اگر نکرد، واجب می‌شمریم که کشته شود»!

(۱) - صون المنطق و الکلام، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

آری! ممکن است این حکایت، راست باشد یعنی ابن سریج چنین فتوایی داده باشد ولی خدای ابن سریج در کتابش فرموده است :

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (زُمر : ۱۸)

یعنی : «پس بندگان مرا بشارت ده، آنانکه در پی شنیدن سخن برمی آیند آنگاه بهترین سخن را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان نموده و آنها همان خردمندانند». و البته عمل به رهنمود این آیه، فرصت کافی و تأمل لازم دارد.

مشکل رأی ابن سریج و امثال او در اینست که علی الظاهر ایشان، تقلید در اصول دین را جایز بلکه واجب می پندارند! در صورتی که قرآن مجید تقلید از آباء و اجداد و حتی سادات و بزرگان را در اصول دیانت نمی پذیرد و آن را از آراء مشرکان به شمار می آورد که می گفتند : بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا (بقره : ۱۷۰) «ما پیروی از چیزی می کنیم که پدرانمان را بر آن یافتیم»!

مشکل دیگر ایشان آنست که آیات روشن و صریح قرآن را در پاره ای از موارد نادیده می گیرند و مرتباً می گویند: سَلَفٌ صَالِحٌ بر این عقیده رفته است و ما سَلَفی هستیم! در حقیقت می خواهند دیانت را از رجال بگیرند، نه از کتاب خدا! با اینکه رجال بزرگ سلف هم بر این رأی نبوده اند. ما در صدر اسلام، رجلی چون امیر مؤمنان علی^ع را داریم که با معاویه بن ابی سفیان روبرو بود و امروز تقریباً همه اُمت اسلامی حق را به علی^ع می دهند و حَقَانِیت او مانند خورشید تابان، آشکار است ولی در صدر اسلام برخی از صحابه از دخالت در نزاع صِفین به تردید افتادند و خواستند تا راه تحقیق را بپویند بنابراین از امام علی^ع اجازه خواستند که با سپاه وی همراه شوند به شرط آنکه

در جنگ با معاویه دخالت نکنند تا بنگرند که هر دسته چه راهی را می‌روند و حق با کیست؟ امام علیه السلام از کار ایشان استقبال فرمود و بدانها اجازه داد و بر آنان آفرین گفت. اینست روش سلف صالح در برابر اهل پژوهش و تحقیق! فَلْيَعْتَبِرِ السَّلَفِيُّونَ!

جا دارد عبارت تاریخ را در این باره بیاوریم تا چشم اهل انصاف و نظر بدان روشن شود.

نصربن مزاحم در کتاب «وَقَعَةُ صِفِّينَ» نوشته است :
 إِنَّ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتَوْهُ (أَتَوْا عَلِيًّا) وَفِيهِمْ عبيدَةُ السَّلْمَانِي وَأَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ : إِنَّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَلَا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَنُعَسِكُ عَلَى حِدَةٍ حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَ أَمْرِ أَهْلِ الشَّامِ فَمَنْ رَأَيْنَاهُ أَرَادَ مَا لَا يَحِلُّ لَهُ أَوْ بَدَا مِنْهُ بَغْيٌ، كُنَّا عَلَيْهِ. فَقَالَ عَلِيٌّ^ع : مَرْحَبًا وَ أَهْلًا هَذَا هُوَ الْفَقْهُ فِي الدِّينِ وَ الْعِلْمُ بِالسُّنَّةِ، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَذَا فَهُوَ جَائِرٌ خَائِنٌ^(۱) !

یعنی: «یاران عبدالله بن مسعود (صحابی نامدار پیامبر^ص) نزد علی^ع آمدند و در میانشان عبیده سلمانی و همراهانش بودند. آنها به علی^ع گفتند: ما با شما بیرون می‌آییم ولی در لشکرتان فرود نمی‌آییم و اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و کار اهل شام نظارت کنیم. پس اگر دیدیم یک طرف می‌خواهد به کاری دست زند که بر او حلال نیست یا ستمی از وی آشکار شد، بر ضد او وارد جنگ می‌شویم. علی^ع فرمود: آفرین و خوش آمدید! این همان فهم درست دین و آگاهی از سنت است و کسی که راضی بدین کار نشود، ستمکار و خائن خواهد بود.».

پس هنگامی که برای جهاد یعنی فرعی از فروع دین، فرصت تأمل و تحقیق

(۱) - وَقَعَةُ صِفِّينَ، ص ۱۱۵.

داده می‌شود، چگونه برای قبول اصل دیانت، چنین اجازه و مهلتی داده نمی‌شود؟! اینست فتوای امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گو که با رأی سیوطی و فتوای ابن سُرَیج موافق نباشد!

مسئله جزیه

در مورد «جزیه» که در سخن سیوطی آمده باید دانست که جزیه به منزله مالیات سرانه‌ای است که اهل کتاب سالی یکبار به دولت اسلامی می‌پردازند و در برابر پرداخت آن، دولت حمایت از ایشان را بر عهده می‌گیرد چنانکه مسلمانان نیز به دولت اسلامی زکات می‌پردازند ولی از آنجا که پرداخت زکات نوعی از عبادات شمرده می‌شود از اینرو آن را از افراد غیرمسلمان مطالبه نمی‌کنند. علمای اسلامی درباره «جزیه» کتابهای متعددی نگاشته‌اند مانند کتاب «احکام اهل الذمه» اثر ابن قیم جوزیه و غیره. در این کتاب‌ها از احکام و شرایط جزیه به تفصیل بحث شده است.

در کتاب قدیمی «الخراج» اثر قاضی ابویوسف (معاصر با هارون الرشید) آمده که : **إِنَّمَا تَجِبُ الْجَزِيَّةُ عَلَى الرِّجَالِ دُونَ النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**. یعنی «جزیه تنها بر مردان تعلق می‌گیرد، نه بر زنان و کودکان». در مورد مردان نیز تصریح شده که پرداخت جزیه شامل مساکین، نابینایان، بیکاران، راهبان، پیرمردان و دیوانگان نمی‌شود.^(۱) جزیه دهندگان را برای سربازی در جنگ‌ها نمی‌برند. در صورتی که دولت اسلامی نتواند از اهل جزیه حمایت کند لازم است جزیه را بدانان باز پس دهد چنانکه خاورشناس معروف، پرفسور توماس

(۱) - به : کتاب الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۳۱ بنگرید.

آرنولد Arnold در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» بدین امر اعتراف نموده و آنرا تحسین می‌کند^(۱)

بنابراین، مسلمانان تندرو و افراطی که موضع حکومت خودشان متزلزل است حق ندارند از اقلیت‌های دینی مالیات سرانه یا جزیه بگیرند. توماس آرنولد می‌نویسد: ابو عبیده (از اصحاب پیامبر ص) برای مردمی که در شهرهای مفتوحه سوریه می‌زیستند اعلامیه‌ای صادر نمود و در طی آن نوشت:

«ما تمام اموالی را که از شما دریافت داشته‌ایم به شما بازپس خواهیم داد زیرا اینک به ما خبر رسیده است که نیروهای قوی دشمن علیه ما در حال پیشروی هستند^(۲)! آری، در صدر اسلام، در شرائطی از اهل کتاب جزیه می‌گرفتند که بتوانند از آنها حفاظت و حمایت کنند نه هنگامی که خود در معرض حمله دشمن و گرفتار جنگ بودند! اینست مصداق عدالت و وظیفه شناسی در مسلمانان دیروز. اما آیا مسلمانان امروز از این شیوه‌ها تبعیت می‌کنند؟!»

خشونت درباره فرق مسلمین

از فتوای محدثانی چون جلال الدین سیوطی که بگذریم و به کتبی که درباره فرقه‌های اسلامی نگاشته شده بنگریم، در آنجا گاهی با آراء خشن و تندی روبرو می‌شویم که حقا از مسئولیت دینی و انصاف علمی فاصله دارند. به عنوان نمونه: عبدالقاهر بغدادی (عالم اشعری در قرن پنجم هجری) کتاب

(۱) - به: کتاب تاریخ گسترش اسلام، اثر پرفسور توماس آرنولد، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، صفحات ۴۶ و ۴۷ نگاه کنید.

(۲) - تاریخ گسترش اسلام، ص ۴۶.

مشهوری به نام «الْفَرْقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» نگاشته که در میان علمای اسلام و خاورشناسان غرب شهرت دارد. ولی متأسفانه این متکلم اشعری به قدری خشن و تعصب‌آمیز با فرقه‌های مسلمان برخورد می‌کند که مایه شگفتی و تأثر می‌گردد. مثلاً در پی نام بردن از چند فرقه از جمله معتزله و زیدیه و امامیه فتوا می‌دهد که هرکس از این فرقه‌ها باشد : لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَ لَا خَلْفُهُ وَ لَا تَحِلُّ ذَبِيحَتُهُ وَ لَا نِكَاحُهُ لِامْرَأَةٍ سُنِّيَّةٍ وَ لَا يَحِلُّ لِلْسُّنِّيِّ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرَأَةَ مِنْهُمْ^(۱)!

یعنی : «جایز نیست که بر او نماز (میت) خواند و نه درپس وی نماز گزارد و نه ذبیحه‌اش را حلال دانست و نه ازدواجش را با زنی سنی رواشمرد و نه بر مردی سنی حلال است که با زنی از آنان زناشویی کند»!

درحالی‌که بیشتر این احکام را قرآن مجید دربارهٔ بت‌پرستان و کافران آورده است. مثلاً از منظر قرآنی بر منکران خدا و رسول نتوان نماز میت گزارد^(۲) و ذبیحهٔ مشرکان را نتوان خورد^(۳) و با زنان و مردان بت‌پرست نتوان زناشویی کرد^(۴) و عبدالقاهر بغدادی حکم مربوط به مشرک و کافر را به مسلمانان تسری داده است!

(۱) - الفرق بین الفِرَق، ص ۳۳.

(۲) - به دلیل : وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ (توبه : ۸۴).

(۳) - به دلیل : وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخَذَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَدِّدَ لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (انعام : ۱۲۱).

(۴) - به دلیل : وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا (بقره : ۲۲۱).

عجب آنکه معتزلی‌ها غالباً سنی به شمار می‌روند و حتی در مسئله «امامت» با سنیان همراهند و اختلاف آنها با سنیان اشعری در چند مسئله کلامی است مانند اینکه معتزله صفات الهی را ذاتی می‌دانند و اشعری‌ها به صفات زائد بر ذات قائلند. چگونه می‌توان آنها را با این رأی و نظایر آن از اهل سنت جدا نمود؟ و کجا این موضوع اساساً در قرآن کریم یا در احادیث نبوی مطرح شده تا ما به خود اجازه دهیم که کسی را در این مسئله به ضلالت منسوب داریم؟

از همینرو است که ابوحامد غزالی یعنی کسی که خود سالها در «نظامیه بغداد» کلام اشعری را تدریس می‌نمود در کتاب «فَيْصَلُ التَّفَرُّقَةِ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ الزُّنْدَقَةِ» از اشعریانی انتقاد می‌کند که درباره معتزله زیاده‌روی نموده‌اند و می‌نویسد:

فَمَا بِاللَّهِ يُشَدُّ الْقَوْلُ عَلَى الْمُعْتَزَلَةِ فِي نَفْيِهِ الصِّفَاتِ وَ هُوَ مُعْتَرِفٌ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ مُحِيطٌ بِجَمِيعِ الْمَعْلُومَاتِ، قَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ الْمُمْكِنَاتِ؟ وَإِنَّمَا يُخَالِفُ الْأَشْعَرِيَّ فِي أَنَّهُ عَالِمٌ قَادِرٌ بِالذَّاتِ لَا بِصِفَةٍ زَائِدَةٍ.^(۱)

یعنی: «چرا (اشعری) بر معتزله در نفی صفات تندگویی می‌کند؟ در حالی که معتزلی اعتراف دارد که خدای تعالی آگاه و محیط بر همه دانستنی‌ها است و بر همه ممکنات توانایی دارد و تنها با اشعری از اینرو به مخالفت می‌پردازد که به نظر او، خداوند تعالی، دانا و توانای بالذات است نه به صفتی زائد بر ذات (چنانکه اشعری عقیده دارد)».

همچنین شیعیان به صرف اینکه امیرمؤمنان علی علیه السلام را برترین صحابه و شایسته‌تر برای خلافت پیامبر^ص می‌دانند چگونه می‌توان آنها را از

(۱) - فَيْصَلُ التَّفَرُّقَةِ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ الزُّنْدَقَةِ ، ص ۱۳۲.

مسلمین جدا نمود؟ یا به سهولت، آن احکام کذایی را بر ایشان حمل کرد؟ مگر خود اصحاب سیره و تاریخ از اهل سنت ننوشته‌اند که ابوبکر صدیق در آغاز حکومتش گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي قَدْ وُثِّيتُ عَلَيْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ؟** «ای مردم! همانا من به ولایت بر شما گماشته شده‌ام ولی بهترین شما نیستم» چنانکه در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و دیگر مدارک اسلامی دیده می‌شود.^(۱) آری حساب غُلاة را باید کنار گذاشت و همه را یکسان ندید و فوراً فتوای غلاظ و شِدَاد صادر نکرد. البته میراث فکری گذشتگانی تندرو، افکار آیندگان را هم به افراط می‌کشد و اجازه نمی‌دهد تا مسلمانان به یکدیگر نزدیک شوند و در برابر دشمنان مشترک، راه **وحدت** را در پیش گیرند چنانکه حال ما در این روزگار بدینگونه است.

در کتاب‌هایی که از **فِرْق اسلامی** بحث شده گاهی صورت دیگری از خشونت فرهنگی ملاحظه می‌شود که نفوذ این گرایش ضد انسانی را در نویسندگان آنها نشان می‌دهد. مثلاً **ابن حزم**، متکلم و فرقه‌شناس و فقیه مشهور اهل سنت در قرن پنجم هجری، کتابی به نام **«الفصل فی الملل و الأهواء و النحل»** تصنیف کرده که در خلال آن گاهی از افراد مجرم و جنایتکار آشکارا دفاع می‌کند! و به بهانه آنکه ایشان راه **اجتهاد** را پیموده‌اند آنان را مشمول رحمت خداوند و پاداش آخرت می‌پندارد و بدینوسیله بر خشونت‌گرایی دامن می‌زند. از جمله آنکه علمای برجسته و مورخان نامدار اهل سنت گزارش نموده‌اند که رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ** درباره

(۱) - به السيرة النبوية، اثر ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۶ و تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۳ به عنوان نمونه نگاه کنید.

صحابی معروف، **عمّار یاسر** فرموده‌اند که : **تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ**. یعنی : تو را گروه ستمگری خواهند کشت ! و این خبر را علمای اهل سنت، از اعلام نبوت یعنی نشانه‌های پیامبری حضرت ختمی مرتبت شمرده‌اند زیرا عمّار، به دست سپاهیان معاویه در جنگ **صِفِّين** به شهادت رسید و به قول **ابن حَجَر** هیتمی : **فهذا إخبارٌ من الصادقِ المصدوقِ صَلَّى اللهُ عليه وسلّم**.^(۱)

قاتل عمّار به قول ابن حزم، مردی به نام **أَبُو الْعَادِيَةِ** بود که این جنایت را مرتکب شده و شگفتا که ابن حزم در کتاب «الفصل» او را (بنا بر اینکه مجتهد، پاداش دارد) **مَأْجُور** می‌شمارد ! و می‌نویسد :

عَمَّار - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَتَلَهُ أَبُو الْعَادِيَةِ يَسَارُ بْنُ سَبْعٍ الدَّيْلَمِيُّ شَهِدَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ ... فَأَبُو الْعَادِيَةِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - مُتَأَوِّلٌ، مُجْتَهِدٌ، مُخْطِئٌ فِيهِ، بَاغٌ عَلَيْهِ، مَأْجُورٌ أَجْرًا وَاحِدًا.^(۲)
یعنی : «عمّار را - که خدا از او خشنود باد - ابوالعادیه کشته است و او شاهد بیعت رضوان بود. اما ابوالعادیه - که خدا از وی خشنود باد - تأویل‌گر و مجتهد بود و درباره‌ی عمّار به خطا رفت و بدو ستم روا داشت ولی ابوالعادیه مأجور است و یک پاداش (نزد خدا) دارد» !

حقاً قول غریبی است که کسی کشتن عمّار را به «اجتهاد» نسبت دهد و قاتل وی را «مأجور» پندارد ! آیا این امر، مصداق روشن «اجتهاد در برابر نص» نیست ؟ مجتهد کسی است که همه‌ی دانش و توان خود را معطوف بر آن دارد که حکم خدا و رسول را دریابد، نه آنکه درمقابل سخن واضح پیامبر^ص بایستد و دلالت آن را به انحراف بَرَد. خبر رسول خدا^ص درباره‌ی قتل عمّار چنان شیوع پیدا کرده بود که اهل شام نیز از آن اطلاع داشتند و کشته شدن عمّار یاسر،

(۱) - به کتاب الصّواعق المحرقة، ص ۳۵۵ نگاه کنید.

(۲) - به کتاب «الفصل فی المَلَلِ و الأَهْوَاءِ و النِّحَلِ» اثر ابن حزم، ج ۴، ص ۱۶۱ بنگرید.

شامیان را در سپاه معاویه مضطرب و متزلزل ساخت تا آنجا که به قول طبری در تاریخش، معاویه مجبور شد در برابر کلام پیامبر^ص، راه تأویل را پیش گیرد و بگوید: **أَوْ نَحْنُ قَتَلْنَا عَمَّارًا؟! إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّارًا مَنْ جَاءَ بِهِ^(۱)!** «آیا ما عمار را کُشتیم؟! عمار را کسی کشته که او را با خود به جنگ آورده است^(۲)»! اما اینکه ابن حزم، ابوالعادیه را از اصحاب بیعت رضوان معرفی می کند (تا وی را تبرئه نماید) گویا به مقطع آیه ای که درباره بیعت کنندگان مزبور آمده توجه نداشته است که می فرماید: **فَمَنْ تَكْتَفِ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ** (فتح: ۱۰) یعنی: «پس هر کس، پیمان شکنی کند، جز این نیست که به زیان خود پیمان را می شکند»! بنابراین، در آیه شریفه، عصمت و غفران ابدی برای بیعت کنندگان تضمین نشده است تا بتوانیم قاتل عمار یاسر را تبرئه کنیم و پیش بینی پیامبر خدا^ص را منسوخ شماریم!

از این فتوا بدتر! ابن حزم قاتل مولای متقیان **علی علیه السلام** را هم به خیال خود تبرئه می کند و او را مجتهد و مأجور می پندارد! ابن حزم در کتاب مشهور **«المُحَلَّى»** که در علم فقه تصنیف نموده می نویسد:

وَلَا خِلَافَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ فِي أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُلْجَمٍ لَمْ يَقْتُلْ عَلِيًّا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَّا مُتَأَوِّلًا مُجْتَهِدًا مُقَدِّرًا أَنَّهُ عَلَى صَوَابٍ^(۳).

یعنی: «میان هیچیک از افراد اُمت اختلاف نیست که عبدالرحمن بن ملجم،

(۱) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱.

(۲) - بنا بر قول معاویه، لازمست کُشنده تمام اصحاب رسول خدا^ص در غزوات آنحضرت، خود پیامبر^ص باشد که آنها را به جنگ بُرده بود!! و آیا رأی معاویه مصداق «اجتهاد در برابر نص» نیست؟!.

(۳) - به کتاب **«المُحَلَّى»** اثر ابن حزم، ج ۷، ص ۴۸۴ بنگرید.

علی - رضی الله عنه - را نگشت مگر که در اینباره تأویل گر و مجتهد بود و حساب می کرد که بر راه صواب می رود!»!

در این مقام به چند مسئله باید توجه داشت. نخست آنکه : اجتهاد در برابر نص، باطل است و پیامبر خدا^ص به اتفاق آثار سنی و شیعی (و حتی به اعتراف خود ابن حزم^(۱)) به علی علیه السلام فرمود : لَا يُجِبُكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ «جز مؤمن، کسی تو را دوست نمی دارد و جز منافق کسی با تو دشمنی نمی ورزد» و در غدیر خم نیز دعا نمود که : اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ «خداوندا دوست علی را دوست بدار و با دشمن وی، دشمن باش». با وجود چنین نصوص روشنی، دشمنی با علی علیه السلام آنها را تا سرحد قتل آن بزرگوار، همان اجتهاد در برابر نص به شمار می رود که امری باطل است. دوم آنکه : احمد بن حنبل (امام حنبله) در مُسْنَدِ خود از رسول خدا^ص آورده است که به علی^ع و عمار یاسر^{رض} فرمود :

أَلَا أُحَدِّثُكُمَا بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ ؟ قَالَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ! قَالَ : أَحَيِمِرُّ مُمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ وَ الَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ، عَلَى هَذِهِ يَعْنِي قَرْنَهُ حَتَّى تَبُلَّ مِنْهُ خَدُّهُ يَعْنِي لِحْيَتَهُ.^(۲)

یعنی : « آیا به شما خبر دهم از دو مرد که از همه مردم شقی تر هستند؟ گفتند : آری ای رسول خدا، فرمود : یکی از آندو أَحَيِمِرُّ نام داشته که شتر صالح را پی کرد و دومی ای علی، کسی است که بر تو ضربه می زند تا آنکه

(۱) - ابن حزم در کتاب «الفصل . . .» ج ۴، ص ۱۴۸ می نویسد : عَهْدُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا لَا يُجِبُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ (پیامبر علیه السلام با علی عهد بست که جز مؤمن کسی او را دوست نمی دارد و جز منافق کسی با او دشمنی نمی ورزد).

(۲) - رجوع شود به کتاب «مُسْنَدُ الْإِمَامِ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ»، ج ۴، ص ۲۶۳.

خون سرت را با ریشتم مرطوب سازد».

آیا با این حال می‌توان گفت که ابن ملجم اجتهاد نموده و از خداوند، به دلیل جنایت خود پاداش نیک هم می‌گیرد؟!

سوم آنکه : اجتهادی که در حدیث نبوی مطرح شده^(۱)، مربوط به مسائل پیچیده قضائی است که برای قضاات محاکم شرعی پیش می‌آید و در صورتی که قاضی محکمه، همه توان خود را به کار گرفت تا حقیقت را کشف کند ولی اتفاقاً دچار اشتباه شد، وی به وظیفه خود عمل کرده و مأجور است. اما این امر، از زمین تا آسمان با کشتن **عمّار رضی و علی**^ع تفاوت دارد که نصوص شرع، قاتلان آندو را اهل بغی و دشمن خدا معرفی نموده است.

چهارم آنکه مقام اجتهاد و قضا، در خور هرکس نیست که در خانه‌اش بنشیند و نزد خود مردم را به محاکمه کشد و حکم قتل صادر نماید! در این صورت هرج و مرج غریبی پیش می‌آید که هیچ قانون و دولتی آن را تحمل نمی‌کند تا چه رسد به حقوق اسلامی و شارع مقدس آن! با وصف این، چگونه می‌توان ابن ملجم و امثال او را که نه فقیه و نه محدث و نه قاضی بودند - به قول ابن حزم - مجتهد تأویل‌گر شمرد و اجازه خونریزی به آنان داد؟! آیا این فتوا، فرهنگ خشونت را به اوج نمی‌برد؟!

* * *

(۱) - چنانکه در صحیح بخاری (کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، ج ۹، ص ۱۲۳) آمده است :
 إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ.

فقه و خشونت!

فقه اسلامی غالباً با تسامح و آسانگیری قرین است. قرآن کریم تصریح نموده که: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (حج : ۷۸)» (خدا) سختی در این دین بر شما ننهاده است». باز می‌فرماید: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره: ۱۸۵) «خدا برای شما آسانی می‌خواهد و سختی نمی‌خواهد». و همچنین می‌فرماید: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ (نساء : ۲۸) «خدا می‌خواهد سنگینی تکلیف را از شما بردارد».

پیامبر اسلام^ص هم می‌فرماید: بُعِثْتُ بِالْحَنِيفَةِ السَّمْحَةِ.^(۱) «من بر آیین توحیدی سهل و آسانی مبعوث شده‌ام». باز فرمود: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَ لَا تَكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِهِ.^(۲) «این دین، آئین استواری است، پس با نرمی و ملایمت در آن حرکت کنید و بندگی خدا را در نظر بندگان خدا، ناپسند مسازید». پیامبر^ص به هنگام فرستادن یاران خود برای تبلیغ اسلام، بدانها می‌فرمود: يَسِّرُوا وَ لَا تُعَسِّرُوا وَ بَشِّرُوا وَ لَا تُنْفِرُوا.^(۳) «آسان بگیرید و سخت نگیرید و نوید دهید و متنفر نکنید». باز فرمود: إِنَّكُمْ أُمَّةٌ

(۱) - الجامع الصغیر فی الأحادیث البشیر النذیر، اثر جلال الدین سیوطی، ج ۱، باب الباء.

(۲) - جامع الأحادیث، اثر سیوطی، ج ۲، ص ۴۷۷.

(۳) - صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۷.

أُرِيدَ بِكُمْ الْيُسْرَ.^(۱) «شما اُمّتی هستید که آسانگیری از شما خواسته شده است». پیامبر خدا^ص در هر امر تکلیفی، توان مردم را شرط تعلق تکلیف می‌شمرد و می‌فرمود: إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ.^(۲) «چون شما را به کاری دستور دادم از آن کار هرچه را که در توانتان بود بجای آورید».

پیامبر اکرم^ص به صورتهای گوناگون از آسان بودن دینش سخن گفته است. از جمله فرمود :

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالنِّسْيَانُ وَ مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.^(۳) «از اُمّت من، کیفر اعمالی که از روی خطاکاری یا فراموشی یا اجبار سرزده باشد، برداشته شده است». در گزارشی آمده : پیامبر^ص به زنی که مجبور به زنا شده بود، فرمود: إِذْهَبِي فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.^(۴) «برو که خداوند تورا آمرزیده است» چنانکه در قرآن کریم هم آمده: وَ مَنْ يُكْرِهْنَهُ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (نور: ۳۳) «کسی که آنان را به زنا وادارد، خداوند پس از اجبارشان، بدانها آمرزنده و مهربان است». به نظر شافعی (محمد بن ادریس) اساساً تعزیر گناهکاران لازم نیست و امام مسلمین می‌تواند مجرمان را از تعزیر معاف دارد. به دلیل آنکه رسول خدا^ص فرمود: أَقِيلُوا ذَوِي الْهَيْئَاتِ عَثَرَاتِهِمْ إِلَّا فِي الْحُدُودِ.^(۵) «از لغزشهای اهل دیانت درگذرید مگر در امر حدود». دربارهٔ معاهدان (أَقْلَيْتِ هَآئِهِ مَذْهَبِي

(۱) - مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۲.

(۲) - جامع الأحادیث، اثر سیوطی، ج ۴، ص ۱۷۳.

(۳) - جامع الأحادیث، ج ۴، ص ۲۳۳.

(۴) - التّاجُ الجامعُ للأُصولِ فی أَحَادِثِ الرّسُولِ، تألیف شیخ ناصف، ج ۳، ص ۳۵.

(۵) - التّاجُ الجامعُ للأُصولِ، ج ۳، ص ۳۶.

در میان مسلمانان) نیز پیامبر خدا^ص سفارش مؤکد به رفق و مدارا فرموده و از جمله گفته است :

أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بِغَيْرِ طِيبِ نَفْسٍ فَإِنَّا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^(۱)

یعنی : « بدانید کسی که به همپیمانی غیرمسلمان، ستم کند یا بر او نقصی روا دارد یا او را به کاری بیش از طاقتش وادارد یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من در روز رستاخیز معارض وی خواهم بود».

به طور کلی اسلام در حفظ خون و مال و ناموس و آبروی مردم اصرار عجیبی دارد و قرآن و سنت اجازه کمترین ستمی را به مسلمانان نمی‌دهند. بااینهمه ما در کتب فقه با آرائی برخورد می‌کنیم که سخت مایه حیرت می‌شوند. در اینجا دو نمونه از این آراء خشونت‌آمیز را نشان می‌دهیم :

ابن حزم در کتاب «المُحَلَّى» فتوا داده است که : اگر کسی حفره‌ای را در زمین پدید آرد و روی آن را بپوشاند سپس به دیگری دستور دهد تا گام بر آن حفره نهد و او در حفره سقوط کند و تلف شود، شخصی که حفره را پدید آورده، به هیچوجه ضامن اتلاف کسی که در آن سقوط کرده نیست ! این فتوای خشونت‌بار، با توصیه اکید اسلام بر زیان نرساندن به دیگران (لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ) هرگز نمی‌سازد و کشتار مردمان را با اینگونه ترفندها در نظر عموم، آسان جلوه می‌دهد؟ فتوای عجیب ابن حزم را ذیلاً به نظر خوانندگان می‌رسانم، وی در «مُحَلَّى» می‌نویسد :

و لَوْ أَنَّ امْرَأًا حَفَرَ حُفْرَةً وَ غَطَّاهَا، وَ أَمَرَ إِنْسَانًا أَنْ يَمْشِيَ عَلَيْهَا فَمَشَى عَلَيْهَا ذَلِكَ الْإِنْسَانُ مُخْتَارًا لِلْمَشْيِ عَالِمًا أَوْ غَيْرَ عَالِمٍ فَلَا ضِمَانَ عَلَى أَمْرِهِ بِالْمَشْيِ

(۱) - سنن أبی داود، ج ۳، ص ۱۰۸.

و لَا عَلَى حَافِرِهِ و لَا عَلَى الْمُعْطَى لِأَنَّهُمْ لَمْ يُمْشَوْهُ و لَا بَاشَرُوا إِتْلَافَهُ وَاِذَا بَاشَرَ شَيْئًا بِاخْتِيَارِهِ^(۱)!

یعنی: «اگر شخصی گودالی را کنده و آن را بیپوشاند، سپس انسانی را فرمان دهد تا بر آن بگذرد و او نیز گام بر آن نهد درحالی که به اختیار خود حرکت نموده است چه از خطر آگاه باشد یا نباشد، هیچ ضمانتی بر آنکس که دستور گذرکردن را داده نیست و نیز بر کسی که حفره را پدید آورده یا مزد آن را بخشیده ضمانتی نخواهد بود زیرا که آنها او را بر رفتن مجبور نکردند و مباشر اِتلاف وی نگشتند و خودش با اختیار خویش این کار را بی واسطه انجام داده است»!

عجیب تر آنست که ابن حزم در پی این فتوا می نویسد :

و لَافَرَقَ بَيْنَ هَذَا وَ بَيْنَ مَنْ غَرَّ إِنْسَانًا فَقَالَ لَهُ طَرِيقُ كَذَا أَمِنْ هُوَ؟ فَقَالَ لَهُ : نَعَمْ هُوَ فِي غَايَةِ الْأَمْنِ وَ هُوَ يَدْرِي أَنَّ فِي الطَّرِيقِ الْمَذْكُورِ أَسَدًا هَائِجًا أَوْ جَمَلًا هَائِجًا أَوْ كِلَابًا عَقَّارَةً أَوْ قَوْمًا قُطَاعِينَ لِلطَّرِيقِ يَقْتُلُونَ النَّاسَ فَتَهْضُ السَّائِلُ مُغْتَرًّا بِخَبَرِ هَذَا الْغَارِ لَهُ فَقُتِلَ وَ ذَهَبَ مَالُهُ وَ كَذَلِكَ مَنْ رَأَى أَسَدًا فَأَرَادَ الْهَرُوبَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ إِنْسَانٌ مِنْ غَرِّهِ : لَا تَخَفْ فَإِنَّهُ مُقَيَّدٌ فَأَغْتَرَّ بِقَوْلِهِ وَ مَشَى فَقَتَلَهُ الْأَسَدُ فَهَذَا كُلُّهُ لَاقَوَدَ عَلَى الْغَارِ وَ لَا ضِمَانَ أَصْلًا فِي دَمٍ وَ لَا مَالٍ لِأَنَّهُ لَمْ يُبَاشِرْ شَيْئًا وَ لَا أَكْرَهَ^(۲)!

یعنی : «و هیچ فرقی میان این و آن کس نیست که انسانی را بفریبد بدین معنی که انسان مزبور از وی بپرسید : آیا فلان راه امن است؟ وی پاسخ دهد که در کمال امنیتی است با آنکه می داند در آن راه شیری ژیان یا شتری

(۱) - الْمُحَلَّى، اثر ابن حزم، ج ۸، ص ۱۱.

(۲) - الْمُحَلَّى، اثر ابن حزم، ج ۸، ص ۱۱ و ۱۲.

خشمناک وجود دارد یا سگان گزنده یا راهزنان هستند که مردم را می‌کشند و آن سائل از خبر این شخص، فریب خورد و برخیزد و بدان راه رود و کشته شود و مالش از میان برود و همچنین کسی که شیری را ببیند و بخواهد که بگریزد و کسی او را فریب دهد و بگوید که: مترس این شیر را بسته‌اند و او از سخنش فریب خورد و به سوی آن شیر رود و شیر او را بکشد. در تمام این موارد، قصاص و ضمان بر فریب‌دهنده اصلاً نیست نه در خون و نه در مال زیرا که نه در کارِ مقتول مباشرت داشته و نه او را وادار به انجام آن کرده است.»^۱ آیا این قبیل فتاوی دور از شرع و عقل را که گمان ندارم کسی از علمای اسلام بر آن رفته باشد، مبلغ خشونت نتوان شمرد!

اکنون به بیان نمونه دیگری از خشونت در فتاوی فقهی اهل سنت می‌پردازیم. می‌دانیم که دشنام دادن به دیگران مایه تحریک آنان به خصومت می‌گردد و نزاع اخلاقی در میان افراد پدید می‌آورد و بر کینه‌ها می‌افزاید به ویژه نسبت به کسانی که نزد گروه‌هایی از مردم محترم شمرده می‌شوند که احساسات و عواطف آنان را جریحه‌دار می‌کند.^(۱) از اینرو قرآن کریم حتی دشنام دادن به معبودهای بت‌پرستان را نهی فرموده چنانکه در سورهٔ أنعام آمده است:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ... (أنعام/۱۰۸).

یعنی: «به کسانی که مشرکان آنها را به جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید

(۱) - بسیاری از غربی‌ها هنوز زشتی این کار را درک نکرده‌اند و ریشخند و ناسزا گفتن به بزرگان آدیان به ویژه به پیامبر ارجمند اسلام ص را نشانه‌ی خُریت بشر و تکامل انسان می‌شمرند! و هرچندگاه، غوغا و فتنه‌ای از این بابت در دنیا برمی‌انگیزند و مردم دیندار را سخت می‌آزارند. در عین حال دم از اومانیزم و انسان‌دوستی می‌زنند!

(زیرا) که مشرکان از روی ستمگری و بی‌دانشی، خدا را دشنام می‌دهند...». در آثار نبوی هم به فراوانی از دشنام‌گویی منع شده است مانند اینکه رسول اکرم^ص فرمود: لَا تَشْتِمَنَّ أَحَدًا^(۱) «البته هیچکس را دشنام مده». حتی پیامبر^ص از دشنام دادن به مُردگان نهی نمود و به گزارش بخاری فرمود: لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتِ^(۲). یعنی «به مُردگان، ناسزا مگویید» و نیز فرمود: سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ^(۳). «دشنام دادن به مسلمان، گناهکاری است». لعن و دشنام بر سر منبرها را اُمویان رسم کردند و چنانکه پیش از این گفتیم به دستور معاویه، امیرمؤمنان علی علیه السلام را در خطبه‌ها سب و لعن می‌نمودند تا عمر بن عبدالعزیز این رفتار زشت را برانداخت و دستور داد به جای دشنام بر علی^ع، آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (النحل: ۹۰) را در خطبه‌ها بخوانند که می‌فرماید: «خدا به دادگری و نیکوکاری و دَهِش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از زشتکاری و کارهای ناپسند و ستمگری باز می‌دارد. شما را اندرز می‌دهد شاید که پند پذیرید».

بنابراین ملاحظه می‌کنیم که اسلام با دشنام دادن به زندگان و مردگان موافق نیست و ادب اسلامی این کار را محکوم می‌کند. با اینهمه اگر کسی قانون اخلاقی مزبور را نقض نمود و مثلاً به یکی از یاران پیامبر اسلام^ص دشنام داد، تکلیف شرعی در این باره چیست؟ و در برابر او چگونه باید عکس العمل نشان داد؟

(۱) - به مُسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۳ نگاه کنید.

(۲) - به صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۹ بنگرید.

(۳) - به صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۱ رجوع شود.

فقیهان اهل سنت در این مورد، فتاوی سخت گیرانه‌ای صادر نموده‌اند. از جمله، ابن خزم در کتاب «المَحَلَّى» از قول امام مالک بن انس آورده که وی گفته است: مَنْ سَبَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ جُلِدَ^(۱) «هرکس به ابابکر و عمر دشنام دهد باید تازیانه بخورد». برخی از این رأی بالاتر رفته و حکم قتل دشنام دهنده را داده‌اند چنانکه ابن حَجَر عَسْقَلَانی در کتاب مشهور «فتح الباری بِشَرْح صحیح البخاری» حکم مذکور را به برخی از فقهای اهل سنت نسبت می‌دهد.^(۲)

حقیقت آن است که در قرآن کریم کیفری برای دشنام دادن نیامده است جز اینکه می‌فرماید وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (شوری: ۴۰) یعنی: «سزای بدی، بدی مانند آن است پس هرکس که عفو کند، پاداشش بر عهده خدا است». در سنت نبوی نیز دلیلی بر شلاق زدن یا کشتن کسی که به یکی از صحابه دشنام دهد نداریم. آنچه در این مورد آمده، مقابله به مثل یا عفو است که از فضائل اخلاقی شمرده می‌شود. چنانکه گزارش شده یکی از افراد خوارج درباره امام علی^ع گفت: قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا، مَا أَفْقَهُهُ! «خدا این کافر را بکشد چقدر او فهمیده است»! یاران امام^ع برخاستند تا آنمرد خارجی را به قتل رسانند. امام علی^ع فرمود: رُوَيْدًا، إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ.^(۳) یعنی: «آرام باشید، دشنام را با دشنام پاسخ می‌دهند یا با عفو از گناه». و این بیان امام، ترجمه همان آیه قرآنی است.

یاران پیامبر^ص به حکم بشر بودن، گاهی بر یکدیگر خشم می‌گرفتند و دشنام

(۱) - المحلّی، ج ۱۱، ص ۴۱۵.

(۲) - فتح الباری، ج ۷، ص ۳۸.

(۳) - نهج البلاغه، بخش حکمت، شماره ۴۲۰.

می‌دادند و کسی آنها را تازیانه نمی‌زد و نمی‌کشت ! چنانکه در مسند احمد (امام حنبله) آمده است که :

إِنَّ رَجُلًا شَتَمَ أَبَا بَكْرٍ وَ النَّبِيَّ جَالِسٌ فَجَعَلَ النَّبِيُّ يُعْجِبُ وَ يَتَبَسَّمُ فَلَمَّا أَكْثَرَ رَدَّ عَلَيْهِ بَعْضَ قَوْلِهِ، فَغَضِبَ النَّبِيُّ^ص وَ قَامَ...^(۱) یعنی : «مردی ابوبکر را دشنام می‌داد و پیامبر^ص در آنجا نشسته بود (و نظاره می‌کرد) و از تحمل ابوبکر در شگفتی و شادمانی بود و لبخند بر لب داشت. چون آن‌مرد، دشنام را بسیار کرد ابوبکر (طاقت از دست داد) و برخی از دشنام‌هایش را به وی برگرداند. پیامبر^ص خشم گرفت و از آن مجلس برخاست ...». بنابراین، فتوای قتل یا تازیانه خوردن برای کسی که به ابوبکر یا عمر دشنام دهد مستند شرعی ندارد، هرچند کاری ناپسند و زشت است.

(۱) - مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، ج ۲، ص ۴۳۶.

مسئله تکفیر!

موضوع تکفیر نیز از مسائلی است که در جهان اسلامی با خشونت پیوند یافته و برخی از فِرَق درباره آن زیاده‌روی نموده‌اند. البته هر مسئله عقیدتی که به افراط بیانجامد و با خشونت قرین شود، معمولاً ابتدا در معرض اختلاف و نزاع قرار می‌گیرد و سپس راه زوال و فنا را می‌سپرد زیرا با طبیعت بشر سازگاری نشان نمی‌دهد و ناگزیر مهجور و متروک می‌گردد. نمونه این امر را در جهان اسلامی می‌توان در فرقه «خوارج» ملاحظه کرد که به دلیل تندرّوی، ابتدا به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند و سپس اکثر آنها به انقراض و زوال پیوستند! عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» می‌نویسد:

اخْتَلَفَتِ الْخَوَارِجُ بَعْدَ ذَلِكَ فِيمَا بَيْنَهَا فَصَارَتْ عِشْرِينَ فِرْقَةً. كُلُّ وَاحِدَةٍ تُكْفِرُ

سَائِرَهَا!^(۱)

یعنی: «خوارج پس از آن، در آرائشان به اختلاف افتادند و بیست فرقه شدند، هر دسته‌ای دیگران را تکفیر می‌نمودند!» از این بیست فرقه، امروز کسی در میان نیست به جز فرقه «إِبَاضِيَّة» که از سایرین ملایم‌تر بودند و به همین دلیل هنوز در عُمان و شمال آفریقا باقی هستند و به زندگی اعتقادی خود ادامه می‌دهند.

بیشتر فرقه‌های تندرو و تکفیرگرا «ضابطه»ای برای نسبت دادن کفر به دیگران ارائه نداده‌اند و همینکه گروهی با پاره‌ای از آراء ایشان موافق نبودند، فوراً به تکفیر آنان روی می‌آوردند و از آنها جدا می‌شدند! برخی از علمای

(۱) - الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ، اثر عبدالقاهر بغدادی، ص ۴۰.

اسلام در روزگار گذشته درصدد برآمدند تا ملاک جدایی کفر از اسلام را بیان سازند. از جمله **أبو حامد غزالی** در اینباره کتاب مفید و موجزی به نام «**فَيْصَلُ التَّفْرِيقَةِ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ الزَّندَقَةِ**» به رشته تحریر درآورده است. غزالی در آغاز کتابش می‌نویسد:

گروهی پنداشته‌اند که انحراف از «**مذهب اشعری**» هرچند به اندازه یک وجب باشد، موجب کفر است! (أَنَّ الْعُدُولَ عَنْ مَذْهَبِ الْأَشْعَرِيِّ وَ لَوْ قِيدَ شِبْرٍ كُفْرٌ^(۱)!). سپس این نظر افراطی را رد می‌کند و می‌گوید: در آنصورت باید **ابوبکر باقلانی** را (که از بزرگان مذهب اشعری به شمار می‌آید) کافر بدانیم! زیرا که او در صفت «بقاء» برای حق تعالی با **أبو الحسن اشعری** اختلاف دارد و آن را صفت ذاتی خداوند می‌شمرد درحالی که اشعری، بقاءِ خدای تعالی را از صفات زائد بر ذات او می‌پندارد. آنگاه غزالی سخن خود را توسعه می‌دهد و می‌گوید مخالفت با دیگر مذاهب - مانند مذهب معتزله یا حنابله یا جز ایشان - نیز موجب کفر نیست و سرانجام بدین نتیجه می‌رسد که هنگامی شخص، به نقطه مقابل اسلام - یعنی کفر - می‌پیوندد که با **پیامبر اسلام**^ص به مخالفت برخیزد (و لَا يَلْزَمُ الْكُفْرُ إِلَّا إِذَا مُخَالَفَتِهِ^(۲)).

توضیح مطلب چنین است که: پاره‌ای از اعتقادات اسلامی از اصول دیانت شمرده می‌شوند مانند اصل توحید و نبوت و معاد (نه تفصیل آنها). در این گونه امور که به وضوح و صراحت در قرآن و سنت آمده‌اند، جای انکار یا تأویل نیست ولی در پاره‌ای دیگر از مباحث به ویژه آنهایی که در شرع اسلام صراحت

(۱) - فیصل التفرقة بین الإسلام و الزندقة، اثر ابو حامد غزالی، ص ۱۲۷.

(۲) - فیصل التفرقة بین الإسلام و الزندقة، ص ۱۳۳.

ندارند، آراءِ مختلفی ابراز شده است و همگان می‌پندارند که به حکم واقعی شرع، دست یافته‌اند. بنابراین مسلمانانی که معتقد به اصول و مبانی اسلامند اگر در این موارد، سخنان مختلفی ابراز دارند به خروج از اسلام محکوم نمی‌شوند زیرا آنان قصد مخالفت با پیامبر خدا^ص و رسالتِ وی را ندارند از اینرو تکفیر ایشان به هیچ‌وجه روا نیست زیرا آنان گمان می‌کنند که در رأی خود با پیامبر خدا^ص موافقت نموده‌اند، هرچند گمان ایشان مقرون به صحت و صواب نباشد و در فهم مدارک شرع دچار خطا شده باشند.

غزالی به هنگام نتیجه‌گیری از بحث، ملاک کفر را همان تکذیب رسول خدا^ص می‌شمرد (نه خطا در فهم سخن خدا و رسول) و می‌نویسد :

لَعَلَّكَ تَشْتَهِي أَنْ تَعْرِفَ حَدَّ الْكُفْرِ ... فَأَقُولُ: هُوَ تَكْذِيبُ الرَّسُولِ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ - فِي شَيْءٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ.^(۱)

یعنی: «شاید تو خواستار آن هستی که تعریفِ منطقی کفر را بشناسی ... پس می‌گویم که : کفر همان تکذیب رسول خدا^ص است در آنچه از سوی خدا آورده است.»

بنا بر آنچه غزالی گفته است مثلاً جای اختلاف در توحید ذات خدا یا توحید عبادت پروردگار، نیست ولی اختلاف در اینکه صفاتِ الهی، عین ذات اوست یا لازمهٔ ذات حق است؟ کسی را از اسلام بیرون نمی‌برد. همچنین در اینکه قرآن، وحیِ الهی و کلام خداست جای نزاع نیست ولی اختلاف در اینکه مثلاً تأویل متشابهات قرآن چگونه است و به چه نحو است؟ موجب خروج از اسلام نمی‌شود. یا در اینکه پیامبر اسلام^ص شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصی

(۱) - فیصل التفرقة بین الإسلام و الزندقة، ص ۱۳۴.

سیر داده شده، جای مناقشه ندارد ولی در اینکه سیر مزبور، جسمانی بوده است یا روحانی؟ این اختلاف اجازه تکفیر مسلمانان را به کسی نمی‌دهد. یا در اینکه پیامبر اسلام^ص آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبری نخواهد آمد، مسلمانان اختلافی ندارند ولی در اینکه با قبول خاتمیت در چه شرائطی احکام اسلامی تغییر می‌پذیرند اگر سخنان مختلفی در میان آید کسی به کفر باز نمی‌گردد. و قِسْ عَلٰی ذٰلِكَ ...

همچنین اختلاف در رویدادهای تاریخی که پس از وفات رسول اکرم^ص پیش آمد، در صورتی که موجب انکار پیامبر^ص نشود، سبب کفر کسی نیست هر چند تمام فِرَقِ مسلمین به واقعیت امور دست نیافته‌اند.

حفظ و رعایت این ضابطه صحیح، اجازه نمی‌دهد که بسیاری از نزاعهای فکری مسلمانان به **خصومت و تکفیر** بیانجامد و توان تحمل آنها را در برابر سایرین بالا می‌برد و بی‌اعتنایی به ضابطه مزبور سبب خشونت بسیاری میان مسلمانان شده و می‌شود. یک نگاه به کتابهایی که درباره فِرَقِ مسلمین نگاشته‌اند، نشان می‌دهد که گاه بر سر چه مسائل جزئی، اُمّت محمدی^ص در برابر یکدیگر صف‌بندی نموده‌اند!

در روزگار ما نیز کسانی که به کشتار برادران و خواهران مسلمان خود دست گشوده‌اند، از این ضابطه صحیح دور هستند و اختلاف نظرهای غیر اصولی را به میدان جنگ و کشتار و آتش‌زدن و ویران نمودن، کشیده‌اند و نمی‌دانند که در دام چه گناهان بزرگ و فتنه‌های هولناکی افتاده‌اند و **يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ!**

آیا هیچ اندیشیده‌اند که با چه دستاویز استوار و سند متین و برهان قاطعی، مردم مسلمان را می‌کشند در حالی که همه بر یک آئین هستند و گاهی هر دو دسته، از اهل سنت‌اند؟! آیا از کیفر خداوند قهار باک ندارند که فرموده است:

هرکس یکتن را - بی آنکه نفسی را کشته باشد یا فسادى در زمین کرده باشد - به قتل رساند همانند آن است که جمیع مردم را کشته است! **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا** (مائده : ۳۲).

ممکن است بگویند: چون دیگر مسلمانان با امام ما بیعت نکرده‌اند، بنابراین، همگی واجب‌القتل هستند و خونشان هدر است! اما آیا این سخن، منطقی و این ادعا درست است؟! باید از ایشان پرسید: مشروعیت امام شما از کجا ثابت شده است؟ اگر قرار باشد که هردسته‌ای در افغانستان یا پاکستان یا عراق یا نواحی دیگر - بدون آگاهی و رضایت سایر مسلمانان جهان - با کسی به امامت بیعت کنند و سپس به روی مسلمانان دیگر اسلحه بکشند، آیا این کار، عین هرج و مرج و جباریت نیست؟ آیا کشتار مسلمانان بدین دستاویز، زورگویی و بی‌عدالتی شمرده نمی‌شود؟ به اعتقاد شما (که خود را اهل سنت می‌دانید) امامت یا خلافت با شوری^۱ و بیعت، مشروعیت می‌یابد (شورای اهل حل و عقد و بیعت اکثریت مسلمین). اما آیا به هنگام شورای شما، نمایندگان مسلمانان دنیا حضور داشتند؟ و پس از آن، بیعت اکثریت - مانند دوره خلفای راشدین - صورت پذیرفت؟!

شما که پایه حکومتتان به لحاظ شرع و عقل، اعتبار لازم و کافی را ندارد به چه جرأت خون مردم را می‌ریزید و اموال آنها را به یغما می‌برید؟ و خانه‌هایشان را ویران می‌کنید؟ آیا این اعمال ناروا، «فساد فی الارض» محسوب نمی‌شود؟ آیا شما - که خود را اهل سنت و جماعت می‌دانید - به راه **خوارج** که با مذهب شما مخالفند، نمی‌روید؟ و آیا در کتب صحاح خود، آثار و

احادیث نبوی را ندیده‌اید که در بارهٔ **خوارج** چه می‌گویند^(۱)؟ و آیا با شروح و تطبیق‌های علمای بزرگتان در اینباره برخورد نکرده‌اید؟! **أَمَّا تَخَافُونَ اللَّهَ يَوْمَ الْحِسَابِ؟**

شما مسئول **سوءِ ظنّ و بدبینی** بسیاری از مردم دنیا به اسلام هستید. خشونت‌های شما، پیامبر بزرگواری را که فرمود: **يَسِّرُوا وَ لَا تُعَسِّرُوا وَ بَشِّرُوا وَ لَا تُنْفِرُوا**^(۲) (آسان بگیرید و سخت مگیرید و نوید دهید و متنفر مکنید) به ناحق، زیر سؤال برده است! شما در برابر **نسل‌های آیندهٔ مسلمانان** مسئولید که باید مردم دنیا را - از نگاه آنان - به دین بس خشنی دعوت کنند! آیا این مسئولیت‌های سنگین را در برابر چه دستاوردی در دنیا پذیرفته‌اید؟ گیرم که شما بر پهنای زمین دست یافتید اما آیا فروختن آخرت به دنیا، برای مسلمان جائز است؟! **لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** (بقره: ۱۰۲).

آثار و احادیثی که مسلمانان را از تکفیر این و آن بدون دلیل واضح، نهی می‌کنند در کتب سنت به فراوانی یافت می‌شوند به گونه‌ای که عالم مشهور اهل سنت، **ابن دقیق العید** در کتاب «**إحكام الأحكام في شرح عمدة الأحكام**» در اشاره به آنها می‌نویسد:

و هذا وعيدٌ عظيمٌ لمن كفرَ أحدًا من المسلمين و ليسَ كذلك و هي ورطةٌ عظيمةٌ وقعَ فيها خلقٌ كثيرٌ من المتكلمين و من المنسوبين إلى السنة و أهل الحديث لما اختلفوا في العقائد فغلطوا على مخالفيهم و حكموا بكفرهم!^(۳)

(۱) - به کتاب «التاج الجامع للأصول في أحاديث الرسول ص» ج ۵، (الباب الثالث في الخوارج و المارقين من الدين) از صفحه ۳۱۱ به بعد بنگرید.

(۲) - به صحیح بخاری، ج ۱، کتاب العلم، ص ۲۷ نگاه کنید.

(۳) - **إحكام الأحكام**، اثر ابن دقیق العید، ج ۴، ص ۷۶.

یعنی : «این تهدید بزرگی است برای شخصی که کسی از مسلمانان را تکفیر کند و او کافر نباشد و این گرداب عظیمی است که خلق بسیاری از متکلمان و منسوبان به سنت و اهل حدیث در آن افتاده‌اند از آنرو که در عقاید اختلاف کرده و بر مخالفان خود سخت گرفته‌اند و حکم به کفر آنان داده‌اند».

آری، مسئله تکفیر اهل قبله، امر ساده‌ای نیست که هر کس به خود اجازه دهد در این وادی خطرناک گام نهد و حکم تکفیر مخالفانش را صادر کند تا آنجا که در مدارک شیعی و سنی از امام علی علیه‌السلام آورده‌اند که درباره دشمنان محارب خویش از تکفیر خودداری ورزید و فرمود : هُمْ إِخْوَانُنَا بَعَوًا عَلَيْنَا. «ایشان برادران ما هستند که بر ما ستم نمودند». چنانکه در کتاب قدیمی «قرب الإسناد» اثر ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری (از یاران امام حسن عسکری^ع) آمده‌است که محمد بن علی بن حسین بن علی علیه‌السلام درباره نیای بزرگوارش امام علی^ع گفت : إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَ لَا إِلَى النِّفَاقِ وَلَكِنْ يَقُولُ : هُمْ إِخْوَانُنَا بَعَوًا عَلَيْنَا.^(۱)

یعنی : «علی علیه‌السلام هیچیک از کسانی را که (در دوران خلافتش) با او جنگیدند به شرک و نفاق منسوب نمی‌نمود ولی می‌گفت : آنان برادران ما هستند که بر ما ستم کردند».

از علمای اهل سنت نیز ابن ابی شیبۀ در کتاب «المصنّف» از طارق بن شهاب آورده که گفت :

كُنْتُ عِنْدَ عَلِيٍّ فَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ النَّهْرِ أَهُمْ مُشْرِكُونَ ؟ قَالَ : مِنَ الشِّرْكِ قَرُوءَا !
قِيلَ : فَمُنَافِقُونَ هُمْ ؟ قَالَ : إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَذْكُرُونَ إِلَّا قَلِيلًا. قِيلَ : فَمَا هُمْ ؟ قَالَ :

(۱) - به کتاب «قرب الإسناد» اثر حمیری، ص ۴۵ نگاه کنید.

قَوْمٌ بَغَوْا عَلَيْنَا.^(۱)

یعنی: «نزد علی^ع بودم، از او درباره اهل نهروان (خوارج) پرسیده شد که آیا آنان مشرکند؟ فرمود: آنها (به زعم خود) از شرک فرار کردند! پرسیدند که: آیا آنان منافقند؟ فرمود: منافقان (چنانکه در قرآن آمده) جز اندکی، ذکر خدا را نمی‌کنند (و خوارج غالباً به ذکر خدا مشغولند) پرسیدند: پس آنها کیستند (با شما چه نسبتی دارند؟) فرمود: آنان گروهی اهل بغی هستند (که بر ما ستم روا داشتند)».

اینست رأی امام مسلمین و خلیفه پیامبر^ص، دیگران کیستند که به خود اجازه تکفیر اهل قبله را دهند. بدون آنکه دلیلی همچون آفتاب داشته باشند؟! امام علی^ع به خوارج فرمود:

إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحِبْتُمُونَا، لَا تَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ، وَ لَا تَمْنَعُكُمْ الْفَيْءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، وَ لَا تُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدَأُونَا.^(۲)

یعنی: «سه چیز نزد ما از آن شما است تا زمانی که با ما مصاحب هستید. یکی آنکه از ورودتان به مساجد خدا جلوگیری نمی‌کنیم تا نام او را در آنجا یاد کنید. دوم آنکه شما را از سهم بیت المال - تا زمانی که دست شما با ما است - محروم نمی‌کنیم. سوم آنکه با شما نمی‌جنگیم تا هنگامی که شما جنگ را با ما آغاز کنید».

امام علی^ع به خوبی می‌دانست که خوارج در رأی دینی خود به انحراف رفته‌اند، با وجود این، حقوق دینی و اجتماعی آنها را محترم می‌شمرد. معلوم نیست فرقه‌های تندرو در روزگار ما چرا حقوق سایر مسلمانان را رعایت

(۱) - به کتاب «المصنّف» اثر ابن ابی شیبّه، ج ۱۵، ص ۳۳۲ بنگرید.

(۲) - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۳ و الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۳۵.

نمی‌کنند و مثلاً برخی از آنها به جرم تحصیل دختران مسلمان به مدرسه آنان حمله‌ور می‌شوند و به نام سَلَفی‌گری، نونهالانِ مسلمان را به قتل می‌رسانند. فرض می‌کنیم که آموختن دانش‌های نوین بر دختران مسلمان، حرام باشد! اما آیا کیفر هر عمل حرامی در اسلام، قتل است؟ آن‌هم نسبت به نونهالانی که بی‌خبر از حرمت آن دروس هستند! با کدام مدرک شرعی این ادّعای واهی به اثبات می‌رسد؟ آیا کسانی که به نام سلفی‌گری بدین جنایات، صورت شرعی می‌دهند، بدعت‌گذار نیستند؟

به علاوه، آشنایی با دانش فیزیک و شیمی و طبیعیات و امثال اینها، آشنایی با قوانین خداوند یا سنت‌های تکوینی او است. آیا آگاهی از سُنَنِ اِلهی، کفر شمرده می‌شود و کسی را سزاوار مرگ می‌کند؟ یا کسانی که به نام مُفتی و مجتهد بر این رأی رفته‌اند، بر خدای سبحان افترا می‌بندند؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ (أنعام : ۱۴۴).

به فرض آنکه دختران مسلمان با آموختن دروس جدید مرتکب گناه کبیره شده باشند! اما این رأی که : «مرتکب گناه کبیره از اسلام بیرون می‌رود و در خور قتل است!» از آراءِ خاصّ خوارج بوده، نه از فتاوی‌ای اهل سنت و جماعت! خوارج به امیرالمؤمنین علی^ع می‌گفتند : کسی که به گناه کبیره دست زند، کافر می‌شود! امام بدانها پاسخ داد : رسول خدا^ص گاه کسی را که مرتکب گناه قتل شده بود، قصاص می‌فرمود و سپس بر جنازه‌اش نماز میت می‌گزارد. اگر او کافر شده بود چگونه رسول خدا^ص بر کافر، نماز میت می‌خواند؟ مگر قرآن کریم (در سوره توبه، آیه ۸۴) از چنین نمازی منع نکرده است؟

خوارج، در برابر امام^ع پاسخی نداشتند ولی بسیاری از آنها دست از لجاجت هم برنمی داشتند! آیا گروههای تندرو در روزگار ما از خوارج هستند؟!
 به سخن نخستین بازمی گردیم: هیچکس از اسلام بیرون نمی رود مگر که رسالت و خاتمیّت محمد علیه السّلام را انکار کند یا درباره او به غُلّو روی آورد چنانکه مسیحیان در حق عیسی علیه السّلام غُلّو نمودند. رسول خدا^ص فرمود:
 لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ.^(۱)
 «درباره من زیاده روی نکنید همانند آنکه نصاری درباره فرزند مریم غُلّو کردند. جُز این نیست که من بنده خدا هستم، بنابراین بگویید: بنده خدا و فرستاده او». البته کسی که به بنده خدا، صفات خدایی دهد یا او را پرستش کند، از اسلام بیرون رفته است.



(۱) - به کتاب: «صحيح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۴ و «مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۳» بنگرید.

جهاد و خشونت!

مهم‌ترین بخشی که با خشونت پیوند دارد، بحث جهاد است که گاهی پنداشته‌اند مقصود از آن : **سفک دماء** یعنی خونریزی است ! در صورتی که **جهاد** در لغت به معنی «**بذل وُسع**» می‌آید یعنی توان خود را در امری به کار گرفتن یا در کاری بسیار کوشیدن. گواه این معنا در قرآن کریم آیه ۱۵ سوره لقمان است که جهاد را در آنجا به پدر و مادر گمراهی نسبت می‌دهد که سخت می‌کوشند تا فرزند خود را به شرک متمایل سازند و درباره آنها می‌فرماید :

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا... (لقمان : ۱۵).

یعنی : « و اگر آندو (پدر و مادر) بسیار کوشیدند که تو بدون هیچ دانشی، چیزی را شریک من سازی، درآنصورت از آندو فرمان مبر ولی در دنیا با آندو به نیکی رفتار کن ... ».

در سوره‌های دیگر قرآن نیز جهاد به معنی **کوشش بلیغ** آمده است مانند :

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (عنکبوت : ۶).

یعنی : « و هرکس مجاهدت کند جز این نیست که به سود خود مجاهده می‌کند همانا خدا از جهانیان بی‌نیاز است ».

مراد از مجاهده در این آیه شریفه تلاش برای تقویت ایمان و خودسازی یا به اصطلاح «جهاد با نفس» است ولی برخی از مفسران آن را به معنای «کارزار با دشمن» تفسیر نموده‌اند که تفسیری بعید به نظر می‌رسد به ویژه که سوره عنکبوت در ردیف سوره‌های مکی آمده^(۱) و در دوران مکه اساساً جنگ با مخالفان مطرح نبوده است. جهاد مسلمانان در آن دوره، همان کوشش برای خودسازی و دعوت دیگران برای پذیرفتن آیین توحیدی اسلام بود و همچنین مقاومت در برابر آزار مشرکان مکه. در پایان همین سوره باز ذکری از جهاد رفته و می‌فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت: ۶۹)

یعنی: «کسانی که درباره ما مجاهدت کردند، بی‌شک آنان را به راههای خودمان هدایت می‌کنیم و خدا با نیکوکاران است».

این آیه کریمه که از «جهاد فی الله» سخن می‌گوید (نه جهاد فی سبیل الله) و نتیجه آن مجاهدت را «هدایت به راههای خدا» شمرده است. این نتیجه، با کوشش علمی و جهاد نفسانی مناسبتر به نظر می‌رسد تا جنگ بادشمنان! با اینهمه، مفسر معروف و برجسته‌ای چون ابن جریر طبری، واژه «جاهدوا» را در اینجا به معنای «قاتلوا» تفسیر نموده و بر کارزار با دشمنان حمل کرده است!^(۲)

آیه‌ای که در قرآن کریم، به اتفاق مفسران بر «جهاد فرهنگی» دلالت دارد، آیه ۵۲ از سوره فرقان است، آنجا که می‌فرماید: فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ

(۱) - در این باره به کتاب «الفهرست» اثر محمد بن اسحق ندیم رجوع شود.

(۲) - به تفسیر «جامع البیان»، اثر طبری، ذیل آیه ۶۹ از سوره عنکبوت بنگرید.

بِهَ جِهَادًا كَبِيرًا (فرقان: ۵۲). یعنی: «کافران را فرمان مبر و با (قرآن) به جهاد با آنان بکوش، جهادی بزرگ!»

علّت آنکه مفسّران نتوانسته‌اند این آیه شریفه را در پیوند با کارزار تفسیر کنند، ضمیر «بِهَ» است که همگی، مرجع آن را «قرآن» دانسته‌اند. یعنی جهاد بزرگ را با دعوت به قرآن پیگیری نما. به قول طبری: **جَاهِدُهُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ جِهَادًا كَبِيرًا**.^(۱) «با این قرآن، به جهادی بزرگ با ایشان پرداز».

طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» ذیل همین آیه، نکته مناسبی را آورده و نوشته است:

فِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ مِنْ أَجْلِ الْجِهَادِ وَ أَعْظَمِهِ مَنَزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، جِهَادُ الْمُتَكَلِّمِينَ فِي حَلِّ شُبْهِ الْمُبْطِلِينَ وَ أَعْدَاءِ الدِّينِ.^(۲)

یعنی: «در این آیه، رهنمودی است بر اینکه از شکوهمندترین و بزرگترین جهادها، جهاد متکلمان است در حلّ شبهات باطل‌اندیشان و دشمنان دیانت». آری و از همین آیه نیز درمی‌یابیم که «جهاد فرهنگی» بر جهاد رزمی تقدّم داشته است چنانکه از بررسی کتب سیره و تاریخ، آگاه می‌شویم که رسول خدا (ص) سالها به تبلیغ اسلام مشغول بود و تنها هنگامی که دشمنانش به آزار و شکنجه مسلمانان اقدام نمودند^(۳) و به قتل شبانه او مصمّم شدند، مجبور به هجرت از مکه و دفاع از مسلمانان گردید و این نصّ قرآن است که - علاوه بر گواهی تاریخ - از علّت اهتمام پیامبر^ص به کارزار خبر می‌دهد:

(۱) - به تفسیر «جامع البیان» ذیل آیه ۵۲ از سوره فرقان نگاه کنید.

(۲) - به تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه ۵۲ سوره فرقان بنگرید.

(۳) - در این باره به: سیره ابن اسحاق، ص ۱۵۶ و تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۷ و الکامل فی التّاریخ، ج ۲، ص ۴۵ نگاه کنید.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنْ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ . الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ... (حج : ۳۹ و ۴۰).

یعنی : «به آنان که در معرض پیکار قرار دارند، اجازه (دفاع) داده شده زیرا که بر ایشان ستم رفته است^(۱) و البته خدا بر یاری آنها توانمند است. همان کسانی که از خانه‌های خود به ناحق، بیرون رانده شدند، تنها به سبب آنکه می‌گفتند : خداوند ما، الله است!»!

از آنچه گذشت بدین نتیجه دست می‌یابیم که مسلمانان در اصل، وظیفه دعوت و روشنگری یا «جهاد فرهنگی» دارند و چنانچه مخالفان دعوت اسلامی، جنگ و خشونت را با آنان آغاز کنند و بدینوسیله راه خدا را بربندند، اجازه دفاع مسلحانه به مسلمین داده شده است و هرگاه از سوی دشمن به صلح فراخوانده شوند بنا بر نصّ قرآنی (و عمل پیامبر^ص در صلح حدیبیه) دعوت مزبور را باید بپذیرند چنانکه در قرآن مجید آمده است :

(۱) - در سیره ابن هشام (ج ۱، ص ۳۱۷) درباره ستمها و شکنجه‌های مسلمانان در دوران پیش از هجرت چنین می‌خوانیم :

فَوَثَّبَ كُلُّ قَبِيلَةٍ عَلَىٰ مَنْ فِيهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَجَعَلُوا يَحْسُبُونَهُمْ بِالضَّرْبِ وَالْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَ بِرَمَاضٍ مَكَّةَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ.

یعنی : «هر قبیله‌ای (از اهل مکه و پیرامون آن) بر ضدّ کسانی که از میانشان مسلمان شده بودند، برخاستند و آنان را با حبس و کتک و گرسنگی و تشنگی در شدت گرمای مکه آزار دادند». قرآن کریم هم با آیاتی نظیر : أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِ (آل عمران : ۱۹۵) و نیز : هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا (نحل : ۱۱۰) و امثال این آیات، اشاره به همین آزارها و شکنجه‌ها دارد.

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
(انفال : ۶۱).

یعنی : «اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان مایل باش و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است».

ولی در روزگار ما، کسانی که توان دعوت استدلالی به اسلام را ندارند و با فرهنگ زمانه نمی‌توانند مقابله کنند، به نام اسلام دست به اسلحه می‌برند و به غافل‌کشی و آدم‌زدی و قتل و تخریب روی می‌آورند و نام جهاد اسلامی بر کار خود می‌نهند !

اما پیامبر بزرگوار اسلام^ص پیش‌از جنگ‌های خود با ستمگران و متجاوزان، سالها به دعوت پرداخت، آنهم دعوتی که بر بنیاد « حکمت و جدال أحسن » استوار بود چنانکه در وحی قرآنی آمده است :

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
(نحل : ۱۲۵).

یعنی : «(مردمان را) به راه خداوندت با دانش استوار و پند نیکو فراخوان و با آنان به بهترین روش مناظره کن».

در تاریخ اسلام می‌خوانیم که مسلمانان سلف چون شهر سمرقند را تصرف کردند، مردم سمرقند نزد قاضی مسلمانان شکایت بردند که سپاه مسلمین بدون دعوت به اسلام، بر شهر ما وارد شده و آن را به تصرف درآوردند! قاضی دادگر و مسلمان، رأی به خروج سپاهیان از شهر سمرقند داد و همگی اطاعت نموده از سمرقند بیرون رفتند. مردم سمرقند چون این انصاف و عدالتخواهی را ملاحظه کردند، به آیین اسلام گرویدند و به قول تاریخ : كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ

إِسْلَامِهِمْ!^(۱) آری! مردم را با ستمگری و بی‌انصافی نمی‌توان به آیین خود فراخواند و با دست تُّهی نتوان به دیگران هدیه داد!

هدف اصلی اسلام از دعوت مردم، ارشاد آنها به سعادت دنیوی و آخروی ایشان است و این مقصود با اشاعه فرهنگ اسلامی حاصل می‌شود (نه با زورگویی و خونریزی).

اما جنگ، امری عارضی و ناگزیر در اسلام به شمار می‌آید و در اصل برای جلوگیری از فساد، تشریع شده چنانکه قرآن کریم درباره «فلسفه جنگ» فرموده است :

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ (بقره: ۲۵۱). یعنی: «اگر خدا (شرّ) برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین به تباهی کشیده می‌شد»! آری، اگر جنگ نتواند مانع ستمگری و فساد گردد، خود مایه ظلم و فساد می‌شود چنانکه بیشتر جنگهای بشر در طول تاریخ چنین بوده و هست!

(۱) - به : کتاب «نظام الإسلام (الحکم و الدّولة)» اثر محمد مبارک، ص ۳۸ بنگرید.

پاسخ به شبهات!

در اینجا لازم است اشکالات و شبهات مخالفان را نیز مطرح سازیم و بدانها پاسخ دهیم تا معلوم شود که آنچه درباره «آموزش خشونت» به اسلام نسبت می‌دهند، بیشتر به دلیل ناآگاهی در مورد این دین است.

چندی پیش عده‌ای از جوانان مسلمان در نیویورک به مناسبت عید پاک مسیحیان، در خیابانها به مردم، گل هدیه دادند تا نشان دهند که برعکس رفتار «داعش» و امثال آنها، مسلمانان میانه‌رو، اهل صلح و نیکرفتاری هستند چنانکه قرآن کریم بدانها آموخته و فرموده است:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه: ۸)

یعنی: «خدا شما را از نیکی و عدالت درباره کسانی که در امر دیانت با شما کارزار نکردند و از خانه‌هایتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند البته خدا عدالتگران را دوست می‌دارد.»

در برابر کار نیک آن جوانان، مجله «واشنگتن تایمز» مقاله‌ای توند و اهانت‌آمیز درباره اسلام نگاشت و عمل جوانان مزبور را تخطئه نمود که مایه شگفتی و تأسف گردید. عنوان آن مقاله که به قلم یک نویسنده مسیحی و متعصب نوشته شده بود چنین است: Islam is not a religion of peace
یعنی: «اسلام، دین صلح نیست»!

این نویسنده اگر بنا بر آموزش‌های مسیح علیه السلام انصاف را در نظر می‌گرفت و در مورد قرآن و تاریخ اسلام بیشتر مطالعه می‌کرد، به نگارش

آن مقاله دست نمی‌زد و نیکی را با بدی پاسخ نمی‌داد. زیرا در قرآن به روشنی می‌یافت که مسلمانان به «سَلَم» یعنی صلح فرا خوانده شده‌اند (سوره انفال، آیه ۶۱) و در تاریخ می‌دید که پیامبر اسلام در محلی به نام «حُدَیبِیَه» با دشمنانش صلح نمود و قرارداد رسمی بستند (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳۴). ولی چه باید کرد که بسیاری از مردم با اطلاعات ناقص خود، در هرامر مهمی قاطعانه اظهار نظر می‌کنند! و بر شایعات بیش از واقعیات اعتماد نشان می‌دهند به ویژه اگر تعصبات مذهبی هم در میان آید!

ضمناً نویسنده مقاله خواسته‌است تا پیشاپیش، ایراد مخالفانش را دفع کند و از مسیحیت در برابر جنگهای خونبار مسیحیان دفاع نماید و نوشته است: «مفسران غالباً در برابر بحث خشونت در اسلام، خشونت‌های انجام گرفته تحت نام مسیحیت را مطرح می‌سازند که خشونت‌های غیرقابل انکار جنگجویان صلیبی را شامل می‌شود. اما تفاوت اصلی اینجا است که عیسی مسیح هرگز در دوران زندگیش در جنگی وارد نشد و هیچگاه در موعظه‌هایش ترویج خشونت نکرد. ولی محمد، جنگجو و مروج خشونت بود که قرآن ایندو خصلت را گزارش می‌کند.»!

نویسنده مسیحی، قرآن را که به درستی نخوانده، به جای خود! انجیل را هم درست نخوانده‌است (یا خوانده و جاهل می‌کند!). در انجیل متی (باب ۱۰ شماره ۳۴) از قول عیسی مسیح آمده است:

«گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر^(۱)!»

(۱) - انجیل شریف، ترجمه جدید فارسی، ص ۲۴.

سپس توضیح می‌دهد که : ایمان به او، خویشاوندان را از یکدیگر جدا می‌کند و دشمن هم می‌سازد. البته کار دشمنی طبعاً به نزاع و جنگ کشیده می‌شود و از همین‌رو مسیح^ع نام «شمشیر» را آورده که «نماد جنگ» است. اما چرا خود مسیح^ع در جنگ شرکت نکرد؟ زیرا در آن‌روزگار هنوز سپاهی آماده رزم، نداشت و ماجرای او همانند ماجرای محمد^ص در دوران مکه بود که با دشمنانش در مکه نجنگید جز آنکه خدای توانا، محمد را به هنگام هجرت از گزند دشمنان نجات داد ولی مسیح^ع به قول خود مسیحیان پیش از آنکه بتواند از دست دشمنانش بگریزد، دستگیر شده و مأموریتش به پایان رسید.

اما اینکه مسیح^ع با جنگ دفاعی هم مخالف بود! ادعایی بی‌دلیل است بلکه با فرمان مسیح^ع به حواریون برای خریدن شمشیر، سازش ندارد! در انجیل لوقا (باب ۲۲ شماره ۳۶) آمده که عیسی مسیح^ع به شاگردانش دستور داد تا : «کسی که شمشیر ندارد، جامه خود را فروخته آن را بخرد!» از این گذشته، مسیحیان نه تنها انجیل بلکه تمام مندرجات «کتاب مقدس Holi BiBle» را قبول دارند و این کتاب از جنگ‌های موسی^ع با دشمنانش به صراحت یاد می‌کند (سفر خروج، باب ۱۷ و سفر اعداد، باب ۳۱). آیا از دیدگاه یک مسیحی می‌توان ادعا نمود که : موسی^ع پیامبر خدا نبوده چون با عمالیق یا مدیانیان جنگ کرده است؟! شگفت‌آور است که این نویسنده مسیحی، پیامبر اسلام را که به جنگ‌های دفاعی دست زده و پس از پیروزی، اغلب دشمنانش را (به ویژه در فتح مکه) عفو نمود، به خشونت متهم می‌کند و می‌نویسد : «او، خشن‌ترین دین را در تاریخ بنیان نهاد!» ولی موسی^ع را به پیامبری می‌پذیرد درحالی که کتاب مقدس درباره موسی نوشته است :

«خداوند، موسی را خطاب کرده گفت : انتقام بنی اسرائیل را از مدیانیان بگیر و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد. پس موسی قوم را مخاطب ساخته گفت : از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید ... و با مدیان به طوری که خداوند، موسی را امر فرموده بود جنگ کرده همه ذکوران (مردان) را کشتند ... و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهائم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند و تمام شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزانیدند ... و موسی به ایشان گفت : آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟! ... پس الآن هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته و با او همبستر شده باشد، بکشید!» (تورات، سفر اعداد، باب سی و یکم). جای دارد که این گزارش را در کتاب مقدس با دستوره‌های پیامبر اسلام^ص (درباره جنگ) مقایسه کنیم تا تفاوت میان خشونت دینی و ملایمت را بهتر بفهمیم!

در گذشته (ضمن بخش اول کتاب) ملاحظه کردیم که پیامبر اسلام^ص تا آنگاه که خود و یارانش در معرض ستم و خشونت قرار نگرفتند و تا دشمنان قصد کشتن وی را در شب هجرت نکردند و تا از اهل مدینه اخراج و قتل او را نخواستند، به جنگ با آنان اهتمام نورزید. در تاریخ می‌خوانیم که سَلَامُ بْنُ مِشْکَمٍ از رهبران یهود در عربستان درباره پیامبر اسلام^ص به دیگر یهودیان گفت : هَذَا رَجُلٌ لَا يُقَاتِلُ حَتَّى يُؤْخَذَ بِرَقَبَتِهِ فَكَانَ ذَلِكَ وَاللَّهِ مَحْمُودًا^(۱). یعنی: «این مردی است که تا گردنش را نگیرند (یقه‌اش را نچسبند) به جنگ روی نمی‌آورد و این - سوگند به خدا - امری پسندیده است!» و هنگامی هم که

(۱) - به کتاب المغازی، اثر واقدی، ج ۱، ص ۵۳۱ بنگرید.

پیامبر^ص تصمیم می‌گرفت تا به دفاع پردازد، یارانش را گرد می‌آورد و بدانها سفارش می‌نمود که :

إِنطَلِقُوا بِاسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًّا وَ لَا طِفْلًا صَغِيرًا وَ لَا امْرَأَةً وَ لَا تَغْلُوا وَ ضُمُّوا غَنَائِمَكُمْ وَ أَصْلَحُوا وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.^(۱)

یعنی : «به نام خدا و با توکل بر خدا و بر آئین فرستاده خدا حرکت کنید و هیچ پیرمرد فرتوت و کودک و زنی را مکشید و در غنائم خیانت نورزید و غنائمتان را به یکدیگر ضمیمه کنید و به اصلاح امور پردازید و نیکوکاری کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

چنانکه دانستیم کشتار زنان و پسر بچه‌ها در جنگهای مذهبی، کاریهودیان بوده است و مورد پذیرش مسیحیان نیز قرار گرفته ولی پیامبر اسلام^ص از این جنایت جنگی، مسلمانان را برحذر داشته است. با وجود این، نویسنده مجله «واشنگتن تایمز» اسلام را «خشن‌ترین دین تاریخ» می‌شمرد!!

خطای نویسنده بدانچه آوردیم محدود نمی‌شود. وی بیشتر به رفتار پیامبر اسلام^ص با یهود و مسیحیان اعتراض می‌نماید به طوری که می‌نویسد: «محمد، مسیحیان و یهودیان را درست مانند مسلمانان تندرو امروز تحمل نمی‌کرد»! کسی که تاریخ را نخوانده باشد ممکن است چنین گمانی به خاطرش رسد ولی با مطالعه تاریخ معلوم می‌شود که محمد^ص در آغاز ورود به مدینه در کمال مسالمت با یهود رفتار می‌نمود ولی همین که یهودیان از بسط قدرت وی ترسیدند و پیمان او را شکستند و با بت پرستان مکه همداستان

(۱) - به : سُنن أبی داود، ج ۲، ص ۳۸۲ نگاه کنید.

شدند، (و حتی گفتند که بت پرستی از توحید اسلامی برتر است!)، رابطه پیامبر ص با آنان تیره گشت. با اینهمه در سوره مائده از قرآن کریم که در اواخر عمر پیامبر ص آمده است از عفو و گذشت نسبت به یهودیان سخن رفته و می فرماید:

وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَ
أَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (مائده/۱۳)

یعنی: «همواره بر خیانتی از ایشان (یهود) آگاه می شوی مگر اندکی از آنان، پس از آنها درگذر و آنان را به ملامت مگیر که خدا نیکوکاران را دوست می دارد».

خیانت یهودیان و سازش آنها با بت پرستان قریش، امری نبود که تنها قرآن از آن خبر دهد (نساء: ۱۵۵) بلکه یهودیان منصف نیز این امر را گواهی نموده و همکیشان خود را مورد ملامت قرار داده اند! از جمله خاورشناس نامدار یهودی دکتر اسرائیل ولفنسون در کتاب «تاریخ اليهود فی بلاد العرب» می نویسد:

كَانَ مِنْ وَاجِبِ هَؤُلَاءِ أَنْ لَا يَتَوَرَّطُوا فِي مِثْلِ هَذَا الْخَطَا الْفَاحِشِ وَ أَنْ لَا يَصْرِحُوا أَمَامَ زُعَمَاءِ قُرَيْشٍ بِأَنْ عِبَادَةَ الْأَصْنَامِ أَفْضَلُ مِنَ التَّوْحِيدِ الْإِسْلَامِيِّ!^(۱)
یعنی: «واجب بود که یهودیان چنین خطای زشتی را مرتکب نشوند و در برابر رؤسای قریش آشکارا نگویند که: پرستش بُتها برتر از توحید اسلامی است»!

احترام به حقوق یهودیان نیز که در اوائل دوران مدینه به صورت

(۱) - تاریخ اليهود فی بلاد العرب، اثر اسرائیل ولفنسون، ص ۱۴۲

پیمان‌نامه‌ای ثبت و ضبط گردید در قدیمی‌ترین کتب مسلمین دیده می‌شود. ابن هشام عهدنامه مزبور را در «السيرة النبوية» آورده است که در ضمن آن می‌خوانیم :

لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ. مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثَمٌ.^(۱)
یعنی : «یهود بر کیش خود و مسلمانان بر کیش خویش‌اند. در این حکم همپیمانان یهود و خودشان برابرند. مگر کسی که ستم کند و گناه (خیانت) ورزد».

باز در آن پیمان‌نامه آمده است :

إِنَّ عَلَى الْيَهُودِ نَفَقَتَهُمْ وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ نَفَقَتَهُمْ، وَإِنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَإِنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَالنَّصِيحَةَ وَالْبِرَّ، دُونَ الْإِثْمِ وَإِنَّهُ لَمْ يَأْثِمِ امْرَأَةً بِحَلِيفِهِ.^(۱)

یعنی : «یهودیان و مسلمانان هرکدام در جنگ، عهده‌دار مخارج خویش‌اند و در برابر کسانی که با اهل این نامه می‌جنگند، باید یکدیگر را یاری کنند. مسلمین و یهود باید میانشان نیت پاک و خیرخواهی برقرار باشد - نه گناه و بدی - و هیچکس بر همپیمانان خود بدی (خیانت) روا ندارد».

این سند محکم که در مدارک معتبر تاریخی، ذکر آن رفته و بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و احمد بن حنبل در صحاح و سنن و مُسند خود از آن اقتباس نموده‌اند و ابن سعد و طبری و بلاذری و مقریزی بخش‌هایی از آن را یاد کرده‌اند، نشان می‌دهد که پیامبر بزرگ اسلام^ص چه اهمیتی به حرمت حقوق دیگران داشته و تنها پیمان‌شکنی آنان مایه بهم خوردن روابط را فراهم آورده‌است. درمورد مسیحیان نیز یادآور

(۱) - السيرة النبوية، لابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۱.

می‌شویم که در دوران پیامبر^ص با «نصارای نجران» که حاضر به «مباهله» نشدند، صلح گردید^(۱) و در سوره مائده درباره نصاری می‌خوانیم:

وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي

(مائده : ۸۲)

یعنی: «همانا نزدیکترین کسان در دوستی با مؤمنان، آنان هستند که گویند ما مسیحیانیم ...».

و در همان سوره شریفه، اجازه میهمانی اهل کتاب و ازدواج با زنان پاکدامن آنها به مسلمانان داده شده است چنانکه می‌فرماید: وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ (مائده : ۵).

شگفت از نویسنده‌ای که نه از تاریخ به درستی آگاهی دارد و نه با قرآن آشنا است، چگونه بی‌پروا درباره آئین بزرگی چون اسلام اظهار نظر می‌کند و به ردّیه‌نویسی می‌پردازد!

نویسنده، برای آنکه خشونت را در اسلام به اثبات رساند می‌کوشد تا از قرآن کریم گواه آورد ولی از بیان «وجه دلالت» در آیات قرآن بازمی‌ماند! مثلاً از این آیه کریمه یاد می‌کند که می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (بقره : ۱۹۳)

آنگاه ترجمه‌ای نارسا به انگلیسی از آیه شریفه می‌آورد که برگردان آن به فارسی چنین است:

(۱) - السيرة النبوية، لابن هشام، ج ۲، ص ۱۶۲ نگاه کنید.

«با ایشان کارزار کنید تا بُت پرستی از میان برود و دین خدا، فراگیر شود. اما اگر دست برداشتند جز با پیروان شیطان پیکار نکنید!»
 پیدا است که مقطع آیه به درستی ترجمه نشده و سخن از پیروان شیطان در آن نرفته است بلکه می‌فرماید: **فَلَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ**. یعنی: «ستیزه‌گری جز بر ستمکاران روا نیست». از این گذشته، واژه «فتنه» را در آیه کریمه به معنای شرک و «بُت پرستی» آورده و این درست است ولی مقصود، **وادار کردن مسلمانان به بت پرستی** است! به دلیل چند آیه بعد که می‌فرماید:

وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا

(بقره: ۲۱۷)

یعنی: «پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان (به بت پرستی) بازگردانند!»

ضمناً در آغاز آیه شریفه، سخن از **قتال** آمده، نه **قتل**! و قتال، جنگ میان دو طرف را گویند. بنابراین، آیه کریمه دستور به جنگ با کسانی را می‌دهد که برای کارزار آمده بودند، با این هدف که به زور شمشیر، مسلمانان را به شرک بازگردانند! آیا در چنین شرائطی، دفاع مسلمانان دلیل بر خشونت آنان به شمار می‌آید؟!

شأن نزول آیه کریمه نیز همین معنا را افاده می‌کند چنانکه مفسران گفته‌اند که این آیه از فتنه‌جویی مشرکان قریش سخن می‌گوید. پیدا است که اگر فتنه‌گری دشمنان رفع می‌شد یعنی اجبار و الزام به شرک از میان می‌رفت، آئین توحیدی (آن‌هم با حضور رسول خدا^ص) فراگیر می‌گشت و اینست معنای «و **يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ**» چنانکه این امر در روزگار نبوی در عربستان به وقوع پیوست.



از شبهات مسیحیان بی‌خبر که بگذریم با اشکالات مسلمانان تندرو، روبرو هستیم! و لازم می‌دانیم که بدانها نیز پاسخ دهیم. این دسته می‌گویند: ادّاعای شما در اینکه جنگهای پیامبر^ص همگی پیکارهای دفاعی بوده‌اند، صحیح نیست. در پاره‌ای از موارد، پیامبر^ص و مسلمین در جنگ با مشرکان پیشگام بودند مانند غزوة بدر!

پاسخ آنستکه: شما موضوع «جنگ دفاعی» در روزگار پیامبر^ص را به گونه‌ای سطحی نگاه می‌کنید و اگر به ریشه‌ها و علل هرجنگی از پیکارهای رسول خدا^ص بنگرید، درمی‌یابید که آن پیکار از مصادیق جنگ‌های دفاعی شمرده می‌شود (البته دفاع، صورتهای گوناگون دارد مانند دفاع از جان و مال، دفاع از ستمدیدگان، دفاع از ستیزه‌گران با دیانت). مثلاً در همان «غزوة بدر» که ذکرش گذشت می‌دانیم که پیکار مزبور پس از دورانی پیش آمد که مسلمانان در مکه تحت آزارها و شکنجه‌های بت‌پرستان قرار گرفتند به طوری که برخی از آنها (همچون یاسر و سمیه) کشته شدند و مسلمانان ناگزیر از مکه هجرت کردند و قدرتمندان آنجا، اموال و خانه‌های ایشان را تصاحب نمودند و هرچه بود غنیمت بردند و در نتیجه عده‌ای از مسلمین در حال فقر و تهیدستی به مدینه آمدند چنانکه از آنان با تعبیر: **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ**^(۱) (حشر: ۸) و نیز **فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي**^(۲) (آل عمران: ۱۹۵) در قرآن مجید یاد شده است. در آن هنگام که مسلمانان در مدینه می‌زیستند خبر یافتند که کاروان تجاری اشراف مکه

(۱) - برای فقرای مهاجران است، آنانکه از خانه‌ها و اموال خود اخراج شدند . . .

(۲) - آنانکه هجرت کردند و از خانه‌های خویش اخراج شدند و در راه من آزار دیدند.

یعنی همان مالداران غاصب، از شام بازمی‌گردد و بر آن شدند تا بر سر راه آنان روند و درحقیقت، اموال غارت‌شده خود را بازستانند و چون با سپاه مکه که به پشتیبانی کاروان مزبور آمده بودند، روبرو شدند از جنگ با آنها کوتاه نیامدند و به یاری خدا - با وجود قلت افرادشان - به پیروزی نائل گشتند. بنابراین، جنگ مسلمانان با مشرکان پس از کشتار و زورگویی و غصب اموال ایشان صورت پذیرفت و آیا جز دفاع، نامی بر آن جنگ می‌توان نهاد؟

به راستی من از مسلمانانی در شگفتم که علاوه بر کتب تاریخ، قرآن کریم را می‌خوانند و آن را باور دارند و آنگاه غزوه بدر را هجوم و یورش می‌پندارند، نه دفاع از جان و مال و دین! با آنکه در قرآن مجید به تصریح آمده که خداوند مَنّان با یاری مسلمانان در برابر دشمنان، از آنها (در بدر) دفاع کرده است چنانکه می‌فرماید :

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ. أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ... (حج : ۴۰ → ۳۸)

یعنی : «خدا از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند و خدا هرخیانتگر ناسپاسی را دوست نمی‌دارد. (بنابراین) به کسانی که در معرض پیکار (آن مردم خائن و ناسپاس) قرار گرفته‌اند، اجازه جنگ (دفاع) داده شد زیرا که بر ایشان ستم رفته است و خدا بر یاری آنها توانا است. همان کسانی که از خانه‌های خود به ناحق اخراج شدند، تنها به سبب آنکه می‌گفتند : خداوند ما، الله است و بس ...».

مسلمانان تندرو برای آنکه یورش‌های خود را توجیه نمایند، ادّعا می‌کنند

که امروز، دعوت اسلامی را به جهاد اسلامی باید تبدیل کرد! غافل از آنکه جهاد بدون دعوت، امری باطل و زورگویی به شمار می‌آید. **واقدی** در کتاب **مغازی** آورده است که چون رسول خدا^ص **علی**^ع را با گروهی به یمن فرستاد، علی^ع پرسید: ای رسول خدا، من چه راه و روشی در برابر اهل یمن پیش گیرم؟ پیامبر^ص فرمود:

إِذَا نَزَلْتَ بِسَاحَتِهِمْ فَلَاتُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يُقَاتِلُوكَ، فَإِنْ قَاتَلُوكَ فَلَاتُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَقْتُلُوا مِنْكُمْ قَتِيلًا فَإِنْ قَتَلُوا مِنْكُمْ قَتِيلًا فَلَاتُقَاتِلُوهُمْ تَلَوْمُهُمْ تُرِهِمْ أَنَاةً. ثُمَّ تَقُولُ لَهُمْ: هَلْ لَكُمْ إِلَى أَنْ تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ فَقُلْ: هَلْ لَكُمْ أَنْ تُصَلُّوا؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ فَقُلْ: هَلْ لَكُمْ أَنْ تُخْرِجُوا مِنْ أَمْوَالِكُمْ صَدَقَةً تُرَدُّونَهَا عَلَى فُقَرَائِكُمْ؟ فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ، فَلَاتَبْغِ مِنْهُمْ غَيْرَ ذَلِكَ. وَاللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ.^(۱)

یعنی: «چون به سرزمین ایشان فرود آمدی با آنان کارزار مکن تا آنها جنگ را با تو آغاز کنند و اگر جنگ را با تو آغاز نمودند با ایشان پیکار مکن تا از سپاهت کسی را بکشند و چون کسی از سپاهت را کشتند بازهم مدارا نموده به جنگ نپرداز تا بُردباری خود را به ایشان نشان دهی. سپس بدانها بگو: آیا مایلید کلمه توحید یعنی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را بگویید؟ اگر گفتند: آری، بگو: آیا مایلید برای خدا نماز گزارید؟ اگر گفتند: آری، بگو: آیا مایلید از اموالتان صدقه‌ای جدا کنید تا به نیازمندان بازدهید؟ اگر گفتند: آری، دیگر چیزی جز اینها از ایشان نخواه. سوگند به خدا که چون یکتا را خدا به دست تو هدایت کند از هرچه خورشید بر آن تافته یا غروب کرده برای تو بهتر است!»

اینست هدف اصلی اسلام از رویارویی با اقوام، نه انسان‌کشی و کشورگیری!

(۱) - به کتاب المغازی، اثر واقدی، ج ۲، ص ۷۹ بنگرید.

هر کس گوش شنوا دارد از پیامبر این امت پیام اصلی را بشنود! رفتار مسلمانان با مردم کافرکیش باید چنین رفتاری باشد تا چه رسد به گویندگان کلمه اخلاص و نمازگزاران انفاق‌گر! درحالی که امروز ما می‌بینیم که گروه‌هایی به نام اسلام، به جان مسلمانان افتاده مرد و زن و کودک را می‌کشند بدین دستاویز که می‌خواهیم اسلام را زنده کنیم! و جهاد فی سبیل الله را برپا داریم!

قرآن کریم درباره مردم بی‌ایمان می‌فرماید:

فَإِنْ أَعْرَضُوا عَنْكُمْ فَلَمْ يَقْتُلُواكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (نساء : ۹۰).

یعنی: «اگر آنها از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و اظهار صلح به شما نمودند، درآنصورت خدا هیچ راهی را بر ضد آنان برایتان قرار نداده است».

این شیوه رفتار با کافری است که سر جنگ با مسلمانان ندارد تا چه رسد به مسلمانی که همکیش دیگر مسلمین است! پس تئدروها به کجا می‌روند فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟

گاهی شنیده شده که می‌گویند: آیاتی از قرآن مجید که به عفو و رحمت بر مردمان سفارش می‌کنند، در مکه نازل شده‌اند و آیات مدنی که از ستیز با کافران سخن می‌گویند، آنها را نسخ نموده‌اند و باید بنا بر حکم ناسخ عمل کرد، نه منسوخ!

پاسخ آنست که اولاً: این ادعا از «استقراء ناقص» ناشی شده و باطل است زیرا آیات مدنی در قرآن مجید نیز همچنان، عفو و رحمت را بر مؤمنان

و کافران سفارش می‌نمایند. به عنوان نمونه، در حق مؤمنان می‌فرماید :
 وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا (نور: ۲۲) و درباره کافران نیز می‌خوانیم : فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ
 (مائده : ۱۳) که هردو سوره (نور و مائده) به اتفاق مفسران مدنی شمرده
 می‌شوند.

ثانیاً: سیره عملی پیامبر^ص که به حکم لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ
 حَسَنَةً (احزاب : ۲۱) سرمشق هر مسلمانی باید قرار گیرد، سرشار از عفو و رحمت
 در دوران مدینه بر کافران است تا چه رسد به مؤمنان! چنانکه در فتح مکه و
 غزوة حنین و دیگر مواضع، در تاریخ ملاحظه می‌شود و پیش از این، بخشی از
 آنها را یاد کردیم.

ثالثاً: عفو و رحمت از مکارم اخلاق به شمار می‌آیند و مکارم اخلاق،
 قابل نسخ نیستند زیرا غایت دینداری، وصول به آنهاست. از اینرو پیامبر
 خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ «برانگیخته
 شده‌ام تا مکارم اخلاق را به اتمام رسانم». این حدیث در کتاب الْمُوَطَّأ اثر
 مالک، به صورت «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْخُلُقِ»^(۱) آمده و در مُسْنَدِ اِحمَد، به شکل
 «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ»^(۲) گزارش شده که همگی بر یک مفهوم دلالت
 دارند.

حقیقت آنست که این قبیل بهانه‌جویی‌ها برای ابراز خشونت، زاییده طبع
 کژاندیشان است نه آنچه از مدارک شرع به اثبات می‌رسد. و می‌توان آنرا به
 اسلام نسبت داد.

(۱) - به الْمُوَطَّأ، ج ۲، ص ۲۱۱ نگاه کنید.

(۲) - به مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۸۱ بنگرید.

باز گفته می‌شود که : در سوره توبه آمده است : **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** (توبه : ۵). یعنی : «مشرکان را هر جا یافتید بکشید» ! و گویند ما بدین آیه عمل می‌کنیم!

پاسخ آنست که : چرا آیه دیگر در همان سوره را نمی‌خوانید که می‌فرماید : **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا** (توبه : ۴) یعنی : «مگر کسانی از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید و آنها درباره شما هیچ کاستی روا نداشته‌اند» و باز در همان سوره کریمه می‌فرماید : **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ** (توبه : ۷) یعنی : «مگر کسانی که در کنار مسجدالحرام با آنها پیمان بستید پس تا هنگامی که در پیمان شما پایداری نمودند، شما هم برای آنان پایداری کنید».

از این آیات شریفه استنباط می‌شود که مشرکان دو دسته بودند. دسته نخست، مشرکان عهدشکن که با آسیب‌رسانی خود، پیمان صلح را با مسلمانان نقض نمودند. و دسته دوم، مشرکانی که بر پیمانشان پایدار بودند. از دیدگاه قرآن مجید، جنگ و ستیز با دسته نخست روا است، نه با دسته دوم. چنانکه باز در همان سوره شریفه توبه می‌فرماید :

أَلَا تُفَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ... (توبه : ۱۳). یعنی : «چرا با گروهی کارزار نمی‌کنید که سوگندهای خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و ایشان جنگ را با شما آغاز نمودند» ! واقعاً جای شگفتی است که گروهی خود را پیرو قرآن معرفی کنند و آیه‌ای را به صورت «عام» تفسیر نمایند و استثناء آنرا در همان سوره نادیده انگارند ! آیا این کار، همان «تفسیر به رأی» و خیانت به قرآن محسوب نمی‌شود؟!

پس آنچه در آیه ۵ از سوره توبه به گواهی آورده‌اند مربوط به مشرکان عهدشکن و محارب است نه عموم اهل شرک چنانکه در آیه نخستین سوره توبه بدانها اشارت رفته است : **بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ...**

همچنین گاهی گفته می‌شود که : ما بنا بر حدیثی رفتار می‌کنیم که : **ابوهریره از رسول خدا^ص گزارش نموده که فرمود :**
أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . فَمَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَالِهِ إِلَّا بِحَقِّهِ وَ حِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ.^(۱)

یعنی : «من مأمور شده‌ام با مردم کارزار کنم تا بگویند : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**. پس هرکس چنین گفت، جان‌اش از سوی من در امان است و مالش محفوظ خواهد بود مگر به حق، و حساب اعمالش هم بر عهده خداست.

پاسخ اینست که : واژه «الناس» در این حدیث به چند قرینه، همه مردم را دربر نمی‌گیرد و شامل مشرکین محارب می‌شود. زیرا **أَوَّلًا** : مسیحیان که شهادت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را نمی‌پذیرند و به تثلیث (أب و ابن و روح القدس) قائل هستند، از این حکم به اتفاق ما و شما، بیرون می‌روند، به دلیل آیه ۲۹ از سوره توبه که اجازه می‌دهد مسیحیان با پرداخت «جزیه»^(۲) بر آیین خود ماندگار باشند و همچنین است حکم دیگر اهل کتاب. علاوه بر اینکه به دلالت آیه ۵ از سوره مائده، مسلمانان مجازند که مسیحیان را به ضیافت دعوت کنند و نیز با زنان پاکدامن ایشان ازدواج نمایند.

(۱) - به : صحیح بخاری، ج ۴، فضل الجهاد و السیر، ص ۵۸ نگاه کنید.

(۲) - پیش از این در صفحه ۶۷ و ۶۸ از جزیه سخن گفتیم، بدانجا رجوع کنید.

ثانیا : مشرکانی که پیمان صلح با مسلمانان دارند و نقض پیمان نکرده‌اند نیز به دلیل آیه ۴ و ۷ سورة توبه، از این حکم بیرون می‌روند.

ثالثاً : واژه «النَّاس» گاهی عموم مردم را شامل می‌گردد و زمانی بر دسته‌ای معین دلالت می‌کند به دلیل آیه شریفه : الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ (آل عمران: ۱۷۳) یعنی : «کسانی که، مردم به ایشان خبر دادند که مردم برای جنگ با شما فراهم آمده‌اند، از ایشان بترسید». روشن است که واژه النَّاس (مردم) در هردو موضع، به معنای برخی از مردم به کار رفته است و در حدیث مورد بحث نیز بنا بر قرائنی که ذکر آنها رفت این واژه افاده عموم نمی‌کند و مشرکان پیمان شکن و محارب را دربر می‌گیرد. از اینرو باید دانست کسانی که از قرآن کریم آگاهی ناقصی دارند، از نعمت حدیث‌شناسی یعنی «فقه الحدیث» هم بهره چندانی نخواهند داشت.

از اینها که بگذریم، گروههای تندرو، غالباً با کسانی در ستیز و پیکارند که گویندگان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هستند! پس حدیث مزبور بر ضد آنها است و حجت مخالفان بر ایشان شمرده می‌شود!

گروههای تندرو، عقیده دارند که در دنیا دو منطقه بیشتر وجود ندارد، یکی «دارالاسلام» و دیگری «دارالکفر» و می‌گویند : ما که در دارالاسلام زندگی می‌کنیم، باید با اهالی دارالکفر به پیکار برخیزیم!

پاسخ اینست که ایشان در این قسمت‌بندی «دارالصلح» را فراموش کرده‌اند و آنرا از قلم انداخته‌اند! درحالی که پیامبر خدا^ص که سرمشق همه باید قرار گیرد، در «حَدِيثِيَّة» با مشرکان صلح فرمود و تا آنها نقض پیمان نکردند، متعرض ایشان نشد. امروز بسیاری از کشورهای غیر اسلامی با مسلمانان در صلح

هستند و اعلام جنگ به کسی نکرده‌اند و فرزندان مسلمین در کشورهای آنان آزادانه به تحصیل علوم اشتغال دارند ولی تندروها، دست از سر آنان برنمی‌دارند و تروریست‌های خود را به سوی مردم غیرنظامی در خیابان‌ها و فروشگاه‌ها و جز اینها می‌فرستند و با بمب‌گذاری در آن مناطق، رهگذران را قطعه قطعه می‌کنند که چه بسا برخی از آن مقتولین، افراد مسلمان یا زنان و کودکان باشند که رسول خدا^ص حتی از کشتن آنان در جنگ نهی نموده‌است. آیا اینست معنای تشکیل دولت اسلامی و تجدید خلافت؟!

ایشان گاهی به خشونت بعضی از صحابه استناد می‌کنند و او را مقتدای خود می‌شمرند با آنکه مقتدای همه مسلمانان کسی است که خدایتعالی وی را در کتابش «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» خوانده است و حجت ما مسلمانان پس از قرآن، رفتار و سنت اوست نه دیگران! مگر در کتاب خدا نخوانده‌اند که: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب: ۲۱)؟

آیا در منابع تاریخ اسلام ندیده‌اند که صحابی مشهور، خالد بن ولید با وجود خدماتش به اسلام، چون بر قبیله بنی جَدِیمَه خشونت ورزید و بدانه‌ها آسیب رساند، پیامبر خدا^ص دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَبْرَءُ اِلَیْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ وَلَیْدٍ! ^(۱)

«خداوندا، من از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده، بیرازی خود را به سوی تو ابراز می‌دارم».

(۱) - به: سیره رسول الله، اثر ابن هشام، ج ۴، ص ۶۷ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۷ و دیگر منابع رجوع کنید.

و آنگاه **علی** علیه السلام را به سوی بنی جذیمه با اموالی چند، فرستاد تا خسارات خالد را جبران کند.

بنابراین، خشونت هرکس را که از صحابه شمرده می‌شود، نتوان حجت شرعی دانست و گاهی باید از عمل وی تبری جست و این قاعده را لازم‌است در تمام رویدادهای تاریخ اسلام رعایت نمود و اعتراض مخالفان اسلام را پاسخ داد.

* * *

کتاب ما، در اینجا به پایان می‌رسد جز آنکه بحثی گسترده درپیش داریم که در آن بحث از اتهام احکام اسلام به خشونت، دفاع می‌کنیم و نشان می‌دهیم که اتهام مزبور، عقلاً ناموجه است و اسلام آئینی روشن و آسانگیر شمرده می‌شود و این مبحث را به خواست خداوند یکتا در کتاب «**اجتهاد و مبانی و شرائط تغییر احکام**» پی خواهیم گرفت و **الله تعالی ولی التوفیق**.

ایران - مصطفی حسینی طباطبایی

مدارک کتاب

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- السيرة النبوية، اثر عبدالملک بن هشام، چاپ بيروت، از منشورات دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۹ م.
- ۳- سيرة ابن اسحق، اثر محمد بن اسحق، چاپ بيروت، از منشورات دارالفکر.
- ۴- المغازی، اثر محمد بن عمر واقد (واقدي)، با تحقيق مارسدن جونز، چاپ اروپا (افست ايران، سال ۱۴۰۵ ه. ق.).
- ۵- تاريخ الطبري، اثر محمد بن جرير طبري، چاپ مصر، از منشورات دارالمعارف بمصر، ۱۹۶۱ م.
- ۶- صحيح البخاري، اثر محمد بن اسماعيل بخاري، از منشورات دار و مطابع الشعب.
- ۷- صحيح مسلم، اثر مسلم بن حجاج نيشابوري، چاپ بيروت، از منشورات دار إحياء التراث الإسلامي.
- ۸- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، اثر قاضي عياض مغربي.
- ۹- نهج البلاغه (سخنان امام علي ع) گردآورنده شريف رضى، به اهتمام صبحي صالح، چاپ بيروت، ۱۳۸۷ ه. ق. - ۱۹۹۸ م.
- ۱۰- إحياء علوم الدين، اثر ابو حامد غزالي، چاپ مصر، از منشورات دار مصر للطباعة - مكتبة مصر، ۱۹۹۸ م.
- ۱۱- فتح المبدى، اثر عبدالله شرقاوى، چاپ مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۳۹ ه. ق.
- ۱۲- سنن ابى داود، اثر ابى داود سجستاني، چاپ بيروت، از منشورات دارالفکر، ۱۴۲۸ ه. ق. - ۲۰۰۷ م.
- ۱۳- تاريخ اليعقوبي، اثر احمد بن ابى يعقوب، چاپ بيروت، از منشورات دار صادر، ۱۳۷۹ ه. ق. - ۱۹۶۰ م.

- ۱۴- السيرة النبوية، اثر ابن كثير دمشقى، چاپ لبنان، از منشورات دارالفكر، ۱۴۲۶ هـ. ق. - ۲۰۰۵ م.
- ۱۵- كتاب مقدس، از انتشارات انجمن كتاب مقدس ايران، ۱۹۸۳ م.
- ۱۶- كتاب مقدس (مژده براى عصر جديد)، از انتشارات سال ۲۰۰۷ م.
- ۱۷- تاريخ اصلاحات كليسا، اثر جان الدر، چاپ تهران، از انتشارات نورجهان.
- ۱۸- روح القوانين، اثر منتسكيو، ترجمه على اكبر مهتدى، چاپ تهران، از انتشارات اميركبير، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- ۱۹- قرارداد اجتماعى، اثر ژان ژاك روسو، ترجمه عنایت الله شكيياپور، چاپ تهران، از انتشارات بنگاه مطبوعاتى فرخى، ۱۳۴۴ هـ. ش.
- ۲۰- تولستوى، اثر اندره كرسون، ترجمه كاظم عمادى، از انتشارات صفى عlishاه.
- ۲۱- لنين بدون نقاب، اثر ديويده شوب، ترجمه محمد بامداد، چاپ تهران، از انتشارات هفته.
- ۲۲- الأخبار الطوال، اثر ابوحنيفة دينورى، چاپ مصر، ۱۹۶۰ م.
- ۲۳- الكامل فى التاريخ، اثر ابن اثير، چاپ بيروت، از منشورات دار صادر، ۱۳۹۹ هـ. ق. - ۱۹۷۹ م.
- ۲۴- تاريخ الخلفاء، اثر جلال الدين سيوطى، چاپ مصر، از منشورات المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۸۳ هـ. ق. - ۱۹۶۴ م.
- ۲۵- المبسوط، اثر شمس الدين سرخسى، چاپ بيروت، از منشورات دارالمعرفة (الطبعة الثانية).
- ۲۶- تاريخ الجدل، اثر محمد ابوزهره، چاپ مصر، از انتشارات دارالفكر العربى، ۱۴۲۴ هـ. ق. - ۲۰۰۳ م.
- ۲۷- الفرق بين الفرق، اثر عبدالقاهر بغدادى، چاپ مصر، از منشورات مكتبة دارالتراث.
- ۲۸- مسند الإمام احمد بن حنبل، اثر احمد بن حنبل، چاپ لبنان، از منشورات دارالفكر (بهاامشه منتخب كنز العمال).
- ۲۹- شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابى الحديد، چاپ بيروت، از منشورات دار مكتبة الحياة، ۱۹۶۴ م.
- ۳۰- الاستيعاب، اثر ابن عبد البر قرطبى، چاپ لبنان، از منشورات دارالفكر، ۱۴۲۷ هـ. ق. - ۲۰۰۶ م.
- ۳۱- وقعة صفين، اثر نصرين مزاحم منقرى، چاپ مصر، از منشورات المؤسسة العربية

- الحديث، ۱۳۸۲ هـ. ق.
- ۳۲- العقد الفريد، اثر ابن عبدالبر اندلسی، چاپ بيروت، از منشورات دار صادر، ۱۴۳۰ هـ. ق. - ۲۰۰۹ م.
- ۳۳- الإمامة و السياسة، اثر ابن قتیبہ دینوری، چاپ بيروت، از منشورات الشریف الرضی، ۱۹۹۰ م.
- ۳۴- سؤال فی یزید بن معاویة، اثر ابن تیمیہ، چاپ دمشق، از منشورات مجلة المجمع العلمی العربی، ۱۳۸۳ هـ. ق. - ۱۹۶۳ م.
- ۳۵- طبقات ابن سعد (الطبقات الكبرى)، اثر محمد بن سعد، چاپ لیدن، از منشورات مؤسسه النص، ۱۳۲۲ هـ. ق.
- ۳۶- الحجاج بن يوسف الثقفي، اثر هزاع بن عبيد الشمري، چاپ ریاض، دار اجا.
- ۳۷- كنوز الحقائق، اثر عبدالرؤوف مناوی، چاپ مصر (در حاشیة الجامع الصغیر سیوطی).
- ۳۸- الموطأ، اثر مالک بن انس، چاپ مصر، از منشورات المكتبة التجارية الكبرى، (با شرح سیوطی موسوم به تنویر الحوالک).
- ۳۹- مقدمة ابن خلدون، اثر عبدالرحمن بن خلدون، چاپ بغداد، از منشورات مكتبة المثنی.
- ۴۰- آئين زرتشت از دیدگاه ما، اثر مصطفى حسینی طباطبایی، چاپ تهران، ۱۳۸۴ هـ. ش.
- ۴۱- صون المنطق والكلام عن فن المنطق والكلام، اثر جلال الدین سیوطی، چاپ مصر، ۱۳۶۶ هـ. ق. - ۱۹۶۷ م.
- ۴۲- تفسیر الجلالین، اثر جلال الدین سیوطی و جلال الدین محلی، چاپ مصر، از منشورات المكتبة التجارية الكبرى.
- ۴۳- كتاب الخراج، اثر قاضی ابویوسف، چاپ مصر، از منشورات المكتبة السلفية، ۱۳۹۲ هـ. ق.
- ۴۴- تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمه ابوالفضل عزتی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ هـ. ش.
- ۴۵- فیصل التفرقة بين الإسلام و الزندقة، اثر ابوحامد غزالی، چاپ مصر، از منشورات دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۸۱ هـ. ق. - ۱۹۶۱ م.
- ۴۶- الصواعق المحرقة، اثر ابن حجر هیتمی، چاپ بيروت، از منشورات المكتبة العصرية، ۱۴۲۸ هـ. ق. - ۲۰۰۷ م.

- ۴۷- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، اثر ابن حزم، چاپ احمد ناجی الجمالی و محمد امین خانجی، ۱۳۲۱ ه. ق.
- ۴۸- المَحَلّی، اثر ابن حزم، چاپ بیروت، از منشورات المكتب التجاری للطباعة و للنشر.
- ۴۹- الجامع الصّغیر، اثر جلال الدّین سیوطی، چاپ مصر، به اهتمام عبدالحمید احمد حنفی.
- ۵۰- جامع الأحادیث، اثر جلال الدّین سیوطی.
- ۵۱- التّاج الجامع للأصول فی أحادیث الرّسول، اثر الشّیخ منصور علی ناصف، چاپ مصر، دار إحياء الكتب العربیّة.
- ۵۲- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، اثر ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ۱۳۰۱ ه. ق.
- ۵۳- إحکام الأحکام، اثر ابن دقیق العید.
- ۵۴- قرب الإسناد، اثر عبدالله بن جعفر حمیری، چاپ سنگی، از منشورات مکتبة نینوا الحدیثة.
- ۵۵- المصنّف، اثر ابن ابی شیبّه.
- ۵۶- جامع البیان فی تأویل آی القرآن، اثر ابوجعفر طبری، چاپ ریاض، از منشورات دار عالم الكتب، ۱۴۲۴ ه. ق. - ۲۰۰۳ م.
- ۵۷- الفهرست، اثر محمد بن اسحق ندیم، ترجمه محمدرضا تجدد، چاپ تهران، از انتشارات مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۶۶ ه. ش.
- ۵۸- نظام الإسلام (الحکم و الدّولة)، اثر محمد مبارک، چاپ بیروت، از منشورات دار الفکر، ۱۴۰۰ ه. ق. ۱۹۸۰ م.
- ۵۹- انجیل شریف (ترجمه جدید فارسی)،
- ۶۰- تاریخ اليهود فی بلاد العرب، اثر اسرائیل ولفنسون، چاپ مصر، ۱۳۴۵ ه. ق. - ۱۹۲۷ م.
- ۶۱- المفردات فی غریب القرآن، اثر راغب اصفهانی، چاپ بیروت، از منشورات دار المعرفة.
- ۶۲- الفروق اللّغویّة، اثر ابو هلال عسکری، چاپ مصر، ۱۳۵۳ ه. ق.

فهرست آیات قرآن

صفحات	آیات
٧ و ٥٧ و ١١٧	١- وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
٨ و ٥٢	٢- فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ ...
٨	٣- لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ...
٩ و ١٠٥	٤- وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ ...
١٠	٥- وَ لَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ...
١٠	٦- وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ ...
١٠ و ١١٣	٧- وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ...
١٠	٨- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرِ ...
١٢	٩- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ...
١٣ و ١٤	١٠- لَا تَشْرِبْ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ ...
١٧ و ١١٢	١١- فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ ...
١٨	١٢- وَهُمْ بِدُؤُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ...
١٨ و ٩٨	١٣- وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا ...

- ١٩ ١٤- فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً ...
- ٢٢ و ٩٧ ١٥- أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانْتِهَامٍ ظُلْمُوا ...
- ٢٩ ١٦- وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ...
- ٣٢ ١٧- فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ...
- ٣٢ ١٨- أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ...
- ٣٣ ١٩- وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...
- ٣٤ ٢٠- وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ ...
- ٥٠ ٢١- زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا ...
- ٥٠ ٢٢- وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ ...
- ٥٨ ٢٣- إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ...
- ٦٢ ٢٤- وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ ...
- ٦٤ ٢٥- لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...
- ٦٤ ٢٦- فَسَيَحْضُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ...
- ٦٥ ٢٧- فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ...
- ٦٥ ٢٨- بَلْ نَتَّبِعْ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ...
- ٦٩ ٢٩- وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا ...
- ٦٩ ٣٠- وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ...
- ٦٩ ٣١- وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمَنَّ ...

- ۳۲- فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ... ۷۳
- ۳۳- مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ... ۷۶
- ۳۴- يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ... ۷۶
- ۳۵- يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنْكُم ... ۷۶
- ۳۶- وَمَنْ يُكْرِهْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ... ۷۷
- ۳۷- وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... ۸۰
- ۳۸- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ... ۸۱
- ۳۹- وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ... ۸۲
- ۴۰- يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ... ۸۷
- ۴۱- مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ... ۸۸
- ۴۲- لَيْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ ... ۸۹
- ۴۳- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ... ۹۲
- ۴۴- وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي ... ۹۴
- ۴۵- وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ ... ۹۴
- ۴۶- وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ... ۹۵
- ۴۷- فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ ... ۹۵
- ۴۸- أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَوْذُوا فِي سَبِيلِي ... ۹۷ و ۱۰۹
- ۴۹- هَاجِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ... ۹۷

- ٩٨ ٥٠- اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ ...
- ٩٩ ٥١- وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ ...
- ١٠٠ ٥٢- لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ ...
- ١٠٧ ٥٣- وَلِتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى
- ١٠٧ ٥٤- وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ ...
- ١٠٧ ٥٥- وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً ...
- ١٠٨ ٥٦- وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ ...
- ١٠٩ ٥٧- لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ ...
- ١١٠ ٥٨- إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا ...
- ١١٣ و ١١٧ ٥٩- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ...
- ١١٤ ٦٠- فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...
- ١١٤ ٦١- إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ...
- ١١٤ ٦٢- إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...
- ١١٤ ٦٣- أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ ...
- ١١٥ ٦٤- بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ...
- ١١٦ ٦٥- الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ ...

فهرست احادیث نبوی

صفحات	احادیث
٦	١- أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي ...
١٢	٢- أَلْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ ...
١٢	٣- يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ ...
١٣	٤- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ ...
١٥	٥- إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا، إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً.
١٦	٦- اَللّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
١٧	٧- إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدَ الْفَتْكَ ...
١٩ و ١٠٤	٨- اِنطَلِقُوا بِاسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ ...
٢٠	٩- نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ.
٣١	١٠- نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ قَتْلِ النِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ.
٣٢	١١- مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ.
٣٢	١٢- هَلْ خِيَارُكُمْ إِلَّا أَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ؟
٤١	١٣- مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي.
٥٣	١٤- يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا قَالَتْ بَلَعْتَنِي عَنْكُمْ ...

- ١٥- مَنْ لَمْ يَرْحَمْ النَّاسَ لَمْ يَرْحَمْهُ اللَّهُ. ٥٧
- ١٦- إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ أَرِيدُ أَنْ أَطُولَ فِيهَا . . . ٥٧
- ١٧- لَا فَضِيلَ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ . . . ٥٨
- ١٨- لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرَيَّا . . . ٥٩
- ١٩- سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ. ٥٩
- ٢٠- طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. ٦٠
- ٢١- تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ. ٧٢
- ٢٢- لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ. ٧٤
- ٢٣- اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ٧٤
- ٢٤- أَلَا أَحَدَيْتُكُمَا بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ ؟ . . . ٧٤
- ٢٥- إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدْ ثُمَّ أَصَابَ . . . ٧٥
- ٢٦- بُعِثْتُ بِالْحَقِيقَةِ السَّمْحَةِ. ٧٦
- ٢٧- إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ . . . ٧٦
- ٢٨- يَسِّرُوا وَ لَا تَعْسِرُوا . . . ٧٦ و ٨٩
- ٢٩- إِنَّكُمْ أُمَّةٌ أَرِيدَ بِكُمْ الْيُسْرَ. ٧٧
- ٣٠- إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ. ٧٧
- ٣١- رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَ النَّسْيَانُ . . . ٧٧
- ٣٢- أَقِيلُوا ذَوِي الْهَيْئَاتِ عَثَرَاتِهِمْ إِلَّا فِي الْحُدُودِ. ٧٧

- ۳۳- أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا ... ۷۸
- ۳۴- لَا تَشْتِمَنَّ أَحَدًا ۸۱
- ۳۵- لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتِ ۸۱
- ۳۶- سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ ۸۱
- ۳۷- لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ... ۹۳
- ۳۸- إِذَا نَزَلَتْ بِسَاحَتِهِمْ فَلَا تُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يُقَاتِلُوكَ ... ۱۱۱
- ۳۹- بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْخُلُقِ. ۱۱۳
- ۴۰- بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ. ۱۱۳
- ۴۱- بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. ۱۱۳
- ۴۲- أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى ... ۱۱۵
- ۴۳- اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ ... ۱۱۷